

چقدر کودگانه است که کسی خیال کند امام حسین (ع) میخواست
کاری بکند که اعمال حکومت را وادار نماید اهل بیت پیغمبر (ص) را به اینجا
و آنجا بکشند تا بنی امیه را رسوا کند!!!
چقدر این منطق، تعجب آور است که کسی بگوید: امام به آنهمه
اعمال قساوت آمیز و غیر انسانی و ضد اخلاق و ضد اسلام که در باره
خانواده اش اجرا کردند راضی بوده است!!!
اسیر کردن خاندان پیغمبر (ص) آنهم با آن وضع دلخراش و قساوت
آمیز از جنایتهای بی نظیری است که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت
را سیاه کرده است، و نه خدا بچنین جنایت بزرگی راضی بود و نه پیغمبر
خدا (ص) و نه امام حسین (ع) و نه مسلمانان، و نه بدینوسیله اسلام زنده
میشود بلکه ضربت جبران ناپذیری باسلام وارد میگردد چنانکه
وارد گشت.

بخش پنجم

نتایج و آثار:

۱- خسارت جبران ناپذیر :

همه میدانند که در فاجعه اسفناگیز کربلا علاوه بر زیانهای مالی، يك عده از شریف ترین و برگزیده ترین رجال اسلامی و ذخائر پر ارزش ملی که دارای عالیترین صفات انسانی و نمونه های کامل مکتب قرآن بودند طعمه آتش جنگ شدند و خانواده های آنان بی سرپرست و پربشان گشتند. و از همه مهمتر، سبط پیغمبر (ص) و فرزند برومند علی و فاطمه (ع) که حقیقاً باید جهان انسانیت را بسوی ترقی و تکامل رهبری کند با آن وضع دلخراش بخاك و خون غلطید، و زنان و دختران خاندان رسول خدا (ص) که نمونه های کامل عفت اسلامی بودند مورد تهاجم و غارت عناصر وحشی واقع شدند و در گذرگاهها و مجالس عمومی در معرض تماشای مردان بیگانه قرار گرفتند. بدون تردید این تهاجم وحشیانه ای که بخاندان رسالت شد ضربت بزرگی بود که بدستگاه رهبری اسلامی وارد گشت و بی احترامی جسورانه ای بود که نسبت بمقام مقدس پیغمبر اکرم (ص) شد. و هیچ خسارتی بزرگتر از این نمیشود که خاندان نبوت مورد تهاجم و قتل و غارت واقع گردند. این خسارت جبران ناپذیری است که مسئولیت آن بعهده حکومت ضد اسلام پسر معاویه است که با تجاوز طلبی خود این فاجعه وحشتناک را بوجود آورد.

۲- ذلت مردم :

در زمانهایی که حکومت های استبدادی مثل حکومت یزید بن معاویه همه آزادیها را از مردم سلب میکنند و حق و عدالت را میکشند و با افسار گسیختگی نیروهای مالی و انسانی مردم را استثمار مینمایند، تنها مایه

در این بخش لازم است از يك طرف آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه ای که حکومت ضد اسلام یزید بفرزند پیغمبر (ص) کرد بیان شود. و از طرف دیگر، آثار پر ارزش قیام جوانمردانه امام حسین (ع) روشن گردد. آثار زیان آور این تجاوز قساوت آمیزی که از طرف حکومت پسر معاویه با امام و اسلام شد فراوانست. و ما در اینجا ببعضی از آنها اشاره میکنیم :

۱- خسارت جبران ناپذیر .

۲- ذلت مردم.

۳- ضربت خوردن اسلام.

۴- لکه ننگ .

امید مردم شخصیت‌های بزرگ ولایتی مثل حسین بن علی (ع) هستند که میتوانند در شرائط مساعد از نفوذ اجتماعی و محبوبیت ملی خود استفاده کنند و طغیان حکومت سرکش را مهار نمایند و مردم را از ظلم و ستم برهانند. پس از مرگ معاویه بن ابی سفیان مردمی که بیست سال حکومت عدالت‌کش این دیکتاتور خونخوار را تحمل کرده و تشنه اصلاحات بودند امید داشتند پیش از آنکه یزید بن معاویه بر اوضاع مسلط گردد امام حسین (ع) وضع موجود را تغییر دهد و مردم را از آن استبداد و اختناق شدید نجات بخشد. این امید و آرزو در مردم عراق که عموماً شیعیان امیر المؤمنین (ع) بودند بیشتر وجود داشت، و همه امیدها و آرزوهای مردم عدالتخواه در شخص حسین بن علی (ع) متمرکز شده و عقیده داشتند تنها مرد اصلاحی که میتواند به آرزوهای مردم جامعه عمل پیوشد فرزند پیغمبر (ص) است.

حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها و آرزوهای مردم بشمشیر استبداد کشته‌شود و اگر این زعیم عظیم بدست عمال دولت عدالت‌کش یزید بخون بغلطد، در این صورت آیا دیگر برای مردم ستم‌دیده پناهگاهی وجود دارد؟ و آیا برای مردم آزادیخواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری جانشان بلب‌رسیده مایه‌امیدی باقی میماند؟ و آیا برای مهار کردن طغیان حکومت ستم‌گر بنی‌امیه وسیله دیگری موجود است؟

اینجاست که باید گفت: پس از کشتن امام حسین (ع) مردم مسلمان در برابر حکومت یزید ذلیل‌تر و زبون‌تر شدند زیرا با کشته شدن امام آرزوهای آنان بر باد رفته و امیدها به ناامیدی مبدل گشته و خود را

شکست خورده و بی‌پناه میدیدند^۱.

«عبدالله بن مطیع» سیاستمدار معروف که در شورشهای ضد بنی‌امیه نقش مؤثری داشت وقتی که بین مکه و مدینه امام حسین (ع) را ملاقات کرد ضمن سخنانش با آنحضرت گفت: «لَئِنْ هَلَكْتَ لَنُسْتَرْقِنَ بَعْدَكَ^۲. اگر تو کشته شوی حکومت موجود، ما را برده و اسیر خود خواهد کرد».

«یزید بن ارقم» پیر مرد صحابی آنگاه که با خشم و تنفر از مجلس عبیدالله بن زیاد خارج شد گفت: «أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَأَمَرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ^۳. شما که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بحکومت پذیرفتید از این پس بردگان حکومت خواهید بود».

آنچه عبدالله بن مطیع و یزید بن ارقم گفتند بوقوع پیوست و پس از حادثه کربلا مردم بردگان دستگاه حکومت شدند.

از «ابو اسحاق سبئی» پرسیدند: مردم چه وقت ذلیل شدند؟ گفت: «حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنِ^۴. آنگاه که امام حسین (ع) را کشتند».

از این بالاتر، کشتن امام این جنایت بزرگ تاریخ دامنه ذلت را در حادثه کربلا به دامن خاندان رسالت هم کشانید (نعوذ بالله) و این

۱- آری پس از شهادت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه امام سجاد علیه السلام حجت خدا و جانشین پیغمبر (ص) و راهنمای مردم و چراغی روشن در دنیای تاریک بود ولی آنحضرت در شرائطی قرار داشت که نمیتوانست به فعالیت‌های سیاسی دست یزند و طغیان حکومت ضد اسلام بنی‌امیه را مهار کند.

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۰

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۹

۴- بحار ج ۴ ص ۲۷۱ طبع جدید

برای خاندان عصمت بقدری رنج آور و جانکاه بود که حضرت امام رضا علیه السلام از روی شدت ناراحتی میفرماید: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا^۱». کشته شدن امام حسین (ع) اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و عزیز ما را ذلیل کرد.»
از آنچه گفتیم روشن شد که ذلت و زبونگی بیش از پیش مردم مسلمان در برابر حکومت جبار بنی امیه از آثار نامطلوب و رنج آورتهاجم وحشیانه‌ای بود که از طرف دولت ضداسلام یزید بفرزند پیغمبر (ص) شد.

۳- ضربت خوردن اسلام:

امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام بود و وظیفه آنحضرت این بود که:

- ۱- اصول و مقررات اسلام را بیان و تفسیر کند.
- ۲- با تبلیغ و ترویج قوانین اسلام زمینه پیشروی و نفوذ این دین را فراهم نماید تا در سایه تبلیغات وی توسعه و انتشار بیشتری پیدا کند.
- ۳- راهنمایی و سرپرستی سیاسی مسلمانان را بعهده گیرد و نیروها و فعالیتهای آنان را در سیاست و اقتصاد و سایر شئون حیاتی متشکل و هم آهنگ سازد تا ملت مسلمان پایه های سعادت خود را استوارتر سازند و گامهای بلندتری در راه ترقی و تکامل بردارند. هرامت و جمعیتی اگر بخواهند سعادت مند شوند از دو چیز ناگزیر هستند: ۱- قانون. ۲- رجال قانون. قانون باید آنقدر کامل باشد که بتواند جوابگوی احتیاجات اجتماع باشد. و رجال قانون باید هم بآن ایمان داشته باشند، و هم قانون را

۱- امالی صدوق ص ۷۸

درست بفهمند و هم برای ترویج و حمایت آن از بذل هیچگونه کوششی دریغ نمایند.

رسول خدا (ص) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي^۱». من کتاب خدا و عترت خود را در بین شما میگذارم و بدینگونه هم قانون و هم رجال قانون را تعیین کرد. قانون کتاب خداست. و رجال قانون عترت پیغمبر (ص) هستند. و چون قانون بخودی خود نه زبان دارد و نه میتواند از خود دفاع کند از اینرو تنها رجال قانون هستند که باید آنرا هم تفسیر و هم پشتیبانی و ترویج نمایند.

بنا بر این بهر نسبتی که مردان دانشمند دین شناس بیشتر باشند و برای پیشروی و سر بلندی دین فعالیت کنند بهمان نسبت دین زنده میشود و پیش میرود. و بهر نسبتی که عده دانشمندان دینی کم شود و فعالیتهای مذهبی رو بنقصان نهد بهمان نسبت دین رو بضعف میرود.

اگر يك عالم دینی بمیرد با اندازه شعاع شخصیت دینی و نفوذ مذهبی او بدین ضربه میخورد. زیرا دین، يك فرد طرفدار مدافع خود را از دست میدهد. و از این جهت در خبر وارد شده است: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ نُتِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَاثَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ^۲». اگر يك عالم دینی بمیرد، شکستی به اسلام میخورد که هیچ چیز آنرا جبران نمیکند.»

از این مقدمات میتوان باین حقیقت پی برد که کشتن امام حسین (ع) آن رهبر بزرگ و مجاهد چه ضربت جبران ناپذیری به اسلام وارد ساخت.

۱- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۴۸

۲- کافی ج ۱ ص ۳۸ چاپ مکتبه صدوق

برای درك این حقیقت لازم است باین نکته توجه شود که : آیا وجود امام حسین (ع) بزرگترین شخصیت علمی و سیاسی از خاندان وحی و رسالت برای پیشروی و سر بلندی اسلام تا چه اندازه مفید و مؤثر بود ؟ بدیهی است وجود امام با اندازه شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی و سیاسی آنحضرت برای پیشروی و شوکت و نفوذ اسلام مؤثر بود . پس بهمین نسبت کشتن چنین رهبر بزرگ دینی و سیاسی و زعیم عظیم اسلامی برای اسلام و مسلمانان زیان آور و خسارت بار بود و فقدان وی آنهم با آن صورت دردناک شکست بزرگی بود که بجهان اسلام وارد آمد . عبدالله بن جعفر ضمن نامه‌ای به امام حسین (ع) مینویسد : « **إِنْ هَلَكْتَ طَفِيَ نُورُ الْأَرْضِ** » . اگر تو کشته شوی نور زمین خاموش میشود . از اینرو امام سجاد علیه السلام ضمن خطبه‌ای که هنگام بازگشت بمدینه در بیرون شهر ایراد کرد فرمود :

« **إِنَّ اللَّهَ قَدْ ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ وَثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (ع)** » . ما بمصیبت‌های بزرگی مبتلا شدیم حسین بن علی (ع) کشته شد و کشتن او شکست بزرگی بود که باسلام وارد گشت . از آنچه گذشت روشن شد شکست بزرگی که باکشتن امام حسین (ع) باسلام وارد شد از آثار نامطلوب و اسفانگیز قتل امام بود که بدست عمال حکومت یزیدی واقع گشت .

شکست علمی :

بعضی از بزرگان فرموده‌اند : « در سراسر فقه شیعه حدیثی از امام

۱- ارشاد ص ۲۰۰

۲- لهوف ص ۱۸۰ و مثير الاحزان ص ۶۲

ضمین (ع) نقل نشده و بعضی فرموده‌اند : فقط يك حدیث از آنحضرت نقل شده است . »

اگر هر يك از این دو مطلب حقیقت داشته باشد باید گفت : علت آن اینست که پس از وفات حضرت مجتبی علیه السلام بعلت اختناق شدیدى که حکومت معاویه بوجود آورده بود امام حسین (ع) طبعاً از صحنه سیاست کنار و مراجعات مردم به آنحضرت کم بود و پس از مرگ معاویه نیز بلافاصله به امام تهاجم شد و بدنبال آن قیام وی بوجود آمد و در این قیام شهید گشت . اگر امام در این قیام شهید نمیشد و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود باز میگردداند در این صورت مثل پدر بزرگوارش در مسجد کوفه خطبه‌ها میخواند و برای عزل و نصب حکام فرمانها صادر مینمود و در هر مناسبتی از حقایق قرآن و اسلام پرده بر میداشت و شاگردان فراوانی در تفسیر و حدیث و سایر علوم اسلامی تربیت میکرد و جهانی را از علم قرآن و حدیث پر مینمود .

نهج البلاغه جزء بسیار کمی از آثار علمی امیر المؤمنین علیه السلام است که بصورت خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار در اختیار مردم قرار گرفته و معلوم است که قسمت اعظم این اثر گرانبهدر زمان خلافت آنحضرت صادر شده زیرا در این زمان بود که رهبری اجتماع را به عهده داشت و در هر مناسبتی خطبه‌ای یا نامه‌ای یا کلمات حکمت آمیزی از حضرتش صادر میشد .

اگر امام حسین علیه السلام نیز مثل پدر بزرگوارش زمام امور را بدست میگرفت و حداقل ده سال بر مردم حکومت میکرد نهج البلاغه‌ها از وی بیادگار میماند و آثار گرانبهای بصورت خطبه‌ها و نامه‌ها و فرمانها و اخبار و احادیث اسلامی از حضرتش در اختیار مردم قرار میگرفت .

یا اگر در مرحله سوم قیام همانطور که خواست امام بود ترك خصومت
میشد و پسر پیغمبر (ص) بمدینه برمی گشت و پس از مرگ یزید یا خلافت
اسلامی را بمرکز اصلی خود باز میگردداند و یا در وضعی مشابه وضع
حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام بسر میبرد و در هر دو صورت
آثار گرانبھائی از علوم اسلامی از آنحضرت بیادگار میماند . ولی هزار
افسوس که آنوجود مقدس بشمشیر ظلم و استبداد کشته شد و جهان اسلام
از فیض وجودش محروم گشت .

پس باید گفت : يك علت اساسی اینكه از سیدالشهداء (ع) اخباری
در فقه نقل نشده همان كشته شدن آنحضرت بود و این هم یکی از آثار جنایت
یزید است .

در زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه وارد شده : « **وَأَصْبَحَ**
كِتَابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُورًا ^۱ با كشته شدن تو ای فرزند پیغمبر (ص) قرآن
کریم متروک شد . »

بدیهی است در صورتیکه با کشتن امام علیه السلام قرآن کریم متروک
شود اخبار اهل بیت بطور شدیدتری متروک خواهد شد .

۴- لکه ننگ :

تهاجم وحشیانه ای که در حادثه کربلا به خاندان وحی و رسالت شد
بدون تردید برای حکومت یزید (و بطور غیر مستقیم برای جهان اسلام)
لکه ننگی بود که بهیچ وسیله ای شسته نمیشد .

این يك سنت طبیعی و اجتماعی است که هر حکومتی هر قدر طرفدار

۱- مفاتیح الجنان ص ۴۵۲ چاپ اسلامیة

حق و عدالت باشد در افکار عمومی محبوب میشود و در مقابل ، هر اندازه
ظلم و ستم بزند در نزد مردم منفور میگردد و در سرآشویی سقوط قرار
میگیرد و از اینرو حکومت تحمیلی یزید پس از فاجعه کربلا بیش از پیش
منفور شد و مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفت .

اگرچه اختناق شدید ب مردم فرصت نمیداد که آزادانه اظهار تنفر
کنند ولی این اختناق نمیتوانست از خشم و نفرت عمومی بکاهد بلکه آنرا
بیشتر میکرد .

نه تنها مردم با ایمان از این حادثه دلخراش نگران و پریشان شدند
بلکه جیره خواران و نزدیکان دستگاه حکومت نیز نتوانستند از اظهار تنفر
و تأسف خودداری کنند .

اینک چند نمونه :

۱- پس از شهادت امام حسین (ع) عبیدالله بن زیاد نامه فرمان قتل
امام را از عمر بن سعد ب شدت مطالبه کرد و ابن سعد از دادن آن ب شدت امتناع
نمود ، آنکاه به ابن زیاد گفت : من درباره قضیه حسین بن علی بقدری
برای تو خیر خواهی کردم و برای جلوگیری از جنگ کوشیدم که اگر این
اندازه خیر خواهی برای پدرم سعد بن ابی وقاص کرده بودم حق پدری او را
تلافی نموده بودم . عثمان بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد که در مجلس حاضر
بود عثمان عمر بن سعد را تصدیق کرد و گفت : من دوست میداشتم که
فرزندان زیاد تا روز قیامت ذلیل و خوار باشند و حسین بن علی کشته
نماند . از این قصه میتوان بمیزان تأسف و تنفر عمر بن سعد از کشتن امام

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۷

حسین (ع) پی برد بلکه نگرانی خود ابن زیاد را نیز میتوان فهمید .
 شاید عبیدالله زیاد فکر میکرد که ممکن است روزی قدرت بدست دیگران بیفتد و او را بدلیل این مدرک کتبی که درباره قتل امام نوشته است بمحاكمه بکشند . و شاید وجدانش (اگر وجدانی برای او فرض شود) از این جنایت بزرگ ناراحت بوده و میخواسته آثار جرم را اگرچه نامهم باشد محو کند تا خاطره این جنایت بزرگ کمتر تجدید شود و او را آزار دهد . و شاید هم این بوده است و هم آن . و در هر صورت نگرانی حاکم خونخوار از این قضیه معلوم میشود .

۲ - مرجانه مادر عبیدالله زیاد حاکم دیکتاتور را درباره کشتن امام حسین (ع) بشدت ملامت کرد و گفت : « يَا خَبِيثُ قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا .^۱ تو ای عنصر ناپاک ! فرزند پیغمبر (ص) را کشتی ، بخدا قسم هرگز بهشت را نخواهی دید .»

۳ - هنگامی که سر امام حسین (ع) را بمسجد دمشق آوردند یحیی ابن حکم برادر مروان حکم از آنان پرسید : چه کردید ؟ آنان جریان کشته شدن امام را توضیح دادند او گفت : « بین شما و پیغمبر خدا در روز قیامت جدائی افتاد ، من دیگر باشما در هیچ کاری شرکت نخواهم کرد .^۲ »

۴ - همین یحیی بن حکم وقتیکه سر امام را نزد یزید دید از روی ناراحتی و تأسف گفت : « آیا باید فرزندان «سُمَيَّة» مادر زیاد (که زن بدکاره ای بود) به عدد ریگهای بیابان باشند ولی فرزندان فاطمه زهراء دختر پیغمبر (ص) باید کشته و نابود گردند ؟ !^۳ » .

۱- تذکره سبط ابن الجوزی ص ۲۵۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۶

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۲ و ارشاد مفید ص ۲۲۷

۵ - وقتیکه مأموران حکومت ، سر امام حسین (ع) را نزد یزید آوردند و سخنگوی آنان گزارش کشتن امام را داد هندی زن یزید از اندرون خانه سخنان سخنگورا شنید و بقدری ناراحت شد که خود را در لباس مخصوصی مستور کرد و از اندرون خانه بمجلس مردان آمد و با نگرانی و پریشانی به یزید گفت : آیا این سر حسین پسر فاطمه است ؟ یزید گفت : آری این سر حسین پسر فاطمه است ، تو برای او گریه و عزاداری کن خدا بکشد ابن زیاد را که در کشتن وی تعجیل کرد .

از این ناراحتی شدیدی که در نزد یکان دستگاه حکومت از جهت کشتن امام حسین (ع) دیده میشود میتوان فهمید که خشم و تنفر سایر مردم نسبت بحکومت تحمیلی یزید بعد از حادثه کر بلا تا چه اندازه بیشتر شده و این جنایت بزرگ در نظر مسلمانان تا چه حد قبیح و ننگین جلوه کرده است .

این بود بعضی از آثار زیانبخش تهاجم وحشیانه ای که از طرف حکومت یزید بفرزند پیغمبر شد .

اینک بعضی از تبلیغات تخریبی که حکومت بنی امیه پس از شهادت امام برضد آنحضرت کرده و نیز عکس العمل ائمه علیهم السلام را در برابر آن تبلیغات شرح میدهیم . آنگاه به بعضی از آثار ثمر بخش قیام مردانه سیدالشهداء صلوات الله علیه اشاره میکنیم :

مخبط مسموم :

حکومت ضد اسلام بنی امیه پس از شهادت امام کوشش میکرد با

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۶

تبلیغات دامنه‌داری آنحضرت را يك فرد مهاجم و طغیانگر (العیاذ بالله) معرفی کند .

بدیهی است این تبلیغات سوء چون بوسیله دستگاہ‌های دولت بنی‌امیه و باپول بی‌حساب خزانه مملکت انجام میشد تأثیر چشمگیری در قشرهای مختلف مردم کرده و افکار عمومی را نسبت به امام علیه‌السلام بدبین مینمود و محیط فکری مردم را مسموم میکرد.

جعل اخبار :

علاوه بر این يك عده از دنیاپرستان خود فروخته بدستور عمال حکومت اخباری جعل کردند که روز عاشوراء (روز قتل حسین بن علی (ع)) روز عید و برکت است^۱ و کسی که این روز را روز عید و شادی قرار بدهد خداوند پاداش نیکو بوی خواهد داد.

در اینجا از آنهمه اخبار مجعول يك خبر را بعنوان نمونه ذکر میکنیم :

از قول رسول خدا (ص) نقل میکنند که فرمود : « يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمٌ تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَاسْتَوَتْ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَى الْجُودِيِّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَرَدَّ اللَّهُ الْمَلِكَ عَلَى سُلَيْمَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَفَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسَى يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَغَرَّقَ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَبَعَثَ زَكَرِيَّا رَسُولًا يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَتَابَ اللَّهُ عَلَى يُوسُفَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَأَخْرَجَ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْخُوبِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَرَفَعَ اللَّهُ أَدْرِسَ مَكَانًا عَلِيًّا يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَكَشَفَ ضَرَّ أَيُّوبَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَأَخْرَجَ يُوسُفَ مِنَ الْجُبِّ

۱- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۱۶۲ سطر ۷

يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَكَسَى هَارُونَ قَمِيصَ الْحَيَاءِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ آلَهُمْ يَحْيَى الْحِكْمَةَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ إِنَّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَبْعُونَ عِيدًا فَمَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ فِيهِ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَى مِثْلِهَا فِي السَّنَةِ ۱ .

روز عاشورا روزی است که : ۱- خدا توبه آدم را قبول کرد ۲- کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت ۳- خدا سلطنت را به حضرت سلیمان (ع) برگرداند ۴- دریا را برای موسی شکافت ۵- فرعون را با پیروانش غرق کرد ۶- زکریا (ع) را به رسالت برگزید ۷- توبه یونس را قبول کرد ۸- او را از شکم ماهی بیرون آورد ۹- ادریس را بر مقام بلندی بالا برد ۱۰- ایوب را از ناراحتی نجات داد ۱۱- یوسف را از چاه بیرون آورد ۱۲- پیراهن شرم و حیا به هارون پوشانید ۱۳- به یحیی حکمت الهام کرد، روز عاشوراء هفتاد عید است پس کسی که در روز عاشوراء بر عیال خود توسعه دهد خداوند تا سال دیگر بوی توسعه میدهد.

ناگفته پیداست وقتی روز عاشوراء از زبان رسول خدا (ص) بعنوان روز عید معرفی شود دیری نمی‌پاید که مسلمانان بی‌خبر از همه جا روز عاشورا را روز عید مذهبی میشناسند و يك نسل که عوض شود اکثریت مردم در این روز شادی میکنند آنهم شادی که بحساب دین میکنند.

و معلوم است که با این تبلیغات مسموم بطور غیر مستقیم بمقام مقدس حسین بن علی (ع) که روز عاشوراء شهید شده لطمه وارد میشود زیرا مردم با خود میاندايشند : کسی که روز کشتن وی روز عید مذهبی و روز برکت است ناچار او از دین بیگانه است (العیاذ بالله)

و نیز روشن است در محیطی که در سراسر قلمرو اسلامی روی منبرها

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۴۰۳

به پدر این حسین (ع) لعن می‌کردند لکه دار کردن و محکوم نمودن آن حضرت در افکار عمومی کار آسانی بود.

عکس العمل ائمه علیهم السلام :

در چنین محیط مسمومی که افکار بسیاری از مردم بر ضد سیدالشهداء (ع) تحریک شده و شادی کردن در روز قتل آنحضرت را از حسنات می‌پنداشتند ائمه اهل بیت علیهم السلام به روشن کردن افکار مردم پرداختند و در آن اختناق شدید برای عقیم کردن تبلیغات مسموم بنی‌امیه مشغول کار شدند.

وسائل تبلیغی که ائمه اهل بیت (ع) برای روشن کردن افکار مردم

بکار بستند چند چیز بود :

- ۱- شعرائی را که در مصیبت امام حسین (ع) شعر می‌گفتند و نیز کسانی را که آن اشعار و مرثیه‌ها را می‌خواندند به بهترین وجهی تشویق می‌فرمودند.^۱
- ۲- روز عاشوراء را برخلاف تبلیغات حکومت، روز عزا و مصیبت اعلام کردند و شیعیان خود را از شادی کردن در این روز و ذخیره نمودن آذوقه شدیداً منع فرمودند و عزاداری و گریه کردن و گریاندن در این روز را از بهترین اعمال که دارای بهترین ثواب و پاداش است معرفی کردند.^۲
- و خود ائمه علیهم السلام در روز عاشوراء رسماً بعزاداری مشغول میشدند.^۳
- ۳- دستور مخصوصی برای زیارت کردن امام حسین (ع) در روز

۱- بحار ج ۱۰ ص ۱۶۴ و ۱۶۵

۲- بحار ج ۱۰ ص ۱۶۵

۳- بحار ج ۱۰ ص ۱۶۴

عاشوراء صادر فرمودند و عبارات زیارت را خود انشاء کرده و بمردم آموختند.

علاوه بر زیارت عاشوراء در روزهای دیگری نیز بمناسبت‌های مختلف دستور زیارت آنحضرت را صادر فرمودند مثل روز اربعین امام و روز عرفه و ... و در ضمن زیارت‌هایی که بمردم آموختند آن امام معصوم و مظلوم را با نیکوترین عبارات به بهترین صفات ستودند و بدینوسیله حقیقت حسینی با عالی‌ترین صفات انسانی و برجسته‌ترین کمالات بشری از افق زیارات تجلی کرد.

يك غصه كشنده :

یکی از غصه‌های کشنده اینست که محیط اسلامی بر اثر تبلیغات مسموم حکومت بنی‌امیه باندازه‌ای آلوده شده و افکار مردم بی‌خبر بطوری بر ضد امام حسین (ع) تحریک گشته بود که قشرهای وسیعی از همین مسلمانانی که به جد آنحضرت ایمان داشتند امام را (العیاذ بالله) از دین بیگانه می‌پنداشتند و تازه باید ثابت کرد که آنحضرت از دین بیگانه نبوده است. مضمون بعضی از زیارت‌های امام حسین (ع) اینست که پسر پیغمبر (ص) در امر نماز کوشا بوده و زکوة میداده و امر بمعروف و نهی از منکر میکرده و تا زنده بوده پرستش خدا مینموده یعنی وظائف یک فرد مسلمان را انجام میداده است.

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدِ اقْتَمَتِ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اطَّعْتَ اللَّهَ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ ۱»

۱- مفاتیح الجنان ضمن زیارت عرفه، ص ۴۵۱ چاپ اسلامیة

عجبا! که تازه باید ثابت کرد حسین بن علی علیه السلام يك فرد مسلمان بوده و به دستورات اسلام عمل میکرده است!!!
 شکفتا که تازه باید ثابت کرد فرزند پیغمبر (ص) از دین بیگانه نبوده و سزاوار دشنام نیست!!!
 واحسرتا! که تازه باید بمردم فهماند پسر فاطمه زهرا (ع) در راه دین جهاد کرده و تا زنده بوده پرستش خدا نموده است!!!
 از اینجا میتوان پی برد که تبلیغات غرض آلود سازمان حکومت بنی امیه تا چه اندازه محیط اسلامی را مسموم کرده و افکار مردم را درباره این امام مجاهد منحرف نموده و برضد آنحضرت برانگیخته است.

تکرار تاریخ:

نظیر همین محیط مسموم در زمان امیر المؤمنین (ع) پس از پیدایش خوارج برای آنحضرت بوجود آمد. همه میدانیم که پس از پیدایش خوارج از طرف این گروه متعصب و لجوج برضد آنحضرت تبلیغات شدیدی براه افتاد. خوارج میگفتند: علی (ع) چون حکمیت را قبول کرده (العیاذ بالله) کافر شده و باید از کفر خود توبه کند تا ما با او نجنگیم.

آه! چقدر رنج آور است که امیر المؤمنین (ع) پس از آنهمه سوابق درخشان و فداکاریهایی که در راه پیشرفت اسلام کرده است بشنود که وی را کافر میدانند و از او میخواهند که از کفر خود توبه کند!!!

علی علیه السلام در یکی از مناسبتها از این درد جانکاه پرده بر میدارد و میفرماید: « أَبْعَدَ اِیْمَانِي بِاللهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللهِ اشْهَدُ عَلِيَّ نَفْسِي

اَللَّذِي ضَلَّكَ اِذَا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^۱ آیا من پس از آنکه بخدا
 آورده و در ملازمت رسول خدا جهاد کرده ام به کفر خود گواهی بدهم؟!
 صورت من فرد گمراهی خواهم بود».

آه! که این تهمت کفر در ذائقه امام چه اندازه تلخ و ناگوار است!
 پس از شهادت امام حسین (ع) نیز تبلیغات دامنهداری که برضد آن
 حضرت میشد در شعاع وسیع تری افکار مردم ساده را درباره سبط پیغمبر (ص)
 بدبین و منحرف ساخت تا آنجا که روز شهادت امام را روز عید و برکت
 پنداشتند!

بدینگونه تاریخ امام حسین (ع) مثل تاریخ پدر بزرگوارش مکرر
 شد، و در چنین محیط آلوده ای لازم بود ائمه اهل بیت علیهم السلام ابرهای
 تیره تبلیغات مسموم را کنار بزنند و خورشید حقیقت حسینی را آنچنانکه
 هست به جلوه در آورند.

آثار ثمر بخش:

اکنون به بعضی از آثار ثمر بخش قیام مردانه حضرت امام حسین
 علیه السلام اشاره میکنیم:

۱- مکتب سیار:

فعالیتهای ثمر بخشی که ائمه اهل بیت (ع) برای عقیم کردن تبلیغات

۱- نهج البلاغه خطبه ۵۸

مسموم و زنده نگه داشتن نام پرافتخار امام حسین (ع) کردند مکتب‌زنده و آموزنده سرور مجاهدان را با آن تشعشع مخصوص بجہانیان معرفی کرد و هر چه زمان بیشتر گذشت خورشید حقیقت حسینی بیشتر درخشید و شعاع نور بخشی آن وسیع تر گشت تا آنجا که شخصیت با عظمت سیدالشهداء صلوات الله علیه شمع جمع شد و شیفتگان انسانیت را دلباخته خود گردانید و محبت آنحضرت تا اعماق روح و جان مردم حقیقت طلب نفوذ کرد.

این جاذبه شخصیت با عظمت امام حسین (ع) مکتب آنحضرت را بصورت مکتبی خود کار و سیار و فعال در آورد تا آنجا که میتوان گفت :

در جهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ میشود و اگر اخلاق و عقائد دینی تشریح میگردد و اگر ندای قرآن تا دورترین روستاها و حتی در بین عشائر خانه بدوش طنین میافکند همه اینها به برکت مجالسی است که بنام سیدالشهداء علیه السلام وزیر لوای آنحضرت تشکیل میگردد و مردم باشور و اشتیاق کم نظیری به این مجالس رومیآوردند و حقایق اسلامی را میشنوند و از منبع فیض حسینی سیرآب میگردند .

۲- تربت امام، شفای بیماران :

یکی از ثمرات و برکاتی که خداوند عالم در عوض شهادت امام حسین (ع) بوی داده اینست که تربت آنحضرت را وسیله شفای بیماران قرار داده است .^۱

مادر اینجا از آنهمه روایاتی که در این باب وارد شده میگذریم و

۱- بحار ج ۱۰ ص ۱۵۰

بنقل يك حکایت اکتفا میکنیم :

عالم زاهد پرهیزگار حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی قدس سره (دائی اینجانب) نقل فرمودند :
« من در زمان مرجعیت مرحوم آیه الله آخوند خراسانی قدس سره که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم مریض شدم و این بیماری مدتی طول کشید و پرستاری مرا بعضی از طلاب در همان حجره مدرسه بعهدہ داشتند. پس از چندی بیماری من بقدری شدید شد که اطباء از شفاء یافتنم مأیوس شدند و دیگر برای معالجهام نیامدند و من در حال شدت تب گاهی بیهوش میشدم و گاهی بیهوش میآمدم. یکی از رفقاء که مرا پرستاری میکرد شنیده بود که عالم زاهد مرحوم آیه الله آقای حاج آقا علی محمد نجف آبادی قدس سره معنای از تربت اصل حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دارد . او بمنزل معظم له رفته و از وی خواسته بود که قدری از آن تربت را بدهد که بمن بخورانند تا شفاء یابم. ایشان فرموده بود من بقدر يك عدس تربت دارم و آنرا گذاشته ام که بعد از مرگم در کفنم بگذارند. آن آقا ناراحت شده و گفته بود : حالا که ما از همه جا مأیوس شده و بشما پناه آورده ایم شما هم از دادن تربت خود داری میکنید این بیمار در حال احتضار است و میمیرد. مرحوم آیه الله آقای حاج علی محمد دلش بحال بیمار سوخته و قدری از آن تربت که از جان خودش عزیز ترش میداشت به آن شخص داده بود. تربت را با آداب مخصوصی که وارد شده در آب حل کرده و به حلق من ریخته بودند من که در حال بیهوشی بسر میبردم ناگهان چشمان خود را باز کرده دیدم رفقا اطراف بستر من نشسته اند خوب دقیق شدم و آنرا شناختم . قصه تربت را که بحلقم ریخته بودند

برایم شرح دادند. من کم کم در خود احساس نیرو و نشاط کردم و حرکتی بخود داده نشستم دیدم نشاط بیشتری دارم برخاستم و ایستادم و چون یقین کردم که به برکت تربت مقدس امام حسین (ع) شفاء یافته‌ام حال خوشی پیدا کردم و به رفقا گفتم بدون مجامله میخواهم از شما خواهش کنم از حجره بیرون بروید چون میخواهم زیارت عاشوراء بخوانم رفقا از حجره بیرون رفتند من درب حجره را بستم و بدون احساس ضعف با آن حال خوشی که قابل وصف کردن نیست مشغول خواندن زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام شدم .

مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره این داستان را با حال گریه نقل میکردند بطوری که گاهی گریه سخنان معظم له را قطع میکرد .

قصه شفا یافتن مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره بوسیله تربت مقدس امام حسین علیه السلام در نجف اشرف بطوری شایع شد که در آن محیط علمی همه جا نقل محافل و نقل مجالس گشته و برای مدت زیادی در خاطرها مانده بود حتی اینکه در زمانی که مرحوم آیه الله بروجردی قدس سره هنوز بقم هجرت نفرموده بودند یکی از علمای اصفهان دو بروجرد به محض ایشانشان رفته و ضمن مذاکراتی که درباره علمای اصفهان شده بود نام مرحوم حجة الاسلام آقای شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی را برده و از معظم له پرسیده بود : شما ایشان را میشناسید ؟ فرموده بودند : « آری خوب میشناسم ایشان همان کسی هستند که در زمان تحصیل ما در نجف اشرف بوسیله تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام شفاء یافتند » . خداوند ایشان را با آنحضرت محشور گرداند .

۳- محبوبیت امام:

یکی از آثار ثمر بخش قیام مردانه حسین بن علی (ع) محبوبیت بیش از پیش امام بود، زیرا پس از حادثه کربلا محبوبیت آنحضرت چنان ریشه دار شد که تا اعماق دل و جان مردم نفوذ کرد .

اگر حسین بن علی (ع) پیش از قیام بعنوان امام وقت و سبط پیغمبر (ص) و بزرگترین شخصیت از خاندان وحی و رسالت شناخته میشد پس از قیام، علاوه بر مقامات سابق بنام عالترین نمونه مردانگی و فداکاری در راه حقیقت شناخته شد و بعنوان کاملترین مرد مجاهدی که بعلت طرفداری و دفاع از اسلام بخاک و خون غلطید نام پر عظمتش در خاطرها نقش بست . کیست بشنود که: حسین بن علی (ع) بخاطر حمایت از قرآن در پیش چشم خانواده اش باشمشیر استبداد کشته شد و دلش بسوی او متوجه نشود و بوی عشق نوزد؟ کیست که از جانبازی عاشقانه سبط پیغمبر (ص) آگاه **شود** و بهیچان نیاید و قلبش در محبت وی نطپد؟ هر انسان با شعوری در **هر گوشه‌ای** از جهان و دارای هر عقیده‌ای باشد و قتیکه بشنود بزرگترین شخصیت علمی و سیاسی از خاندان پیغمبر (ص) بعلت دفاع از انسانیت و حقوق انسانها بدست عمال حکومت سر نیزه بخون غلطید بی اختیار دلش در این مصیبت جانکاه میسوزد و بر قهرمان این فداکاری بی نظیر درود میفرستد و قلبش مجذوب وی میگردد و در عشق او بهیچان میآید ، و هر چه نامش را بیشتر بشنود و از قیام مردانه وی بیشتر یاد کند علاقه و محبتش باین پیشوای مجاهدان عمیق تر و ریشه دار تر میشود .

و این يك سنت طبیعی و غیر قابل تغییر است که روح و دل انسانها بسوی انسانی که در راه دفاع از حقیقت کشته میشود مجذوب میگردد .

ولی این نکته را باید دانست که این محبوبیت از آثار طبیعی و قهری مجاهدات مردانه امام است نه هدف او. البته این محبوبیت قهری از نظر روشن بین آنحضرت مخفی نبود بلکه پیش از وقت هم پیش بینی میکرد که پس از شهادت محبوب تر و گرامی تر خواهد شد. و از اینرو روز عاشوراء وقتی که حملات شدید دشمن بوی شروع شده بود ضمن سخنانش با اردوی دشمن فرمود: «وَأَيُّمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَايِكُمْ»^۱ بخدا قسم من امیدوارم که خداوند مرا گرامی گرداند و شما را خوار و بیمقدار سازد.

امام در این سخن بدوسنت طبیعی اشاره فرموده است :

۱- سست شدن دستگامی که بکشتن فرزند پیغمبر (ص) اقدام کرد.

۲- عزت و محبوبیت بیش از پیش امام که در راه دفاع از حقیقت بخاک و خون غلطید.

در اینجا باز باید تذکر دهیم که «ماربین» آلمانی چون دیده است امام حسین (ع) پس از شهادت محبوب تر شده خیال کرده است که آنحضرت خود را بکشتن داد تا احساسات مردم بنفع وی تحریک شود و بیشتر باو محبت پیدا کنند^۲ ولی این نیز از باب اشتباه هدف با نتیجه قهری است، زیرا محبوبیت بیشتر امام پس از شهادت يك سنت طبیعی و از آثار قهری قیام مردانه آنحضرت است نه اینکه هدف حسین بن علی (ع) از قیام خود

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۶

۲- السیاسة الحسینیه ص ۳۶ تا ۳۸

این بود که کسب محبوبیت بیشتری بنماید.

۴- درسهای عملی :

یکی دیگر از آثار گرانبهای قیام امام حسین (ع) اینست که باقیام آنحضرت درسهای عملی پرارزشی در اختیار جهان اسلام بلکه جهان انسانیت گذاشته شد، و بدون تردید درس عملی از درس زبانی و قلمی خیلی مؤثرتر و نافذتر است.

جامعه اسلامی بلکه جهان انسانی میتواند از هر يك از مراحل قیام امام درس مخصوصی فراگیرد و از مکتب جاویدان حسین بن علی (ع) برای سعادت اجتماع همیشه استفاده کند. و اینک به درسهای عملی که از چهار مرحله قیام آنحضرت میتوان آموخت اشاره میکنیم:

الف- آنگاه که عناصر دنیاپرست بخواهند با قدرت سر نیزه تصویب حکومت غیر قانونی را تحمیل کنند باید چنین تحمیلی را نپذیرفت و بمقاومت پرداخت. و اگر امید این معنی هست که نیروهای ملی متشکل شوند و برای مبارزه با حکومت ظلم شروع بفعالیت کنند باید به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای ملی پرداخت تا اگر امکان مبارزه هست برای درهم کوبیدن ظلم و فساد شروع بکار شود. چنانکه امام حسین (ع) برای مقاومت در برابر حکومت یزید و ارزیابی اوضاع سیاسی و ارزیابی قدرت ارتش ملی بمکه هجرت فرمود.

این درسی است که از مرحله اول قیام امام میآموزیم.

ب- اگر پس از ارزیابی نیروهای ملی معلوم شد که افکار عمومی **مجاهدان** تغییر حکومت است و نیروی کافی برای تشکیل حکومت وجود

دارد باید با کمال شهامت برای تشکیل حکومت عادلانه اقدام کرد. چنانکه امام حسین (ع) پس از گزارش مسلم بن عقیل که نیروی کافی برای تشکیل حکومت فراهم شده و امکان پیروزی نظامی بود با همتی مردانه برای تشکیل حکومت اسلامی و سوزاندن ریشه ظلم و فساد اقدام فرمود و بسخنان این و آن گوش نداد.

و این درسی است که از مرحله دوم قیام امام میا موزیم.

ج- اگر معلوم شد که دیگر امکان پیروزی نظامی نیست باید با تمام نیرو برای حفظ صلح و جلوگیری از جنگ کوشید تا نیروهای موجود بحالت ذخیره بماند و بتوان در فرصتهای دیگری فعالیتهای وسیع تری بنفع اسلام آغاز نمود. چنانکه حسین بن علی (ع) وقتی که با حُر بن یزید برخورد کرد و دیگر امکان پیروزی نظامی و تشکیل حکومت نبود برای مراجعت بحجاز و جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد و از هنگام برخورد با حُر بن یزید تا آخر کار حداقل پنج دفعه پیشنهاد مسالمت فرمود چنانکه شرحش در بخش دوم صفحه ۱۴۹ و ۱۵۰ گذشت.

و این درسی است که از مرحله سوم قیام امام میا موزیم.

د- اگر رهبر قیام در محاصره دشمن واقع شود و از او بخواهند که بی قید و شرط تسلیم شود ولی معلوم است که اگر تسلیم گردد او را خلع سلاح میکنند و ذلیلانه میکشند در این صورت باید تسلیم دشمن نشود و مردانه بمقاومت و دفاع بپردازد تا یا پیروز شود اگر چه با احتمال يك درصد باشد و یا بافتخار شهادت برسد. چنانکه امام حسین (ع) پس از آنکه در محاصره نیروهای دشمن واقع شد و معلوم بود که اگر تسلیم شود آنحضرت را ذلیلانه خواهند کشت در این شرایط مردانه بمقاومت و دفاع پرداخت و

سرا انجام بافتخار شهادت رسید.

و این درسی است که از مرحله چهارم قیام آنحضرت میا موزیم.

۵- درس عزت نفس :

علاوه بر درسهائی که گفته شد درسی دیگری نیز از قیام امام حسین (ع)

میتوان آموخت و آن درس عزت نفس است.

از مطالعه تاریخ قیام امام معلوم میشود پس از آنکه آنحضرت در محاصره نیروهای ابن زیاد واقع شد دو مسئله مطرح بوده است: یکی اینکه امام حسین (ع) خلافت یزید را بپذیرد و دیگری اینکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیاد گردد، و این غیر از پذیرفتن خلافت یزید است یعنی چیزی است که علاوه بر خلافت یزید میخواستند بر امام تحمیل کنند.

آنگاه که در مدینه بفرزند پیغمبر (ص) پیشنهاد کردند خلافت یزید را بپذیرد فقط از او میخواستند که تسلیم اراده یزید شود و دیگر از پذیرفتن فرمان ابن زیاد سخنی در بین نبود. ولی آنگاه که در بیابان سوزان کربلا آنحضرت را در محاصره نیروهای مسلح عبیدالله زیاد گرفته بودند علاوه بر پذیرفتن خلافت یزید میخواستند این ذلت را بروی تحمیل کنند که تسلیم بی قید و شرط ابن زیاد شود تا او هر فرمانی داشت خواست درباره امام صادر کند اگر چه فرمان اعدام باشد.

امام حسین در یکی از خطبههای روز عاشورا این مطلب را بدینگونه توضیح میدهد: «این ناکس پسر ناکس (ابن زیاد) مرا بپذیرفتن یکی از دو چیز ناچار کرده است: یا شمشیر کشیدن و جنگیدن و یا قبول ذلت کردن».

چنانکه روشن است در این خطبه امام این مطلب مطرح است که باید حسین ابن علی (ع) ذلیلانه تسلیم ابن زیاد گردد. پس معلوم میشود اگر بفرض محال امام در کربلا خلافت یزید را می پذیرفت باز هم او را آزاد نمیگذاشتند که مثلاً بوطن خود مدینه برگردد بلکه باید پس از بیعت کردن با یزید تسلیم اراده ابن زیاد شود. بنا بر این از وقتیکه امام حسین (ع) در محاصره نیروهای عبیدالله زیاد واقع شد مقاومت آنحضرت دو جانبه گشت یعنی هم مقاومت میکرد که خلافت ضد قرآن یزید را نپذیرد و هم مقاومت میکرد که ذلت و خفتی را که میخواستند بر وی تحمیل کنند نپذیرد و عزت نفس خود را حفظ کند. و این عزت نفس در مراحل اخیر مبارزه امام بیشتر تجلی کرد.

مقاومت حسین بن علی (ع) در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل، مردانه و شجاعانه بود، ولی مقاومت دلیرانه و عاشقانه ای که از صبح عاشوراء تا وقت شهادتش از خود نشان داد باندازه ای حیرت انگیز و بهت آور است که بدون مبالغه، هیچ قلم توانا یا زبان گویائی نمیتواند آنرا آنچنانکه هست تحریر یا تقریر نماید.

آنگاه که حسین بن علی (ع) در محاصره شدید نیروهای مسلح ابن زیاد قرار گرفته و اردوی تجاوزکار دشمن آماده بود که بایک حمله کار آنحضرت را یکسره کنند.

آنگاه که برق شمشیر سی هزار نظامی مسلح دشمن^۱ چشمه پاره خیره کرده و دلها را می لرزاند.

آنگاه که سوز تشنگی سراپای وجود امام را میگذاخت و جهان

۱- بحار ج ۴۴ ص ۲۹۸ طبع جدید، امالی صدوق ص ۲۷۷

پیش چشمش تیره و تار شده بود.

آنگاه که زنان و کودکان امام در خیمه ها منقلب و پریشان در حال سوز و گداز بسر میبردند.

آنگاه که خاندان آنحضرت در حال بلا تکلیفی و نگرانی از آینده و در انتظار اسیری دقیقه شماری میکردند.

آنگاه که ناله های جانسوز زنان و کودکان تشنه و سرگردان قلب پر محبت امام را می لرزاند و جگرش را چاک میزد. امام حسین (ع) در چنین اوضاع و احوال و حشرزائی که هر پهلوان مرد افکنی را بیچاره میکند و در چنین عرصه پر محنتی که تهمتنان و شیردلان را بزانو درمی آورد. و در میان چنین طوفان بلائی میگوید:

«هَيْهَاتَ مِنَّا الْيَدَّةُ مَا هَرَّكَ ذُلَّتْ رَا نَمِيذِيرِيْمَ» .

و میگوید: «لَا تُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّيْلِ^۲ مِنْ دَسْتِ ذَلَّتْ بَدَسْتِ اَيْنَانِ نَمِيْدِهِمْ» .

اوه! که چه عزت نفس و حریت ضمیری از فرزند پیغمبر (ص) بروز کرده است!

عجبا! که چه عظمت روح و علو طبع و نبوغ ذات حیرت انگیزی از پسر فاطمه (ع) ظاهر گشته است!

این همان درس عزت نفسی است که از مکتب حسین بن علی (ع) میتوان آموخت.

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۲۳ رارشاد مفید ص ۲۱۶

با چنین حسن و ملاحت اگر اینان بشوند

ز آب و خاکِ دگر و شهر و دیار دگرند

سلام گرم عاشقانِ آزادگی و عزت نفس بر توباد ای قهرمانِ آزادگی
و حریت که ذلت را نپذیرفتی و در حال مقاومت افتخار آمیز به خون
خود غلطیدی .

درود پرشورشیفندگان حق و عدالت بر تو بادای فرشته بشر سیماکه
در راه دفاع از حق و عدالت تا آخرین نفس ایستادگی کردی و سرانجام در راه
هدف مقدس خود عاشقانه جان دادی .

سلام سوزان دل باختگان آزادی و انسانیت نثار بارگاه عظمت و جلال
توباد ای مرد آسمانی و ملکوتی که از تار و پود وجود تو برای همیشه این بلند
است که : هَيْهَاتَ مِنَّا الْيَدَّةُ مَا هَرَّكَزْ ذِلَّتْ رَانِمِيْ بِذِيْرِيْمِ .

خاتمه

سابقاً در صفحه ۹۸ وعده دادیم در آخر کتاب ، نقلهائی را که باعث
این تصور شده که : (امام حسین ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده) بررسی
کنیم .

نقلهائی که در پیدایش این تصور نقش اساسی داشته بدین قرار است:

۱ - داستان خواب امام کنار مرقد رسول خدا (ص).

۲ - حدیث : «وَ اَخْرَجَ بِاقْوَامٍ لِشَهَادَةٍ» .

۳ - حدیث : «اَنْزَلَ اللهُ النَّصْرَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ (ع)»

۴ - خطبه : «خَطَبَا لِمَوْتِ عَلِيٍّ وَ لِدَا اَدَمَ» .

۵ - حدیث : «اِنَّ اللهَ قَدْ شَاءَ اَنْ يَرَاكَ قَتِيْلًا» .

۶ - حدیث ام سلمه .

۷ - داستان فرشته ها .

۸ - داستان فرشته ها و جن ها .

۹ - حدیث : «مَنْ لِحَقِّ بِيْ اُسْتُشْهِدَ» .

۱ - از صاحب نظران محقق تقاضا میشود این خاتمه را با دقت مطالعه فرمایند.

۱۰ - حدیث : «عَمْرُو بْنُ نُؤْدَانَ».

۱۱ - حدیث : «أَبِي هُرَيْرَةَ أَزْدِيٌّ» . و بعضی نقلهای دیگر .

اینک به بررسی این نقلها میپردازیم .

قبلا باید دانست منظور از این بحث این نیست که بگوئیم : امام علیه السلام علم به شهادت خود نداشته بلکه منظورا نیست بدانیم آیا این نقلها دلالت میکنند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت کرده یا دلالت نمیکند.

قصه خواب

بسیاری از مردم تصور میکنند امام حسین علیه السلام کنار قبر رسول خدا (ص) آنحضرت را در خواب دید که بوی دستورداد برای کشته شدن خارج شود و از اینرو از همان مدینه برای کشته شدن حرکت فرمود. ما برای تحقیق درباره این مطلب بهمه مدارك تاريخی که در دسترس بود مراجعه کردیم و بعضی را با بعض دیگر تطبیق نمودیم ، و برای اینکه معلوم شود چه کتابی در کتابهای دیگر اثر گذاشته بین عبارات کتابهاییکه این خواب را نوشته اند مقایسه کردیم و نتیجه این بررسی خسته کننده را نوشتیم، و اینک نتیجه بررسی :

گفتار مؤرخان :

مؤرخان مینویسند : حاکم مدینه بدستور یزید بن معاویه امام حسین (ع) و عبدالله زبیر را سه روز به آخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری

برای بیعت با یزید احضار کرد، امام بحضور حاکم رفت و به آنحضرت پیشنهاد بیعت شد. فرمود: حتماً شما به بیعت مخفیانه اکتفاء نمیکنید و میخواهید من در حضور مردم بیعت کنم حاکم گفت: آری امام فرمود: پس امشب مهلت بدهید و تصمیم قطعی را فردا صبح موکول کنید. حاکم قبول کرد و امام بمنزل برگشت. ولی عبدالله زبیر بحضور حاکم نرفت و از اینجهت تحت فشار واقع شد و مهلت خواست که فردا صبح بحضور حاکم برود ولی همان شب مخفیانه بمکه رفت. و امام حسین نیز که دوباره برای احضارش مأمور فرستاده بودند شب بعد، یعنی يك شب بعد از عبدالله زبیر بدون اینکه دوباره بحضور حاکم برود با خانواده اش مخفیانه بمکه هجرت فرمود و حرکت امام دوروز به آخر ماه رجب مانده بود.

(۱) - تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۲ - ۲ - الاخبار الطوال ص ۲۰۹ . ۳ - ارشاد مفید ص ۱۸۰ . ۴ - اعلام الوری ص ۲۲۱ . ۵ - روضة الواعظین ص ۱۷۱ . ۶ - کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۶ . ۷ - تذکره سبط ص ۲۳۶ . ۸ - الفصول المهمه ص ۱۶۵ . ۹ - تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۲۷ . ۱۰ - تاریخ ابن خلدون جلد ۳ ص ۴۴ . ۱۱ - انساب الاشراف جزء ۴ ص ۱۴ .

از همه این تواریخ استفاده میشود امام حسین (ع) بعد از آنکه برای بیعت احضار شد يك شب بیشتر نتوانست در مدینه بماند و آن يك شب هم طبق نوشته علمای بزرگ شیعه (مثل شیخ مفید و طبرسی و قتال نیشابوری) در منزل خود ماند و شب بعد بمکه هجرت فرمود.

و طبق نوشته بعضی از مؤرخان حتی يك شب هم در مدینه نماند و همان شب اول که برای بیعت احضار شد بمکه رفت^۱.

۱ - تاریخ یعقوبی ص ۲۲۹ و تهذیب ابن عساکر ص ۳۲۸ و استیعاب ج ۱ ص ۳۸۱ مینویسند: امام حسین (ع) و عبدالله زبیر هر دو همان شبی که برای بیعت احضار شدند مخفیانه بمکه رفتند.

گفتار ابن اعثم :

ولی ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ هجری (بنقل خوارزمی) مینویسد:
« حاکم مدینه بفرمان یزید ، امام حسین (ع) را برای بیعت احضار کرد و در آن مجلس نتوانست موافقت وی را جلب کند و امام باخشم و خشونت از مجلس خارج شد و فردا در کوچه بامروان حکم برخورد و مذاکرات مفصل و تندی بین آن دو شد و مروان گفت: تراها نمیکنم تا همینجا ذلیلانه برای یزید بیعت کنی^۱ و امام به مروان پر خاش تندی کرد و بانگرانی از هم جدا شدند. مروان نزد حاکم رفت و آنچه در کوچه واقع شده بود باو گفت ، حاکم مدینه نامه ای به یزید نوشت که: «عبدالله زبیر بمکه گریخت و حسین ابن علی هم بیعت ترا نمی پذیرد». یزید در جواب نوشت: «عبدالله زبیر در هر حال زیر سلطه ماست در اندیشه او مباحش ولی سر حسین بن علی را با جواب این نامه برای من بفرست » (شاید در حدود ۲۰ روز وقت لازم بود تا نامه حاکم بشام برود و جوابش برگردد^۲). نامه یزید که رسید حاکم مدینه ناراحت شد . آنگاه حسین بن علی (ع) شبی به زیارت قبر رسول خدا (ص) رفت و بعبادت و بازگو کردن درد دل خویش پرداخت و صبح بمنزل برگشت و باز شب دوم به زیارت قبر جدش رفت و پس از عبادت و رازونیا از خواب رفت و در خواب ، رسول خدا را دید در حالیکه فرشتگان از چهار طرف ،

۱- این خیلی سفیهانه است که مروان با اینکه حاکم نبود و بیعت گرفتن او از امام آنهم در کوچه برای یزید اثر و ارزشی نداشت بخواند با خشونت از آنحضرت بیعت بگیرد!

۲- در واقعه «حَرَّة» نامه رسان بنی امیه که نامه آنان را بشام برد رفتن و برگشتن او ۲۴ روز طول کشید (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷۰ و ۳۷۱)

آنحضرت را احاطه کرده بودند. پیغمبر خدا (ص) امام حسین (ع) را در آغوش گرفت و بوی فرمود : تو در آینده نزدیکی کشته میشوی ، امام از جدش خواست که مرا با خود بقبر بپوشاند (ص) فرمود : چاره ای جز این نیست که بدنیا برگردی و شهید شوی. امام باترس و وحشت از خواب بیدار شد و صبح بمنزل برگشت و خواب خود را برای خانواده اش توضیح داد و مجلس گریه و ماتم پر غوغائی برپا شد که از شرق تا غرب عالم نظیر نداشت! و شب سوم زیارت قبر مادر و برادرش رفت و صبح بمنزل آمد و شب بعد با خانواده بمکه هجرت کرد و هنگامیکه میخواست حرکت کند مکتوبی به محمد حنفیه تسلیم فرمود که ضمن آن نوشته بود: من میخواهم به سیره جد و پدرم و به سیره خلفای راشدین عمل کنم^۱ آنچه ابن اعثم اینجا در باره خواب امام نوشته بچند دلیل قابل تردید است :

۱- طبع قضیه ایجاب میکند که حکومت تحمیلی یزید قبل از انتشار خبر مرگ معاویه هر چه زودتر از امام بیعت بگیرد و اینقدر آنحضرت

۱- چند اشکال به این جمله وارد است: الف - امام حسین (ع) که میداندست شهید خواهد شد چگونه ممکن بود از جدش بخواند که در خواب از دنیا برود؟
ب - اگر امام در خواب جان میداد چه کسی با حکومت یزید بمبارزه برمیخواست؟
ج - اگر امام در خواب قالب نهی میکرد همه پیشگوئیهای رسول خدا (ص) در باره شهادت آنحضرت دروغ از کار در میآید! د - مگر روح رسول خدا (ص) در قبر بود که امام از آنحضرت در خواست میکند او را با خود بقبر ببرد؟!
۲- مقتل خوارزمی جلد ۱ ص ۱۸۰ تا ۱۸۹ ، عبارات ابن اعثم خیلی مفصل است و قریب ۹ صفحه از مقتل خوارزمی را اشغال کرده و ما فشرده آنرا نوشتیم.

را مهلت ندهد که بعد از امتناع از بیعت، مدتی طولانی در مدینه بدون مزاحمت بماند. و بهمین علت بود که نزدیک غروب همان روز اول دوباره برای احضار امام مأمور فرستادند و آنحضرت يك شب دیگر نیز مهلت خواست.^۱

۲- از عقل و درایت امام حسین (ع) خیلی دور است که به شدت عمل عمال حکومت یزیدی توجه نکند و از نقشه‌های شیطانی آنان غافل بماند و با خیال راحت مدتی در مدینه توقف کند تا نامه حاکم مدینه بشام برود و جواب آن درباره کشتن امام از یزید برسد باز هم چند روز دیگر در مدینه بماند و دوشب سر قبر رسول خدا (ص) و یکشب سر قبر مادر و برادرش برود تا دشمن، همه راهها را ببندد و امکان هرگونه جنبش اصلاحی از آنحضرت سلب گردد. بلکه امام به شدت عمل عمال حکومت کاملاً توجه داشت و حتی در اولین ملاقات با حاکم يك عده از افراد مسلح را همراه خود برد که آنحضرت را از خطرهای احتمالی حفظ کنند.^۲ بنابراین لازم بود فوراً از مدینه که منطقه خطر بود خارج شود.

۳- طبق نوشته مؤرخان معتبر که یازده نفر از آنانرا نام بردیم حسین بن علی (ع) بعد از آنکه برای بیعت احضار شد و يك شب مهلت خواست، چون از طرف حاکم تحت فشار واقع شد و دوباره برای احضارش مأمور فرستادند بیش از يك شب نتوانست در مدینه بماند و آن شب هم (بنقل ارشاد ص ۱۸۰ و اعلام الوری ص ۲۲۱ و روضة الواعظین ص ۱۷۱) در منزل خود مانده و شب بعد هم بسوی مکه حرکت کرده (و بقول همان شب اول حرکت کرده

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۰

۲- ارشاد مفید ص ۱۷۹

است). پس دیگر آنحضرت کی آنقدر فرصت داشته که نامه حاکم بشام برود و جوابش برگردد و بعداً هم چند روزی در مدینه بماند و دوشب زیارت قبر جدش و يك شب زیارت قبر مادر و برادرش برود؟! از آنچه گذشت روشن شد که خیلی انسان باید ساده و خوش باور باشد که آنچه را ابن اعثم درباره خواب دیدن امام حسین (ع) کنار قبر رسول خدا (ص) نوشته است قبول کند.

تاریخ ابن اعثم و کتابهای دیگر:

بعضی از کتابهایی که بعد از تاریخ ابن اعثم یا همزمان آن نوشته شده همان مطالب ابن اعثم را با کمی اختلاف درباره خواب امام حسین (ع) نوشته اند بدون اینکه بنقاط ضعف آن اشاره کنند. اینک به بعضی از آن کتابها اشاره میکنیم:

- ۱- امالی صدوق صفحه ۹۲ و ۹۳ قسمتی از مطالب ابن اعثم را در باره خواب امام با کمی اختلاف از «محمد بن عمر بغدادی» و او از کتاب «ابوسعید حسن بن عثمان سُتَری» نقل کرده است.
- این «ابوسعید حسن بن عثمان سُتَری» از راویان کذاب است.^۱ و معلوم است که نقل از کتاب راوی کذابی چه اندازه ارزش دارد.^۲

۱- الفدیرج ۵ ص ۱۹۶ چاپ نجف ۱۳۶۷

۲- در نقل این راوی کذاب (ابوسعید سُتَری) نقاط ضعف دیگری نیز هست که در اینجا بیعضی از آنها اشاره میکنیم:

الف- میگوید: وقتی که معاویه درگذشت حاکم مدینه مروان حکم بود (امالی ص ۹۲) در حالیکه حاکم مدینه ولید بن عتبه بود.

۲- مناقب «ابن شهر آشوب» جزء ۴ صفحه ۸۸ بطور سر بسته خوابی را که ابن اعثم نقل کرده با امام حسین (ع) نسبت میدهد (تاریخ ابن اعثم از مدارك مناقب است) ۱.

۳- «روضة الصفاء» عین مطالب ابن اعثم را درباره خواب امام نوشته است. (روضة الصفاء ضمن ذکر منابع تاریخی از تاریخ ابن اعثم نام برده است).

۴- «کاشفی» در کتاب پر افسانه روضة الشهداء صفحه ۱۵۸ بیعده مطالب ابن اعثم را درباره خواب امام با اضافاتی نوشته و آنچنان را آنچنان تر کرده است. (تاریخ ابن اعثم از مدارك روضة الشهداء است).

→ ب - میگوید: یزید بجای مروان عموی خود، «عتبة بن ابي سفیان» را بحکومت مدینه منصوب کرد (امالی ص ۹۲) در حالیکه نه مروان در آنوقت حاکم بود تا معزول شود و نه یزید، عتبه بن ابي سفیان را بحکومت مدینه نصب کرد. ج- میگوید: حاکم جدید مدینه میخواست فرمان یزید را درباره مروان حکم اجرا کند و از مدینه فرار کرد (امالی ص ۹۲) در حالیکه حاکم مدینه مروان حکم را دعوت کرد تا درباره بیعت گرفتن از امام حسین (ع) و عبدالله زبیر و عبدالله عمر با وی مشورت کند و مروان هرگز از مدینه فرار نکرد.

میگوید: امام حسین (ع) پس از آنکه سر قبر رسول خدا (ص) خواب دید از مدینه بسوی عراق حرکت کرد (امالی ص ۹۳) در حالیکه امام از مدینه بمکه رفت نه بعراق.

۱- عبارت مناقب اینست: «فَكَانَ الْحُسَيْنُ (ع) يُصَلِّي يَوْمًا إِذْ وَتَسَنَ قَرَأَى النَّبِيَّ (ص) فِي مَنَامِهِ يُخْبِرُهُ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ» ابن شهر آشوب متون تاریخ را تلخیص و نقل بمعنی میکند در اینجا هم بظن قوی عبارت ابن اعثم را تلخیص و نقل بمعنی کرده و مقصودش از «یوم» مطلق زمان است نه روز مقابل شب مثل «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ». و از نقل مناقب دستور اینکه امام برای کشته شدن برود فهمیده نمیشود چه این نقل را از ابن اعثم گرفته باشد و چه از دیگری.

۵- «محمد بن ابيطالب حسینی موسوی» بنقل بحار جلد ۱۰ صفحه ۱۷۲ در کتاب «تسلیة المجالس» عین عبارات ابن اعثم را درباره خواب امام نقل نموده و فقط کلمه (خلفاء را شدین) را ساقط کرده است. و چون عبارات او عین عبارات ابن اعثم است، بدون تردید آن عبارات را بی واسطه یا با واسطه از ابن اعثم گرفته و یا مأخذ هر دو یکی بوده است، و در هر صورت همان سه اشکال سابق باین نقل هم وارد است.

و نفس المهموم صفحه ۳۷ و ناسخ التواریخ صفحه ۱۷۰ عین عبارات «محمد بن ابيطالب موسوی» را که همان عبارات ابن اعثم است نقل کرده اند. ۶- «قمقام» با اینکه در صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰ همان مطلب ارشاد مفید را که: «امام حسین (ع) پس از آنکه برای بیعت احضار شد شب اول در منزل خود ماند و شب بعد مخفیانه بمکه هجرت فرمود» نقل کرده با این وصف در صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲ مطالب ابن اعثم را که: «امام بعد از آنکه برای بیعت احضار شد دو شب سر قبر رسول خدا (ص) رفت و شب دوم خواب دید» نوشته و توجه نکرده که ممکن نیست این هر دو نقل صحیح باشد و ناچار باید نوشته شیخ مفید را بر نوشته ابن اعثم ترجیح داد.

۷- «معادن الحکمة» تألیف پسر فیض کاشانی (ج ۲- ص ۴۱) عین عبارات ابن اعثم را درباره خواب امام بدون ذکر مأخذ نقل کرده است.

بدینگونه می بینیم که تاریخ ابن اعثم چگونه در کتابهای بعدی اثر گذاشته و مطالبی که ابن اعثم درباره خواب دیدن امام حسین علیه السلام نوشته چطور بین نویسندگان و مردم شهرت پیدا کرده است.

بدیهی است آنچه دیگران بی واسطه یا با واسطه از ابن اعثم گرفته و یا مأخذشان با ابن اعثم یکی بوده نمیتواند بیش از نوشته های خود ابن اعثم

ارزش و اعتبار داشته باشد .

ابن اعثم کیست ؟

در اینجا بد نیست کمی درباره هویت ابن اعثم و طرز تفکر او گفتگو کنیم تا بیشتر به مقدار ارزش نوشته‌های او پی ببریم .

ابن اعثم مردی است از اهل سنت که هم بعقائد مخصوص اهل سنت پای بند بوده و هم نسبت به اهل بیت پیغمبر (ص) علاقه نشان میداده است .
و چون بنخاندان رسالت اظهار علاقه میکرده اهل سنت درباره او گفته‌اند که او «شیعی» بوده است^۱ . و این اصطلاحی بوده است که درباره سنی‌های متمایل به اهل بیت بکار میبرده‌اند نه اینکه مقصود آنان از کلمه «شیعی» شیعه اثناعشری باشد و از این جهت «سفیان ثوری» و افرادی مثل او را «شیعی» شمرده‌اند^۲ .

در هر حال آنچه از مجموع قرائن استفاده میشود اینست که: ابن اعثم از آن نویسندگانی است که ضمن نوشتن مطالب تاریخی ، افکار و عقائد مخصوص اهل سنت را اعمال کرده و برای ترویج آن افکار و عقائد از دروغ و تهمت خودداری نکرده است . اینک دو نمونه :

۱- برای ترویج و تصویب روش خلفاء از قول محمد حنیفه نقل میکند که او ضمن مذاکراتش با امام حسین (ع) گفت : اگر مردم بیعت ترا پذیرفتند با آنان به روش رسول خدا و خلفای راشدین رفتار میکنی !

۱- معجم الادباء جلد ۲ ص ۲۳۰

۲- قاموس الرجال ج ۱ ص ۱۳

فَإِنْ بَايَعَكَ النَّاسُ قُمْتَ فِيهِمْ بِمَا كَانَ يَقُومُهُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ .

۲- باز برای ترویج روش خلفاء از قول امام حسین (ع) نقل میکند که ضمن مرقومه‌ای که هنگام حرکت بمکه تسلیم محمد حنیفه کرد نوشت: «میخواهم به روش جدم رسول خدا (ص) و پدرم علی بن ابیطالب (ع) و روش خلفای راشدین رفتار کنم . آسیر بسیره جدی محمد و آبی علی بن ابیطالب و سیره خلفاء راشدین»^۳ .

از این قبیل دروغها و افتراءها در نوشته‌های ابن اعثم بازم دیده میشود بهمین جهت درباره او گفته‌اند : او نزد علمای حدیث قابل اعتماد نیست^۳ .

از آنچه گذشت روشن شد که گفتار ابن اعثم در مورد خواب امام قابل قبول نیست .

حالا فرض میکنیم خواب دیدن امام کنار قبر رسول خدا (ص) آنطور که ابن اعثم گفته صحیح باشد ولی از آن معلوم نمیشود که امام در خواب دستور گرفته است برای کشته شدن بیرون برود زیرا مضمون خوابی که ابن اعثم گفته اینست که رسول خدا (ص) در خواب به امام حسین (ع) فرموده: تو در آینده کشته میشوی و این خبر را رسول خدا (ص) در زندگی خود مکرر داده بود که : حسین من کشته میشود . و این خود روشن است که از این خبر امر و دستور استفاده نمیشود تا کسی بگوید: امام حسین (ع) کنار قبر جدش خواب دیده و مأمور شده بود که برای کشته شدن بیرون برود .

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۷

۲- خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۹

۳- کنی و القاب ج ۱ ص ۲۱۰

امام حسین (ع) هنگامیکه بسوی کوفه میرفت بعد از آنکه جعفر فرمود: رسول خدا (ص) در خواب بمن دستوری داده که بدان عمل خواهم کرد و آنرا برای هیچکس نگفته و نخواهم گفت^۱.

باید دانست که این خواب به دو دلیل غیر از خوابی است که ابن اعثم نقل کرده :

۱- این خواب مشتمل بر دستور رسول خداست و خواب ابن اعثم مشتمل بر دستور نیست.

۲- امام گفتاری را که در این خواب از جدهش شنیده برای هیچکس نقل نفرموده ولی طبق نقل ابن اعثم آنحضرت گفتاری را که در خواب از جدهش شنیده برای خانواده خود بطور کامل شرح داده است.

توجه: مقصود از این بیانات اینست که خواب دیدن امام علیه السلام به آنصورت که ابن اعثم نوشته قابل قبول نیست و گرنه ممکن است امام لحظه ای کنار مرقد رسول خدا (ص) یا در منزل خوابی دیده و دستوری هم از جدهش گرفته باشد چنانکه در امالی صدوق ص ۷۰ اشاره ای بدین معنی شده است. و آنچه در امالی آمده دو مطلب است: ۱- دستور خروج امام از مدینه. ۲- اخبار از شهادت امام. و از حدیث امالی فهمیده نمیشود که امام دستور گرفته خود را به کشتن بدهد بلکه دستور خروج از مدینه برای رهایی از خطر است. و اخبار از شهادت آنحضرت هم همان اخباری است که رسول خدا (ص) در حیوة خود مکرر فرموده بود.

۱- ارشاد ص ۲۰۰ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲

۲- حدیث: «وَأَخْرَجَ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ» :

۱- مرحوم کلینی قدس سره در «کافی» ضمن حدیثی از «آبِ جَمِيلِهِ» از معاذ بن کثیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چنین نقل میکند: «... فَلَمَّا تَوَفَّى الْحَسَنُ وَمَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ (ع) الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلَ قَاتِلِ وَتَقْتُلُ وَأَخْرَجَ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لِأَشْهَادَةِ نَهْمِ الْأَمْعَكِ ... آنگاه که امام حسن علیه السلام در گذشت امام حسین علیه السلام مهر سوم را گشود و در آن چنین یافت که: پیکار کن و بکش و کشته خواهی شد و با مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر باتو».

۲- باز کلینی ضمن حدیث دیگری چنین نقل میکند: «... ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ نَهْمِ الْأَمْعَكِ ... پس امام حسن (ع) نامه آسمانی را به امام حسین (ع) داد و آنحضرت مهر را گشود و در آن چنین یافت که بیرون برو با مردمی برای شهادت که شهادتی برای آنان نیست مگر باتو».

باتوجه باینکه راویها اخبار را نقل بمعنی میکرده اند با احتمال قوی این دو نقل يك روایت است که با کمی تغییر در عبارت از زبان دو راوی نقل شده است.

۳- و این «آبِ جَمِيلِهِ» که در سند حدیث اول است همان «مُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ» است که علامه حلی قدس سره در باره او فرموده است: «كَذَّابٌ يَضَعُ الْحَدِيثَ»^۳.
 ۴- و دروغگو بوده و حدیث جعل میکرده است.

۱- کافی ج ۱ ص ۲۸۰

۲- خلاصة الرجال ص ۲۵۸

وحدیث دوم طبق گفته مرحوم مجلسی (درمرءات العقول ج ۱ ص ۲۰۰) سندش مجهول است.

ممکن است کسی بادی بدن این دو حدیث (یا یک حدیث) تصور کند که امام حسین (ع) از همان آغاز کار برای کشته شدن خارج شده است. ولی مطلب مهم در اینجا اینست که ما بدانیم آیا این حدیث وظیفه امام را در همه دوران یازده ساله امامتش تعیین کرده یا وظیفه زمان مخصوصی از دوران امامت آنحضرت را ؟

برای تشخیص این مطلب لازم است عمل خود امام را مفسر حدیث قرار دهیم زیرا آنحضرت در هر صورت به دستور الهی عمل کرده و از اینرو عمل وی به بهترین وجهی حدیث را تفسیر میکند بنا بر این باید ما معنای این دو حدیث را با خارج تطبیق کنیم و بدانیم چه وقت امام حسین (ع) با اصحابش برای شهادت خارج شد؟ تا با توجه به عمل خود امام معنای این دو حدیث را بطور صحیح درک کنیم.

معلوم است که پس از وفات حضرت مجتبی (ع) امام حسین (ع) برای شهادت خارج نشد بلکه ده سال در حال صلح با معاویه بسر برد.

۱- پس تا معاویه زنده بود آنحضرت برای شهادت خارج نشد. و پس از مرگ معاویه نیز هنگامیکه برای بیعت با یزید تحت فشار واقع شد بحرم خدا، مکه معظمه پناه برد و روابطی با عراق برقرار کرد.

۲- پس در این زمان هم برای شهادت خارج نشد. و پس از آنکه گزارش مسلم بن عقیل به آنحضرت رسید و در مکه نیز احساس خطر کرد برای رهایی از خطر و نیز برای تسخیر کوفه حرکت فرمود.

۳- پس در این زمان هم برای شهادت خارج نشد. و پس از برخورد با خزیم بن یزید تا قبل از شروع جنگ کوشش امام این بود که ترك خصومت شود و خون ریخته نشود و تلاشهای خالصانه امام در این راه از آفتاب روشن تر است.

۴- پس در این زمان هم برای کشته شدن خارج نشد. آری هنگامیکه روز عاشوراء از طرف دشمن حمله شروع شد بحکم اضطرار دستور دفاع صادر فرموده و خود و اصحاب و فادارش به پیکار با دشمن پرداختند که بشهادت آنحضرت و یاران فداکارش انجامید. پس مضمون این دو روایت با روز عاشوراء منطبق میشود، آنهم نه بمعنای اینکه امام برای کشته شدن خارج شده بلکه باین معنی که پس از حمله دشمن به پیکار و جهاد پرداخت و آنحضرت و یارانش در این پیکار شهید شدند.

بنا بر این با توجه به عمل امام که در خارج انجام داد از این دو حدیث استفاده نمیشود که امام حسین علیه السلام از خدا دستور داشته است از همان آغاز کار برای کشته شدن خود و اصحابش خارج شود.

۳- حدیث : « أَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ »

کافی حدیثی بدینصورت نقل میکند : «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ (ع) حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ:

۱- به ص ۱۴۱ و ۱۴۲ از همین کتاب رجوع شود.

التَّصَرُّوفِ لِقَاءِ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ^۱. خدا نصرت خود را بر حسین (ع) نازل کرد تا اینکه بین آسمان و زمین رسید آنگاه امام مخیر شد بین نصرت یا ملاقات خدا و آنحضرت ملاقات خدا را اختیار کرد.

ممکن است کسی بآید این حدیث تصور کند امام منظورش این بوده که کشته شود ولی باید دانست این حدیث بچند علت تا به حد حُجَّتْ نمی‌رسد:

۱- معارض دارد و آن حدیثی است که «لُوطُ بْنُ یَحْیَى» بدین صورت نقل میکند: «قَالَ عُقَبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَسَدِيُّ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: إِنَّ لَنَا فِيكُمْ يَا بَنِي آسَدٍ دَمًا قَالَ: قُلْتُ: فَمَا ذَنْبِي أَنَا فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ! وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: أَتَى الْحُسَيْنُ (ع) بِصَبِيٍّ لَهُ فَهُوَ فِي حِجْرِهِ إِذْ رَمَاهُ أَحَدُكُمْ يَا بَنِي آسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَى الْحُسَيْنُ دَمَهُ فَلَمَّا مَلَأَ كَفِيَّهُ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: رَبِّ إِن تَكُ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتَقِمْنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ^۲. عُقَبَةُ بْنُ بَشِيرٍ اسدی میگوید: امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود: ای بنی اسد شما يك خون از ما ریخته‌اید گفتیم: گناه من چیست؟ وقصه چگونه بوده؟ فرمود: بچه‌ای را از امام حسین (ع) به آنحضرت دادند آن بچه در دامن امام بود که یکی از شما بنی اسد تیری بوی زد و ذبحش کرد حسین (ع) دودست خود را زیر خونهای گلوی بچه گرفت وقتی دودست وی پر شد خونهارا بز زمین ریخت. آنگاه گفت: خدا یا

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۲۶۰

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲. ارشاد مفید نیز این حدیث را با کمی

اختلاف درص ۲۲۱ نقل کرده است.

اگر نصرت آسمانی را از ما بازداشته‌ای این مصیبت را ذخیره آخرت ما قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر.

از حدیث کافی معلوم میشود نصرت آسمانی برای امام حسین علیه السلام آمده در حالی که از حدیث «لُوطُ بْنُ یَحْیَى» معلوم میشود نیامده است.

و روایت کافی طبق نوشته علامه مجلسی قدس سره در مرآت العقول ج ۱ ص ۱۸۹ روایت حسنه است و روایت حسنه تا حدودی قابل قبول است ولی بپایه حدیث صحیح نمی‌رسد. و حدیث «لُوطُ بْنُ یَحْیَى» نیز تا حدودی قابل قبول است زیرا «لُوطُ بْنُ یَحْیَى» طبق نوشته رجال نجاشی ص ۲۴۵ قابل اعتماد بوده و «عُقَبَةُ بْنُ بَشِيرٍ» اسدی که راوی دیگر این حدیث است چون «آبَانُ بْنُ عُثْمَانَ» که از اصحاب اجماع است از وی نقل حدیث میکند (کافی ج ۴ ص ۲۰۵ حدیث ۴) از این رو تا حدودی قابل اطمینان است. و در هر حال اگر چه حدیث «لُوطُ بْنُ یَحْیَى» شاید سندش به قوت سند حدیث کافی نباشد ولی اینقدر هست که حدیث کافی را از حد حُجَّتْ تنزل میدهد.

۲- لازمه حدیث کافی اینست که سیدالشهداء صلوات الله علیه مخالف سیره رسول خدا (ص) عمل کرده باشد زیرا رسول اکرم (ص) کمک غیبی را از جانب خدا (ص) بر خلاف سیره پیغمبر (ص) کمک خدا را نپذیرفت. و مسلم است که مخالفت با سیره رسول خدا (ص) را نمیتوان به سیدالشهداء

صلوات الله عليه نسبت داد.

۳- لازمه حدیث کافی اینست که امام نمیخواسته با کمک نیروهائی که خدا فرستاده اسلام را زنده کند و درحقیقت به زنده شدن اسلام راضی نبوده! یا چنین نسبتی را میتوان بفرزند پیغمبر داد!؟

يك نکته :

در اینجا نمیتوان گفت : همانطور که خدا نخواست از راههای غیبی و غیرعادی اسلام را نصرت دهد امام هم نخواست از راههای غیبی اسلام را از خطر نجات دهد . این قیاس صحیح نیست زیرا خداوند يك فرد مکلف نیست ولی امام علیه السلام مکلف است تا آنجا که میتواند اسلام را از خطر نجات دهد و بهمین منظور هم قیام کرد و آنهمه مشقت را تحمل فرمود. علاوه بر این از حدیث کافی استفاده میشود که خدا خواسته با کمک

غیبی اسلام را زنده کند ولی امام نخواست است !

انصاف دهید آیا با حدیثی که دارای سه نقطه ضعف است میتوان ثابت کرد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده است؟

يك تذکر :

از اینجا بعد نقلهائی را بررسی میکنیم که امام علیه السلام در آنها به نوعی اشاره به شهادت خود فرموده ولی برای اینکه بتوانیم سخنانی را که امام در این باره فرموده بطور صحیح درک کنیم لازم است خود را در آن زمان و قبل از وقوع حادثه فرض کنیم و پایای امام برویم و بسخنان آنحضرت گوش دهیم و همانطور که پایای امام علیه السلام میرویم در نظر

بسم الله بلشیم که رسول خدا (ص) بطور سر بسته شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را پیشگوئی فرموده، و در این حرکت امام امکان برخورد نظامی هست و در برخورد نظامی امکان پیروزی و شکست هر دو هست. و لازم است خود را از این فکر که ما در زمانی پس از وقوع حادثه گرفتار هستیم تجرید نمائیم تا وقوع خارجی شهادت امام ذهن ما را از اول متوجه قطعیت شهادت آنحضرت در این سفر نکند و این تصور را بوجود بیاورد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده چون اگر از اول این تصور در ذهن ما بوجود آید طبعاً سخنان امام را با آنچه در ذهن خود تصور کرده ایم تطبیق میکنیم ولی اگر ذهن خود را از این تصور تجرید نمائیم خواهیم توانست مفهوم سخنان سیدالشهداء علیه السلام را آنطور که هست درک نمائیم.

ع = خطبه : «خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلِدِ أَدَمَ»

در لاهوت آمده است که امام حسین (ع) در مکه قبل از حرکت بسوی کوفه خطبه ای بدین شرح ایراد کرد :

«خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلِدِ أَدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَيْتَنِي إِلَى آسَافِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَخَيْرِي مَضْرَعُ أُنَا لَأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاسِ وَكَرْبَلَا فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جُوفًا وَآجْرِيَّةً سَغْبًا، لَأَمَحِصَ عَن يَوْمِ خُطِّ بِأَلْقَلَمِ، رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرَةً عَلَيَّ بِأَلَيْهِ وَ يُوفِينَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ ، لَنْ

كُنْتُمْ رُسُلَ اللَّهِ لِحَمَّتْهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرُبُهُمْ
عَيْنُهُ وَيَنْجِزُهُمْ وَعَدُهُ مَنْ كَانَ بَائِلًا لَنَا مُهَجَّتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ
نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِن شَاءَ اللَّهُ^۱

مرگ چون گردن بند دختران جوان ، گردنگیر فرزندان آدم
است ، و من بملاقات گذشتگانم خیلی اشتیاق دارم همچون یعقوب که
بملاقات یوسف اشتیاق داشت ، و در محل معینی که برایم انتخاب شده کشته
خواهم شد گویا می بینم اعضای بدنم را گرگهای بیابانها میان نوایس و
کر بلاپاره پاره میکنند و شکمهای خالی و گرسنه خود را از من پر مینمایند
از روزی که مقدر شده نمیتوان فرار کرد ، رضای خدا رضای ما اهل بیت
است بر بالای خدا صبر میکنیم و پاداش صابران را بما میدهد ، پاره تن
پیغمبر (ص) از او دور نمیشود بلکه در بهشت به او ملحق میگردد و باعث
روشنی چشم و انجام شدن وعده وی میشود ، هر کس میخواهد در راه ما
جانبازی کند و خود را برای مرگ آماده کرده با ما کوچ کند که من صبحگاهان
کوچ خواهم کرد^۲ .

باملاحظه این خطبه ممکن است کسی تصور کند امام حسین (ع)
از مکه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده نه بقصد کوفه و برای
امتناع از بیعت و تشکیل حکومت .
ولی در اینجا لازم است اوضاع و احوال محیطی که این خطبه در آن
انشاء شده در نظر گرفته شود تا درك صحیح معنای خطبه میسر گردد :

۱- لهوف ص ۵۳

۲- چون حرکت امام از مکه مخفیانه و دور از چشم عمال حکومت بوده
طبعاً این خطبه را هم بطور محرمانه و در میان اصحاب خاص انشاء فرموده

مطالعات چند ماهه امام حسین (ع) و بررسی های دقیقی که از
میزان قدرت حکومت از یکطرف و قدرت خود از طرف دیگر فرمود
چنین نتیجه میداد که : عوامل پیروزی فراهم شده^۱ و اگر کوفه در این
شرائط مساعد تسخیر شود و حکومت حسینی تشکیل گردد میتوان اسلام
را در پناه قدرت حکومت نجات داد و سنت پیغمبر (ص) را زنده کرد .
ولی از طرف دیگر معلوم است که عمال حکومت بیکار ننشسته
و مراقب اوضاع هستند ، و از اینرو امکان برخورد نظامی هست . بنابراین
باید افرادی که در این مبارزه وارد هستند با قاطعیت و جدیت کامل آماده
هر گونه فداکاری و جانبازی باشند ، و قبل از همه ، رهبر قیام باید برای
فداکاری آمادگی داشته باشد .

در چنین شرایطی امام حسین (ع) از فداکاری و جانبازی سخن
میگوید و به یاران خود بیدار باش میزند و میفرماید : مرگ مثل گردن بند
گریبانگیر فرزندان آدم است و همه خواهند مرد . و برای من هم شهادت
مقدر شده و خیر لبی مَضْرُوعٌ أَنَا لِأَقْبِهِ و من برای زنده کردن اسلام آماده
فداکاری هستم . حالا اگر در این مبارزه پیروز شویم چه بهتر از اینکه
خلافت اسلامی را بمرکش برگردانده و بدینوسیله اسلام را زنده گردانیم
و این نعمتی است که باید خدا را بر آن شکر کنیم فَإِن نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ
فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ ، و اگر بردشمن ظفر نیابیم و همان شهادتی که برای من
مقدر شده پیش بیاید و بین نوایس و کربلا شهید شوم من آماده آن هستم
و از تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد لَمْ يَحِصْ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ . و هر چه خدا
مرگ بر آورد ما اهل بیت بدان راضی هستیم . اینک هر کس آماده فداکاری

۱- ۲۹ تا ۳۹ از همین کتاب مراجعه شود.

است باما حرکت کند مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهَجَّةً فَلْيَتْرَحَلْ مَعَنَا .

يك تذکر :

باید دانست معنای جمله بالا این نیست که هر کس با من بیاید حتماً باید خون قلبش ریخته شود بلکه این جمله کنایه از آمادگی برای فداکاری است . در عرب کلمه « بَدَلٍ مُهَجَّةٌ » کنایه از آمادگی برای پیکار تا سرحد مرگ است . در فضائل حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده : « وَكَانَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَأَحْسَنَهُمْ بَهْجَةً وَأَبْدَلَهُمْ مُهَجَّةً ^۱ یعنی آنحضرت از همه مردم راستگوتر و نکوروتر و جانبازتر بود . معنای جمله سوم اینست که امام پنجم از همه مردم برای جانبازی آماده تر بود .

چنانکه کلمه « إِعَارَةٌ جُمُوعَةٌ » نیز کنایه از آمادگی برای فداکاری است . در سخنان امیرالمؤمنین (ع) آمده که در جنگ جمل بفرزندش محمد حنفیه میفرمود : « أَعْرِ اللَّهَ جُمُوعَتَكَ ^۲ ، سر خود را بخدا عاریه بده ، یعنی آماده باش که در راه خدا سر بدهی . محمد حنفیه هم فداکاری کرد و آماده بود که در راه خدا سر بدهد ولی سر نداد و کشته نشد .

ایجاد روح فداکاری :

همواره این رسم فرماندهان قشون بوده و هست که برای ایجاد روح حماسه و فداکاری در سربازان خود سخن از مرگ به میان میآورند و منظورشان اینست که سربازان تا سرحد مرگ آماده جنگ و فداکاری شوند .

۱- مناقب ابن شهر آشوب جزء ۴ ص ۲۰۸

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام تشجیع سربازان خود برای مبارزه با اردوی معاویه میفرماید : « الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ . ^۱ اگر مقهور دشمن شوید و زنده بمانید این زندگی با مرگ برابر است ولی اگر جانبازی کنید تا بر دشمن غالب گردید حیات با ارزش خواهد داشت اگرچه بعضی از شما کشته شوند » .

بدیهی است منظور علی (ع) از جمله دوم این نیست که همه شما باید خود را به کشتن بدهید زیرا اگر همه سربازان آنحضرت کشته شوند دیگر کلمه « قَاهِرِينَ » معنی ندارد . پس مقصود امام اینست که شما اگر غالب شوید زندگی با افتخار و استقلال خواهید داشت اگرچه بقیمت شهادت يك عده تمام شود .

اساساً در مواردی که زمینه مبارزه فراهم است کلمه « مرگ » شعار مردان مبارز است چنانکه « زهیر » هنگامیکه تصمیم گرفت بیاری امام بشتابد به اصحابش گفت : « إِنِّي قَدْ وَطَّئْتُ نَفْسِي عَلَى الْمَوْتِ ^۲ » من خود را برای مرگ آماده کرده ام » یعنی من آماده ام که دریاری امام و برای پیروزی آنحضرت تا سرحد مرگ مبارزه کنم .

و نیز مؤرخان گفته اند : پس از رسیدن خبر شهادت مسلم امام حسین (ع) این خبر را فاش کرد و فرمود : هر کس میخواهد برگردد . و این کار را بدانجهت کرد که میدانست وقتیکه حقیقت روشن شود لَمْ يَصْحَبَهُ إِلَّا مَنْ يُرِيدُ مَوَاسَاةَ وَالْمَوْتِ مَعَهُ (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۱) یعنی در آنصورت فقط کسانی با آنحضرت خواهند ماند که آماده اند در راه پیروزی امام تا سرحد مرگ مبارزه کنند . و هرگز معنای این سخن این نیست که فقط کسانی

۱- نهج البلاغه خطبه ۵۱ ۲- الأخبار الطوال ص ۲۲۳

با امام میمانند که میخواهند خود را به گشتن بدهند .

رسول خدا (ص) نیز وقتی که در «حَدِيثِهِ» از اصحابش بیعت گرفت سخن از مرگ بمیان آورد و فرمود: باید شما بیعت علی الموت بکنید و اصحاب هم بیعت علی الموت کردند^۱ (اگرچه بعداً جنگی واقع نشد .) معلوم است که رسول اکرم (ص) نمیخواست بفرماید شما باید خود را بگشتن بدهید بلکه منظور آنحضرت ایجاد روح حماسه و جنگجوئی تا سرحد مرگ بود چون روح آمادگی برای پیکار تا سرحد مرگ به پیروزی مجاهدان کمک میکند .

امام حسین (ع) هم که میفرماید: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا هَجَّتْهُ فَلَيْزَ حَلَّ مَعَنَا» هر کس آماده است در راه ما تا سرحد مرگ مبارزه کند با ما حرکت نماید . منظور آنحضرت اینست که هر چه بیشتر روح فداکاری و شهامت را در بارانش زنده کند^۲ .

بنابر این جمله «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا هَجَّتْهُ» درباره کسانی نیز که همراه امام آمدند ولی کشته نشدند صدق میکند مثل فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام : حسن بن الحسن ، عمرو بن الحسن و زید بن الحسن که آماده فداکاری بودند ولی کشته نشدند^۳ .

از آنچه گذشت روشن شد که امام حسین (ع) در این خطبه درخواستی است بفرماید : من حتماً برای کشته شدن از مکه حرکت میکنم .

۱- مجمع البیان ج ۹ ص ۱۱۳ و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۱۵

۲- یکی از علمای بزرگ معاصر فرموده است: مقصود امام بیعت حتی الموت

است نظیر بیعت رضوان در حَدِيثِهِ

۳- لهوف ص ۱۲۸ و ۱۲۹

يك نکته :

نباید تصور شود که جمله «تَأْتِي بِأَوْصَالِي تَأَخَّرَ» از آینده نزدیک خبر میدهد زیرا رسول خدا (ص) بیش از پنجاه سال قبل از شهادت امام حسین (ع) درباره وی فرموده: «تَأْتِي بِه وَقَدْ اسْتَجَارَ بَحْرَمِي وَقُرْبِي فَلَا يُجَارُ...»^۱ گویا می بینم که تیری بوی میخورد و از اسبش سقوط میکند . امام حسین (ع) نیز در این خطبه همان مطلبی را که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده بود بصورتی دیگر بازگو میکند و میفرماید: «تَأْتِي بِأَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلَوَاتِ» گویا می بینم گرگهای بیابانها بدنم را قطعه قطعه میکنند .

بنابر این اگر فرض کنیم امام کوفه را تسخیر میکرد و حکومت اسلامی را تشکیل میداد و اسلام را چنانکه دلخواه حضرتش بود زنده میکرد و مثلاً بیست سال بعد شهید میشد در آن صورت نیز این خطبه امام با واقع منطبق میشد و صحیح بود که بفرماید : من مشتاق مرگم و شهادت برایم مقدّر شده و گویا می بینم گرگهای بیابانها بدنم را قطعه قطعه میکنند . ضمناً تذکر این نکته مناسب است که این خطبه در هیچیک از منابع تاریخی معروف از قبیل :

- ۱ - تاریخ یعقوبی ۲ - الاخبار الطوال ۳ - الامامة والسياسة
- ۴ - تاریخ طبری ۵ - العقد الفريد ۶ - مروج الذهب ۷ - مقاتل الطالبیین
- ۸ - ارشاد مفید ۹ - اعلام التوری ۱۰ - روضة الواعظین ۱۱ - کمال ابن اثیر
- ۱۲ - تذكرة سبط ۱۳ - تهذيب ابن عساکر ۱۴ - تاریخ ابن کثیر ، ذکر نشده است .

۱- امالی صدوق ص ۷۰ و ۷۱

سؤال :

در اینجا سئوالی پیش میآید که : در زیارت اربعین آمده است :
 « وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةِ الضَّلَالَةِ » ، یعنی
 خدایا ! حسین بن علی (ع) خون خود را در راه تو داد که بندگان را از
 جهالت و گمراهی نجات دهد .

آیا از این جمله فهمیده نمیشود که امام حسین (ع) از اول میخواسته
 است خون خود را در راه خدا بدهد و از اینرو بمنظور کشته شدن حرکت
 کرده است ؟

در جواب این سؤال باید گفت : آیا صحیح نیست که درباره حضرت
 حمزه رضوان الله علیه بگوئیم : بَدَلْ مُهْجَتَهُ فِي اللَّهِ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَهُ مِنَ الشِّرْكِ وَالْجَهَالَةِ
 او خون خود را در راه خدا داد که بندگان او را از بت پرستی و جهالت
 نجات بدهد ؟ بدون تردید این تعبیر درباره جناب حمزه صحیح است ،
 ولی معنای آن این نیست که حضرت حمزه از اول که از خانه اش بیرون آمد
 و بجبهه جنگ رفت مقصودش این بود که خودش ریخته شود ، بلکه مقصودش
 این بود که با نیروی بت پرستان مبارزه کند و قدرت آنان را درهم بشکند ،
 ولی در راه این مبارزه و این هدف شهید گشت پس او خون خود را برای
 نجات دادن مردم از شرك در راه خدا داده است .

درباره امام حسین (ع) هم باید گفت : آنحضرت بمنظور تشکیل
 حکومت اسلامی و کوبیدن حکومت ظلم و زنده کردن اسلام از مکه بسوی
 کوفه حرکت کرد ، ولی قدرت حکومت باوی بمبارزه برخاست و امام در
 راه هدف مقدس خود شهید گشت ، پس فرزند پیغمبر (ص) خون خود را

برای نجات دادن مردم از گمراهی در راه خدا داده است . بنابراین از جمله :
 « وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ » نمیتوان فهمید که امام حسین (ع) از اول برای کشته
 شدن حرکت کرده است .

يك تذکر :

عبدالله جعفر پس از حرکت امام حسین (ع) از مکه به آنحضرت
 نوشت : « از این سفر منصرف شو چون میترسم کشته شوی » .
 معلوم میشود عبدالله جعفر از خطبه « خُطْبَةُ الْمَوْتِ » نفهمیده است که
 سید الشهداء علیه السلام میخواهد با علم و عمد به قریه نگاه خود در کربلا برود
 و شهید شود زیرا اگر چنین فهمیده بود دیگر معنی نداشت به آنحضرت
 بنویسد : « میترسم کشته شوی » چون در آن صورت کشته شدن امام قطعی
 بود و جمله « میترسم کشته شوی » که معنای احتمال را میدهد مورد
 نداشت .

بدیهی است عبدالله جعفر که از خویشان نزدیک و ملازمان امام بوده
 پیش از دیگران از خطبه « خُطْبَةُ الْمَوْتِ » و معنای آن اطلاع داشنه و ما باید
 فهم ویرا قرینه قرار دهیم و با توجه به فهم او خطبه نامبرده را تفسیر کنیم .

حدیث : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا »

مفسرین : هنگامیکه امام حسین (ع) از مکه بقصد عراق خارج

میشد به برادرش محمد حنفیه فرمود : پیغمبر خدا (ص) بمن فرموده است :
 « أُخْرِجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا . بیرون برو چون خدا خواسته است
 ترا کشته بینند » .

پیش از آنکه در معنای این حدیث بحث کنیم لازم بود بررسی
 کاملی از مدارک تاریخی و حدیثی بکنیم و منبع اصلی آنرا بدست بیاوریم .
 پس از بررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که این حدیث تا حدود
 نیمه دوم قرن هفتم هجری در هیچیک از منابع تاریخی و حدیثی که در
 دسترس ما هست وجود نداشته است و از نیمه دوم قرن هفتم هجری در کتب
 مقاتل موجود درج شده و شهرت پیدا کرده است .

اینک نام منابع اصلی تاریخی و حدیثی که این نقل در آنها وجود
 ندارد به ترتیب زمانی ذکر میکنیم :

- ۱ - الامامة والسياسة . تأليف ابن قتيبة دینوری . وفات ۲۷۶ هجری
- ۲ - الاخبار الطوال . « ابو حنيفة دینوری . » ۲۹۰ »
- ۳ - تاريخ يعقوبى . « ابن واضح . » بعد از ۲۹۲ »
- ۴ - تاريخ طبرى . « محمد بن جرير . » ۳۱۰ »
- ۵ - العقد الفريد . « ابن عبد ربه . » ۳۲۸ »
- ۶ - كافي . « كليني . » ۳۲۹ »
- ۷ - مروج الذهب . « مسعودي . » ۳۴۶ »
- ۸ - مقاتل الطالبين . « ابو الفرج اصفهاني . » ۳۵۶ »
- ۹ - ارشاد . « شيخ مفيد . » ۴۱۳ »
- ۱۰ - روضة الواعظين . « قتال نيشابوري . » ۵۰۸ »
- ۱۱ - اعلام الوری . « امين الاسلام طبرسي . » ۵۴۸ »

- ۱۲ - مقتل خوارزمي . « اخطب خوارزم . » ۵۶۸ »
- ۱۳ - تهذيب ابن عساكر . « علي بن الحسن الشافعي » ۵۷۱ »
- ۱۴ - الكامل . « ابن اثير . » ۶۳۰ »
- ۱۵ - تذكرة الخواص . « سبط بن الجوزي . » ۶۵۴ »

در این پانزده کتاب نامبرده که تا حدود قبل از نیمه دوم قرن هفتم
 هجری تألیف شده این نقل که : « أُخْرِجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا » وجود
 ندارد . آنگاه می بینیم در کتاب « لُهَوف » تألیف مرحوم ابن طاووس
 متوفای ۶۶۴ هجری این حدیث درج شده و بعداً در کتابهای از قبیل بحار
 و نسخ التواریخ و نفس المهموم و غیر اینها ذکر شده و در این اواخر شهرت
 کاملی پیدا کرده است . بدیهی است منشاء نقل کتابهای بعد از « لُهَوف »
 بی واسطه یا با واسطه کتاب « لُهَوف » است که در اواسط قرن هفتم هجری
 تألیف شده است .

اینک آنچه را که کتاب « لُهَوف » نوشته است عیناً درج میکنیم
 و در باره آن بحث مینمائیم .
 ۱ . در کتاب « لُهَوف » چنین آمده است :

« وَرَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ لِأَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ
 يَزِيدَ الثَّقَفِيِّ (وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُودَ الْقُمِيِّ) بِالْإِسْنَادِ
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي
 أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ : يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ
 قَرَّبَتْ قُدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ
 قَبَضَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ فَقَالَ : يَا أَخِي

قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَابَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَسِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ فَقَالَ: أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ إِذْ تَحَلَّ الْحُسَيْنُ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ فَأَنَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: بَلَى قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: أَنَا بِنِي رَسُولِ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ أَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ قَالَ بِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى^۱.

« ابن طاووس رحمه الله میگوید: من از کتاب «اصل» احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقه (که بر پشت آن نوشته شده: این نسخه از کتاب سابقاً در ملک محمد بن داود قمی بوده است) بسندی که در آن کتابست از امام صادق (ع) نقل میکنم که گفت: در آن شبی که صبح آن حسین بن علی (ع) میخواست از مکه خارج شود «محمد حنفیه» نزد وی رفت و گفت: ای برادر تو اهل کوفه را میشناسی که با پدر و برادرت بی وفایی کردند و من میترسم با تو همانطور رفتار کنند اگر تصمیم بگیری در مکه بمانی تو در حرم خدا عزیز ترین و محفوظ ترین افراد هستی گفت:

۱- لهوف ص ۵۵

میترسم یزید بن معاویه مرا ترور کند و احترام خانه خدا بسبب من از بین برود. «محمد حنفیه» گفت: اگر میترسی، به یمن یا بعضی از نواحی «بر» برو که آنجا محفوظ ترین افراد خواهی بود و کسی بر تو ظفر نمی یابد. گفت: درباره آنچه تو گفتی فکری میکنم. آنگاه سحر امام کوچ کرد. خبر به محمد حنفیه رسید، آمد و مہار شتر امام را گرفت و گفت: مگر تو وعده ندادی درباره آنچه من گفتم فکر کنی؟ گفت: چرا، گفت: پس چرا بتعجیل از مکه بیرون میروی؟ گفت: بعد از آنکه از تو جدا شدم رسول خدا آمد و گفت: بیرون برو که خدا خواسته است ترا کشته ببیند، محمد حنفیه گفت: تو که با اینحال میروی پس چرا این زنان را با خود میبری؟! امام فرمود: رسول خدا (ص) بمن گفت: خدا خواسته است زنان را اسیر ببیند آنگاه به رسم خدا حافظی بروی سلام کرد و رفت.

بدینگونه می بینیم در بین کتابهایی که در دسترس ما هست منبع اصلی این نقل که: «خدا خواسته است امام حسین (ع) را کشته ببیند» از قرن ۷ بعد کتاب لهوف است.^۱ اینک باید بدانیم آنچه کتاب لهوف نقل کرده است تا چه اندازه ارزش و اعتبار دارد؟

بطوریکه می بینید کتاب لهوف این خبر را بدون سند نقل کرده

۱- در «اثبات الوصیه» ص ۱۳۹ آمده که محمد حنفیه به امام حسین (ع) گفت: «اللَّهُ أَنَّهُ فِي حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: أَبِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُنَّ سَبَايَا» احتمال دارد کتابی که نزد صاحب لهوف بوده نزد مؤلف «اثبات الوصیه» نیز بوده و این جمله را بطور نقل بمعنی از آن کتاب گرفته است.

و ما نمیدانیم راویان این قصه چه کسانی بوده اند ، و نیز نمیدانیم آن کتابی که لهوف این خبر را از آن نقل کرده تا چه اندازه قابل اعتماد بوده است ؟ آیا کتابی که مؤرخان و علمای دیگر مثل یعقوبی و کلینی و شیخ مفید و امین الاسلام طبرسی و قتال نیشابوری ، پیش از صاحب لهوف از آن اطلاعی نداشته یا اگر هم داشته اند این مطلب را از آن نقل نکرده اند تا چه اندازه میتواند قابل اعتماد باشد ؟

معارض دارد :

علاوه بر این خبر لهوف معارض دارد و آن خبری است که « **أَبُو مَخْتَفٍ** » از حارث بن کعب و البی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده و مرحوم شیخ مفید نیز آنرا در ارشاد آورده که : « امام حسین (ع) در جواب عبدالله جعفر که اصرار داشت آنحضرت بمکه برگردد فرمود : رسول خدا (ص) در خواب بمن دستوری داده که بدان عمل خواهم کرد **عَلَيْكَ كَأَنَّ أَوْلَى** ^۱ چه پیروز شوم و چه شکست بخورم . عبدالله جعفر پرسید : آن دستور چیست ؟ فرمود : آنرا به هیچ کس نگفته و نازنده ام به هیچکس نخواهم گفت ^۲ . »

از این خبر معلوم میشود امام دستور رسول خدا را به هیچکس نگفته در حالی که از خبر لهوف معلوم میشود آنرا برای محمد حَنْفِيَه گفته است و این تعارضی است بین نقل « **أَبُو مَخْتَفٍ** » و ارشاد مفید از يك طرف

۱- از جمله « **عَلَيْكَ كَأَنَّ أَوْلَى** » معلوم میشود رسول خدا (ص) دستوری داده که با اجرای آن احتمال پیروزی و شکست هر دو در بین بوده است .

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲ و ارشاد ص ۲۰۰

و نقل لهوف از طرف دیگر و لازمه تعارض اینست که اگر ترجیحی در بین نباشد هر دو از اعتبار ساقط میشوند و نتیجه چنین میشود که نقل لهوف منهای نقل « **أَبُو مَخْتَفٍ** » و ارشاد مساوی است با هیچ :

هیچ = نقل **أَبُو مَخْتَفٍ** و ارشاد - نقل لهوف

سخنی در معنای حدیث :

اگر چه بعد از آنکه حدیث لهوف بعلت تعارض از اعتبار ساقط شد بحث در معنای آن زائد بنظر میرسد ولی برای اینکه همه جنبه های حدیث بطور کامل بررسی شود چند جمله در معنای آن گفتگو میکنیم :

در کلمه « **شَاءَ** » در این حدیث دو احتمال است :

۱- اینکه « **شَاءَ** » تشریحی باشد .

۲- اینکه تکوینی باشد .

اگر تشریحی باشد :

اگر « **شَاءَ** » تشریحی باشد صحیح نیست ^۱ زیرا کشتن امام و

۱- اگر « **شَاءَ** » تشریحی باشد بمعنای امر و تکلیف خواهد بود . آنگاه امر خدا باید به یکی از سه چیز تعلق بگیرد :

الف - امر به کشتن امام تعلق بگیرد و این باطل است زیرا خدا هرگز امر به کشتن امام نمیکند .

ب - امر به کشته شدن یعنی رفتن روح از بدن تعلق بگیرد و این هم باطل است زیرا کشته شدن ، انفعال است نه فعل ، و تکلیف به فعل تعلق میگیرد نه بانفعال .

ج - امر بمقدمات کشتن تعلق بگیرد یعنی خدا امر کرده است امام قاتل خود را وادار کند که او را بکشد و این هم باطل است زیرا همانطور که تحریک برای کشتن دیگران گناه است ، تحریک برای کشتن خود محرک هم گناه است . بنابراین ممکن نیست « **شَاءَ** » تشریحی باشد .

اسیر کردن خانواده اش گناه بزرگی است ، و هیچ گناهی را خدا از نظر تشریح و قانون نخواسته است. خدا نخواسته است مردم دروغ بگویند ولی میگویند و نخواسته است در زمین فتنه و فساد کنند ولی میکنند ، و نخواسته است امام حسین (ع) را بکشند و خانواده اش را اسیر کنند ولی میکنند . کشتن حسین بن علی (ع) چنانکه امام سجاد علیه السلام فرمود^۱ ضربت بزرگی بود که باسلام زدند و بدون تردید خدا نخواسته است چنین ضربتی را باسلام بزنند .

آری یزید و ابن زیاد خواسته اند امام حسین را کشته بینند نه خدا. اگر خدا از نظر تشریح خواسته امام را کشته بیند پس چرا از کشتن وی نهی کرده است ؟

و اگر کسی بگوید : کشته شدن در راه دین مطلوب خداست جوابش اینست که کشته شدن مطلوب خدا نیست بلکه دفاع و حمایت از دین مطلوب خداست که گاهی به کشته شدن می انجامد ، پس آنچه مطلوب است و خدا خواسته ، دفاع از دین است نه کشته شدن^۲ .

برای توضیح مطلب میگوئیم :

آیا سیلی زدن بمظلوم مطلوب است ؟ البته نه ، پس خود را بمنظور سیلی خوردن در معرض سیلی قرار دادن هم مطلوب نیست .

۱- لهوف ص ۱۸۰ و مشیرالانحزان ص ۶۲

۲- البته نباید گفته شود : «اگر کشته شدن مطلوب خدا نیست پس چرا امر به ذبح اسمعیل کرده ؟» زیرا این امر امتحانی بود و ذبح اسمعیل هرگز مطلوب نبود و خدا نمیخواست او کشته شود بلکه میخواست زنده بماند تا وجود مقدس خاتم الانبیاء (ص) از نسل او بس وجود آید . و بهمین جهت از کشتن او جلوگیری کرد.

آیا کشتن مظلوم مطلوب است ؟ البته نه ، پس در معرض قتل در آمدن مظلوم بمنظور کشته شدن هم مطلوب نیست .

آیا کشتن امام مطلوب است ؟ البته نه ، پس در معرض قتل در آمدن امام بمنظور کشته شدن هم مطلوب نیست . نه مطلوب خداست ، نه مطلوب پیغمبر خدا (ص) ، نه مطلوب خود امام ، نه مطلوب اهل ایمان .

البته کسی که از اسلام حمایت و دفاع کند تا کشته شود مقامش بالاتر است ولی نه از آن جهت که کشته شده است بلکه از آن جهت که دفاع را بعد کمال رسانده ، و چون دفاع کاملتری انجام داده اجر و پاداش بیشتری دارد ، پس اجر و پاداش بیشتر ، در مقابل دفاع کامل تر است که مطلوب خداست نه در برابر کشته شدن ، یعنی بیرون رفتن روح از بدن^۱ .

يك نکته :

باید دانست آیاتی که در باب جهاد وارد شده همه دعوت به کشتن و نابود کردن دشمن کرده و در هیچیک از آیات مردم را دعوت به کشته شدن نکرده است .

از اینرو اگر فرض کنیم مسلمانی در جبهه جنگ فقط باین منظور بمیدان برود که دشمن را وادار کند او را بکشند بدون اینکه برای کوبیدن دشمن و تقویت نیروی اسلام کمترین کوششی بنماید ، چنین

۱- و اینکه در دعا میگوئیم : «أَرْزُقْنَا الشَّهَادَةَ» . خدایا شهادت را نصیب ما کن» مقصود اینست که خدایا بما توفیق بده در راه دینی تا سرحد جانبازی پیکار کنیم یعنی کاملترین جهاد را انجام دهیم تا کاملترین پاداش را دریافت نمائیم نه اینکه خود کشته شدن یعنی بیرون رفتن جان از بدن را از خدا بخواهیم.

فردی اگر بدست دشمن کشته شود هیچگونه اجری در برابر کشته شدن ندارد زیرا هیچ نفعی برای اسلام نداشته است .

بلکه شاید بتوان گفت : چنین فردی بطور غیر مستقیم خودکشی کرده ، و علاوه بر خودکشی به اندازه يك نفر از نیروی اسلام کم کرده و به نیروی دشمن افزوده است .

آری اگر برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام فعالیت کند تا کشته شود مقام شامخ شهید را خواهد داشت ، ولی بدان جهت که عالی ترین درجه جهاد یعنی پیکار تا پای جان را انجام داده است .

و باید دانست که چنین فرد مجاهدی اگر جهاد کند و کشته هم نشود دارای اجر عظیمی خواهد بود . بنا بر این اگر دو نفر مسلمان در جبهه جنگ بمیدان بروند و هر يك ده نفر از دشمن بکشند و یکی از آن دو کشته شود و یکی سالم برگردد هر دو نفر دارای مقامی شامخ و اجری عظیم خواهند بود .

قرآن کریم این حقیقت را بطور صریح بیان کرده و فرموده است :
«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَيُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ^۱ خدایوند خود مؤمنان و اموالشان را (یعنی نیروهای انسانی و مالی آنان را) از ایشان خریده است که بهشت به آنان بدهد آنها در راه خدا پیکار میکنند و میکشند و کشته میشوند» .

از این آیه شریفه معلوم میشود کسی که در راه خدا دشمنان را بکشد

و کسی که خود در این راه کشته شود هر دو جهاد بنفس^۱ کرده اند و پاداش آنان بهشت خواهد بود .

و نیز در آیه دیگر فرموده است : « وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا^۲ کسی که در راه خدا پیکار کند پس کشته شود یا غالب گردد در آینده اجر بزرگی بوی میدهیم» .

بدینگونه می بینیم کسی که در حال پیکار در راه خدا کشته شود و نیز کسی که غالب گردد از نظر قرآن هر دو دارای اجر عظیم هستند . پس معلوم میشود اجر عظیم در برابر فعالیت و کوشش برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام است نه در برابر کشته شدن .

آری میتوان گفت : آنکس که در حال جهاد کشته میشود چون از زندگی محروم گشته مورد لطف مخصوص خداوند خواهد بود ، ولی این هم بدان جهت است که این محرومیت از زندگی بعالت پیکار در راه خدا و تقویت اسلام بوده نه اینکه خود محروم شدن از زندگی و بیرون رفتن جان از بدن از نظر تشریح ، مطلوب خدا باشد و بدان امر کرده باشد .

پس معنی ندارد رسول خدا (ص) به امام حسین (ع) دستور بدهد که برو خود را به کشتن بده چون خدا خواسته ترا کشته ببیند بلکه اگر رسول خدا (ص) بخواهد دستوری بامام حسین (ع) بدهد باید بفرماید : **ببرون برو** برای حمایت اسلام چه پیروز شوی و چه شهید گردی چون خدا

۱- نفس در این آیه شریفه بمعنای جان نیست بلکه بمعنای «خود» است در مقابل مال چون بعضی از مردم خودشان در جهاد شرکت میکنند و بعضی مال خود را در راه جهاد میدهند . آنانکه خودشان در جهاد شرکت میکنند جهاد بنفس کرده اند اگر چه کشته نشوند .

خواسته است ترا حامی و مدافع اسلام ببیند، و این هم دستور جدیدی لازم ندارد زیرا حمایت از اسلام بر هر مسلمانی واجب است. و بدینجهت وقتیکه شرائط پیروزی بیش از پنجاه درصد برای امام حسین (ع) فراهم شد برای نجات دادن اسلام از راه برگرداندن خلافت بمرکز خود با تصمیمی قاطع حرکت فرمود.

اگر «شاء» تکوینی باشد

تا اینجا بحث بر مبنای این بود که «شاء» تشریحی باشد. اینک بحث دیگری بر مبنای اینکه «شاء» تکوینی باشد: برای اینکه روشن شود آیا ممکن است «شاء» تکوینی باشد یا نه لازم است توضیح کوتاهی بدهیم:

همه پدیده‌های جهان مورد مشیت تکوینی خداست یعنی خداوند چنین مقرر داشته که بر اساس قوانین علت و معلول، علل هر پدیده‌ای که بوجود آمد آن پدیده موجود میشود. بدیهی است اعمال بندگان نیز چه خوب و چه بد از این قانون مستثنی نیست، هم نماز مشمول این قانون است و هم قتل نفس، نهایت اینکه کارهای خوب علاوه بر مشیت تکوینی، مورد امر تشریحی خدا نیز هست، مثلاً نمازی که در خارج واقع میشود مورد مشیت تکوینی خداست چون علل وجودی آن حاصل شده و نماز بوجود آمده. و مورد امر تشریحی است چون خداوند دستور خواندن نماز را داده است. ولی کارهای بد مثل قتل نفس مورد امر تشریحی واقع نمیشود چون مبعوض خداست و فقط مورد مشیت تکوینی خدا واقع میشود یعنی علل قتل که موجود شد قتل بوجود میآید و در عین حال این قتل مورد نهی خداست.

بنا بر این گشتن امام مورد مشیت تکوینی خدا و در عین حال، مورد نهی تشریحی است و چیزی که مبعوض خداست ممکن نیست ملاک امر تشریحی واقع شود زیرا ملاک امر تشریحی باید محبوب و دارای مصلحت باشد نه مبعوض. پس نمیتوان گفت: رسول خدا به امام حسین (ع) دستور داده که بیرون برو بملاک اینکه خدا گشتن ترا بمشیت تکوینی خواسته است. این صحیح نیست زیرا قتل نفس از نظر تشریح مبعوض خداست و ممکن نیست ملاک امر تشریحی قرار گیرد.

آری اگر از کلمه «أُخْرِج» چشم بپوشیم «شاء» میتواند تکوینی باشد زیرا در این صورت معنای «شاء أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» اینست که خدا مقدر کرده است تو کشته شوی و این همان پیشگوئی شهادت امام است. و این پیشگوئی را رسول خدا (ص) در زمان حیاتش مکرر فرموده بود.

خلاصه بحث:

خلاصه بحث اینکه حدیث: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»

معارض دارد و از اینرو از اعتبار ساقط است.

علاوه بر این کلمه «شاء» در این حدیث ممکن نیست تشریحی باشد که از آن امر و دستور استفاده شود ولی با صرف نظر از کلمه «أُخْرِج» میتواند تکوینی باشد که بمعنای پیشگوئی شهادت امام خواهد بود. بنا بر این از این حدیث نمیتوان فهمید که امام حسین (ع) از رسول خدا (ص) دستور گرفته است برای کشته شدن برود.

يك تذکر :

صاحب لهوف میفرماید : «ممکن است علت اینکه امام (ع) اهل بیت خود را همراه برد این باشد که اگر آنان را در حجاز یا جای دیگر میگذاشت یزید دستور میداد خانواده امام را اسیر کنند و بشام نزد او ببرند و نسبت به آنان بد رفتاری میکرد و این سبب میشد که آنحضرت نتواند بجهاد پردازد و در نتیجه از سعادت شهادت محروم میگشت^۱ .

از این سخن صاحب لهوف معلوم میشود او بحديث مورد بحث اعتماد نداشته و گرنه بهمین حدیث استدلال میکرد و میفرمود : علت اینکه امام خانواده خود را همراه برد این بود که میخواست به اسیری بروند زیرا خدا خواسته آنان را اسیر ببیند **إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا** نه اینکه بگوید : امام آنان را همراه خود برد که یزید اسیرشان نکند.

و فراوان شده است که علماء حدیثی را در کتاب خود میآورند بدون اینکه بصحت آن عقیده داشته باشند ، چنانکه مرحوم صدوق در «عیون اخبار الرضا» جلد ۲ ص ۲۳۸ چنین کرده^۲ .

يك سؤال :

کسانی که عقیده دارند امام علیه السلام در صحیفه آسمانی خوانده بود که باید برای کشته شدن در کربلا حرکت کند ، و در مدینه نیز

۱- لهوف ص ۷۴

۲- و چنانکه علامه مجلسی قدس سره وقتی خواسته داستانی را که ضمن آن قصه: «در آغوش گرفتن فاطمه زهراء (ع) حسنین (ع) را بعد از وفات آن بی بی» آمده نقل کند قبل از نقل داستان فرموده است: کتابی که من این داستان را از آن نقل میکنم قابل اعتماد نیست (بحارج ۱۰ ص ۵۰)

رسول خدا (ص) در خواب همین دستور را به آنحضرت داده بود ، آیا این افراد میگویند: پیغمبر اکرم (ص) دوباره در مکه در عالم خواب به ملاقات امام حسین (ع) آمده بود تا همان دستور صحیفه آسمانی و همان دستوری را که در مدینه در خواب به امام داده بود تکرار کند که : **« أُخْرِجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا .** بیرون برو که خدا خواسته ترا کشته ببیند » ؟ چه احتیاجی به تکرار این دستور بود ؟ مگر امام (العیاذ بالله) در عمل کردن بدستوری که در صحیفه آسمانی و در خواب کنار قبر مطهر رسول خدا (ص) از آنحضرت دریافت کرده بود مردد شده یا میخواست در اجرای دستور کوتاهی کند که احتیاج به تأکید و تکرار دستور داشت !؟

۶- حدیث ام سلمه :

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا (ص) چیزی شبیه خاك سرخ به ام سلمه داد و او آنرا در شیشه ای ضبط کرد^۱ و رسول اکرم (ص) به ام سلمه فرمود : هر وقت این خاك خون شد ، بدان که حسین (ع) کشته شده است^۲ .

و در روایت دیگری است که فرمود : هر وقت این خاك خون شد حسین (ع) کشته میشود^۳ .

۱- بحارج ۱۰ ص ۱۵۵

۲- بحارج ۱۰ ص ۱۵۱

۳- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۶۳

و در نقل دیگری است که جبرئیل خاک سرخی از قربانگاه امام حسین (ع) به رسول خدا (ص) نشان داد.^۱

و در حدیث دیگری است که جبرئیل خاک سفیدی به آن حضرت نشان داد.^۲

و در خبر دیگری است که جبرئیل مقداری از خاک قتلگاه امام حسین (ع) را به رسول خدا (ص) داد.^۳

بظن قوی اصل مطلب يك چیز بوده ولی هر کسی آنرا بصورتی نقل کرده، یکی گفته است: جبرئیل خاک را به رسول خدا (ص) نشان داد، و دیگری گفته است: خاک را بآن حضرت داد. یکی گفته است: آن خاک، سرخ بود، و دیگری گفته سفید بود، و شخص سومی گفته است: خاک نبود بلکه شبیه بخاک بود، یکی گفته است: هر وقت خاک، خون شد معلوم میشود حسین بن علی (ع) کشته شده است. و دیگری گفته: هر وقت خاک، خون شد بعداً حسین (ع) کشته میشود.

قدر مشترك بين این روایات اینست که درباره محل شهادت امام حسین (ع) پیش از وقت چیزی، خاک یا غیر خاک به رسول خدا نشان داده شده و آن حضرت آنرا يك دفعه یا مکرر نقل فرموده اند.

و این مطلب از نظر مدارک تاریخی و حدیثی قابل تردید نیست. بدیهی است این مطلب مربوط به زمان حیات رسول خدا (ص) یعنی بیش از پنجاه سال قبل از حادثه کربلا بوده است ولی نقل دیگری به ام سلمه

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۵۹

۲- مناقب جزء ۴ ص ۵۵

۳- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۵۸

نسبت داده شده که مربوط بزمان قیام امام حسین (ع) یعنی پنجاه سال بعد از وفات رسول خدا (ص) است و لازم است مورد بررسی قرار گیرد، و ما آنرا نقل و بررسی میکنیم:

نقل اثبات الوصیه:

کتاب اثبات الوصیه که مؤلف آن معلوم نیست^۱ حدیثی از ام سلمه بدین صورت نقل میکند:

«بعد از آنکه مردم عراق با امام حسین (ع) مکاتبه کردند و امام، مسلم بن عقیل را بسوی آنان فرستاد، هنگامیکه خود آن حضرت میخواست

۱- در ماه شعبان سال ۱۳۸۸ هجری در تهران بزیارت علامه مجاهد آیه الله امینی صاحب «الغدیر» رفتیم. اینجانب از معظم له پرسیدم: آیا کتاب اثبات الوصیه از مسعودی مؤلف کتاب مروج الذهب است؟ فرمودند: نه، کتاب اثبات الوصیه از مسعودی نیست.

و جناب ایشان برای اثبات این مطلب دلیلهائی آوردند که جای ذکرش نیست. طبق این نظر، آن کتاب «اثبات الوصیه» که در کتب رجال به مسعودی مؤلف مروج الذهب نسبت داده اند غیر از این کتابی است که در دسترس ما است. از مطالعه مجموع از این کتاب «اثبات الوصیه» معلوم میشود نویسنده آن مردی خوش باور و سهل انگار بوده و از نوشتن مطالب نامعقول و بی اعتبار پرهیز نمیکرده است. مثلاً در ص ۱۳۷ مینویسد: در همان روزی که امام حسن مجتبی (ع) متولد شد نطقه امام حسین (ع) بسته شد!

و در ص ۱۳۸ مینویسد: وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) فوت شد جبرئیل برای رسول اکرم (ص) خبر آورد که اگر میخواهی خدا ابراهیم را زنده میکند و بعد از تو نبوت را بوی میدهد!

و از این قبیل مطالب بی اعتبار فراوان دارد که جای ذکر آنها نیست. و آن ام سلمه هم که در متن کتاب نقل کردیم یکی از همان مطالب بی اعتباری است که در کتاب مزبور آمده و دیگران هم بدون توجه بنقاط ضعف آن، نقل کرده اند.

بعراق برود ام سلمه بوی پیغام داد که حرکت نکن چون من از رسول خدا شنیدم که میگفت: فرزندم حسین در عراق کشته میشود و يك شیشه خاك بمن داد و فرمود: آنرا نگاه دار. امام به ام سلمه پیغام داد: من حتماً کشته خواهم شد و از تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد و از مرگ چاره‌ای نیست و من آن روز وساعت و مکانی را که در آن کشته میشوم میدانم و جای دفن خود را میشناسم چنانکه ترا میشناسم و اگر بخواهی آرامگاه خود و کسانی را که با من کشته میشوند بتو نشان میدهم. گفت: میخوام. آنگاه ام سلمه بحضور امام آمد آنحضرت اسم اعظم خدا را بزبان آورد و زمین پائین رفت و آرامگاه خود و یارانش را با ام سلمه نشان داد و از خاک آن زمین بهوی داد و او با خاکی که نزدش بود مخلوط کرد پس امام بهوی فرمود: من روز عاشوراء بعد از نماز ظهر کشته میشوم». (اثبات الوصیه صفحه ۱۳۹).

و همین مطلب را خرائج راوندی صفحه ۲۶ و بحار جلد ۱۰ صفحه ۱۷۵ با کمی اختلاف نقل کرده‌اند.

پیش از آنکه در معنای نقل «اثبات الوصیه» گفتگو کنیم باید دانست که این نقل از نظر صدور بدو علت قابل تردید است:

۱- سند ندارد.

۲- این نقل، ام سلمه را با آن ایمان صحیح و سوابق حسنه، بی ایمان بصحت پیشگوئی رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی میکند زیرا طبق این نقل، ام سلمه به امام گفته است: به عراق برو که پیشگوئی رسول خدا (ص) درباره کشته شدن تو واقع نشود.

مگر ممکن است قصه شهادت امام حسین (ع) که حتی با نبیاء سلف

خبر داده شده بود! و پیغمبر اسلام (ص) مکرر از وقوع آن خبر داده بود دروغ از کار در آید!؟

در این نقل به ام سلمه نسبت داده شده که خواسته است از وقوع شهادت امام جلوگیری کند. مگر ام سلمه ایمان نداشته که پیشگوئی رسول خدا حتماً واقع خواهد شد!؟

معنای حدیث:

در معنای نقل «اثبات الوصیه» دو احتمال است:

۱- اینکه بگوئیم مضمون این نقل اینست که فقط امام از زمان و مکان شهادت خود خبر داده است نه اینکه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده باشد.

۲- اینکه بگوئیم: مضمونش اینست که امام از همان مکه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است.

بنابر احتمال اول این نقل دلالت نمیکند که امام بقصد کشته شدن حرکت فرموده است.

و بنابر احتمال دوم، این نقل با گفتار و کردار امام مخالف میشود زیرا طبق احتمال دوم مضمون این نقل اینست که آنحضرت از مکه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است تا در روز معینی در زمین معینی در آنجا کشته شود. در حالی که مسلم است که امام از مکه قصد کوفه حرکت کرده نه بقصد کربلا، زیرا اگر امام حسین (ع) از مکه قصد داشت بقربانگاه خود در کربلا برود:

۱- چرا مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد؟!

۲- و چرا باتکای نامه مسلم حرکت کرد؟ مسلم که آمادگی کوفه را گزارش داده بود نه کربلا را.

۳- و چرا بعد از آنکه فرمود: من قصد رفتن بکوفه دارم؟ (طبری ج ۴ ص ۲۸۸).

۴- و چرا ابن عباس با امام گفت بکوفه برو؟ (الخبار الطوال ص ۲۲۱).

۵- و چرا عبدالله بن مطیع با آنحضرت گفت: بکوفه برو؟ (ارشاد مفید ص ۲۰۱).

۶- و چرا از بین راه بمردم کوفه نامه نوشت که من همین روزها بکوفه می‌آیم؟ (طبری ج ۴ ص ۲۹۷).

۷- و چرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم با اصحاب خود مشورت فرمود که بکوفه برویم یا نه؟ (ارشاد ص ۲۰۳).

۸- و چرا به «عمرو بن قوذان» فرمود: به کوفه می‌روم؟ (ارشاد ص ۲۰۴).

۹- و چرا امام به حر بن یزید واردوی او فرمود: اگر اطمینان بدهید درباریم وفادار هستید من به شهر شما (کوفه) می‌آیم؟ (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و الاخبار الطوال ص ۲۲۴).

هرگفتگو و اقدامی امام کرده برای کوفه بوده نه کربلا. و نیز اگر امام قصد داشت بکربلا برود

۱۰- چرا بعد از درگونی اوضاع کوفه آنحضرت در حضور حر بن یزید و اصحابش فرمود: من برمیگردم؟ (ارشاد ص ۲۰۵).

۱۱- و چرا بعد از آنکه از جلب موافقت «حر» و اصحابش مأیوس

شد کاروان خود را بطرف حجاز بحرکت درآورد تا بمدینه برگردد؟ (طبری ج ۴ ص ۳۰۴).

از آنچه گذشت معلوم شد که این نقل «اثبات الوصیه» و خرائج و بحار نه از نظر صدور قابل اعتماد است و نه از نظر معنی و مضمون بسه دلیل: ۱- سند ندارد.

۲- به ایمان ام سلمه لطمه میزند.

۳- مضمون این نقل طبق احتمال دوم با گفتار و کردار ام حسین (ع) مخالف است.

يك نکته :

مضمون نقل بی اعتبار «اثبات الوصیه» این بود که امام حسین (ع) هنگامیکه میخواست از مکه بکوفه برود این مذاکرات را با ام سلمه فرموده است، پس طبق این نقل، مذاکرات (فرضی) بین امام و ام سلمه در مکه بوده نه در مدینه.

و خرائج راوندی همین مطلب اثبات الوصیه را با کمی اختلاف بدینصورت نقل کرده است:

« إِنَّهُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَا تَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنِّي سَمِعْتُ

رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاقِ ۱ الخ . وقتیکه امام حسین (ع)

خواست بعراق برود ام سلمه گفت: بعراق نرو چون من از رسول خدا (ص)

شنیدم که میفرمود: فرزند من حسین در عراق کشته میشود .

و همین مطلب را بحار الانوار چاپ امین الضرب جلد ۱۰ صفحه ۱۷۵

۱- خرائج راوندی ص ۲۶ چاپ ۱۳۰۱

و چاپ سنگی ۱۳۳۲ خط میرزا صمد تبریزی صفحه ۱۷۵ با کمی اختلاف بدینصورت نقل میکند:

« وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ أَتَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ: لَا تُخْرِجْنِي بِخُرُوجِكَ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ: يُقْتَلُ وَوَلَدِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ الْخ. در برخی کتابها یافتیم: وقتیکه امام حسین (ع) میخواست خارج شود، ام سلمه بحضور وی آمد و گفت: با مسافرت خود بعراق مرا محزون نکن چون من شنیدم جدت میفرمود: فرزند من حسین در زمین عراق کشته میشود. »

بدیهی است چون مذاکرات ام سلمه درباره سفر عراق است باید گفت: طبق نقل خرائج و بحار نیز مذاکرات (فرضی) بین امام و ام سلمه در مکه بوده است نه در مدینه، چون وقتیکه آنحضرت از مدینه بمکه هجرت فرمود هیچ تصمیمی درباره مسافرت عراق نگرفته بود بلکه بعد از گزارش مساعد مسلم بن عقیل تصمیم گرفت از مکه بعراق برود، و قبل از گزارش مسلم تصمیم داشت که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست بعراق سفر نکند و از ازاینرو وقتیکه مسلم را فرستاد بوی دستور داد که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست زود مراجعت کن^۱.

تا اینجا مطلب روشن است.

ولی در یک چاپ دیگر بحار که سال ۱۲۷۰ نوشته شده این نقل چنین آمده است: « وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ أَتَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ: لَا تُخْرِجْنِي بِخُرُوجِكَ إِلَى الْعِرَاقِ الْخ. »

بدینگونه در این چاپ بحار که چاپ پر غلطی است و شماره صفحات

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۰

هم ندارد کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» اضافه شده و شاید این اشتباهی باشد که از کاتب سرزده زیرا در نقل «اثبات الوصية» و «خرائج» و آن دو چاپ دیگر بحار که قبلاً نام بردیم کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» وجود ندارد.

آنگاه کتاب «نفس المهموم» درص ۳۹ این داستان را از بحار نقل کرده و کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» را هم نوشته است. معلوم میشود مؤلف نفس المهموم قدس سره این مطلب را از این چاپ بحار که متعلق بسال ۱۲۷۰ است یا چاپی مشابه آن نقل کرده و به آن دو چاپ دیگر بحار مراجعه فرموده است.

حالا کسی که به «نفس المهموم» یا به این چاپ بحار رجوع کند و به آن دو چاپ دیگر بحار و «خرائج» و «اثبات الوصية» رجوع نکند خیال میکند امام حسین (ع) از همان مدینه قصد رفتن بعراق را داشته آن هم برای کشته شدن. در حالیکه منشأ این خیال فقط کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» است که شاید کاتب آنرا اشتبهاً نوشته باشد. و فرض اینکه خود مؤلف بحار هم کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» را نوشته باشد چون این عبارت را از کتابی نقل کرده که نه اسمش را میدانیم و نه مؤلفش را میشناسیم از اینرو نمیتوانیم بدان اعتماد کنیم.

يك تذکر :

چون این مطلب که انسان خود را با این وضع و حشمتناک به کشتن بدهد مخالف عقل اجتماعی مردم است و همه عقلاء ظاهر آنرا عملی سفیهانه می شمارند از اینرو باید چنین کاری مستند به تعبد و مأموریت الهی باشد، و اثبات اینکه امام مأمور بوده چنین کاری را انجام دهد دلیلی محکم تر از حدیث بی سند ام سلمه لازم دارد.

و بعبارت دیگر : اثبات چنین مطلبی که مخالف عقل اجتماعی مردم است در حد مطالب تاریخی نیست که بتوان به نقل مؤرخان یا به حدیث بی سند اعتماد کرد بلکه در حد يك مسئله فقهی یا بالاتر است و احتیاج به دلیلی محکم دارد که مورد قبول همه علماء باشد . و حدیث مورد بحث نه محکم است و نه مورد قبول همه علماء و صرف نقل حدیث در کتب روایتی دلیل این نیست که همه علمائی که آنرا نقل کرده اند بمضمونش معتقد بوده اند .

و نیز مسئله علم امام علیه السلام بمکان و زمان شهادت خود يك مسئله کلامی و اعتقادی است که با خبر واحد اگر صحیح اعلائی هم باشد بدون ملاحظه اخبار معارض و آیات قرآن از قبیل « وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ يَأْتِي أَرْضِي تَمُوتُ » ثابت نمیشود ، چه رسد به خبر بی سندی که با عمل امام هم مخالف است .

۷ = داستان فرشته ها :

ابو جعفر طبری در کتاب « دلائل الامامة » از مردی از اهل سنت بنام « سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ » و او از راویان دیگری نقل میکند :
 « سه شب پیش از آنکه امام حسین (ع) به عراق حرکت کند دو نفر بحضور آنحضرت آمدند و گفتند : مردم کوفه دریاری شما ضعیف هستند . امام بادیست به آسمان اشاره کرد عدّه بی شماری از فرشته ها فرود آمدند آنگاه فرمود : اگر اجر من ضایع نمیشد به کمک این فرشته ها

بادشمنان جنگ میکردم ولی میدانم که در آنجا قتلگاه من و اصحابم خواهد بود و از یاران من کسی نجات نمی یابد بغیر از فرزندم علی وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعُ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ ۱ .

کلمه « مَصْرَعٌ » بمعنای محل کشته شدن استعمال میشود چنانکه در حدیث لهوف آمده : « وَخَيْرٌ بِي مَصْرَعُ أَنَا لِأَقْبِيهِ ۲ » و اهل لغت نوشته اند : « مَصَارِعُ الْقَوْمِ حَيْثُ قُتِلُوا ۳ » و کلمه « اصحاب » بمعنای اخص شامل فرزندان و غلامان شخص نمیشود و بمعنای اعم شامل فرزندان و غلامان هم میشود و در این روایت بمعنای اعم است زیرا علی بن الحسین علیه السلام از اصحاب استثناء شده پس در اینجا کلمه « اصحاب » شامل غلامان و فرزندان امام هم میشود .

ممکن است کسی بادیدن این نقل گمان کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده است ولی باید دانست که بچند علت به این نقل نمیتوان اعتماد کرد :

۱- یکی از راویان این قصه یعنی « سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ » متهم به دروغ گوئی است ۴ .

۲- این نقل معارض دارد و آن روایتی است که « لُوطُ بْنُ يَحْيَى » از « عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ » اسدی از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکند که

۱- دلائل الامامة ص ۷۴

۲- لهوف ص ۵۳

۳- اقرب الموارد ج ۱ ص ۶۴۴

۴- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۷۳

در روز عاشوراء وقتی بچه امام حسین (ع) تیر خورد آنحضرت بدرگاه خدا عرضه داشت :

«خدا یا اگر کمک آسمانی را از ما باز داشته‌ای این مصیبت را ذخیره آخرت ما قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر!» .

از این حدیث معلوم میشود خداوند کمک آسمانی را از امام باز داشته در حالی که از حدیث مورد بحث معلوم میشود کمک آسمانی را باز نداشته است .

۳- در این نقل میگوید : غیر از امام سجاد علیه السلام کسی از اصحاب امام باقی نمیماند در حالی که غیر از حضرت سجاد (ع) این عده که نام میبریم باقی ماندند :

۱- حسن بن الحسن (طبری ج ۴ ص ۳۵۹) .

۲- عمرو بن الحسن^۲ (طبری ج ۴ ص ۳۵۹) .

۳- زید بن الحسن (لهوف ص ۱۲۹ و مقاتل الطالبیین ص ۱۱۹) .

۴- غلام عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری (طبری ج ۴ ص ۳۲۱) .

۵- ضحاک بن عبدالله مشرقی (طبری ج ۴ ص ۳۳۹) .

۶- عقبه بن سمعان (طبری ج ۴ ص ۳۴۹) .

۷- مرقع بن ثمامه اسدی (طبری ج ۴ ص ۳۴۷) .

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ و ارشاد ص ۲۲۱

۲- طبری ج ۴ ص ۳۵۹ میگوید: «وَاسْتُصِغِرَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَنِ» و این بدان معنی نیست که عمرو بن الحسن بچه بوده و از اصحاب نبوده زیرا در همان صفحه درباره امام سجاد علیه السلام میگوید: «وَاسْتُصِغِرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ» و درباره حسن مننی هم میگوید: «وَاسْتُصِغِرَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ» .

۸- مسلم بن رباح مولى علی (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۸) .

۹- قاسم بن عبدالله بن جعفر (سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۳) .

۱۰- محمد بن عقیل (سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۳) .

اگرچه درباره عمرو بن الحسن قولی هست که کشته شده (ارشاد ص ۱۷۶) و درباره زید بن الحسن هم قولی هست که همراه امام نیامده ولی اگر ۸ نفر از عده نامبرده هم باقی مانده باشند بلکه اگر نصف این عده هم باقی مانده باشند باز این جمله حدیث که: «لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَوَلَدِي عَلِيٌّ» از اصحاب من بجز فرزندم علی کسی باقی نمیماند صحیح نیست .

به این سه علتی که ذکر شد حدیث مزبور قابل اعتماد نیست .

علاوه بر این معنای این سخن چیست که نسبت به امام میدهد :

«اگر اجر من ضایع نمیشد به کمک این فرشته‌ها می‌جنگیدم» ؟ آیا اگر امام بکمک فرشته‌ها دشمنان را نابود کند و اسلام پایمال شده را زنده نماید اجرش ضایع میشود !؟

جواب این مطلب را باید آن راوی متهم بدروغ گوئی «سُفِيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ»

بدهد .

نقل لهوف :

لهوف هم این داستان را در ص ۵۴ نقل کرده در حالی که زنده ماندن حسن بن الحسن و زید بن الحسن و عمرو بن الحسن را در ص ۱۲۸ و ۱۲۹ آورده و این تناقض روشنی است !

۸- داستان فرشته‌ها و جن‌ها :

لهوف از کتابی بنام « مَوَيْدُ النَّبِيِّ وَمَوَيْدُ الْأَوْصِيَاءِ » که آنرا از مرحوم شیخ مفید قدس سره دانسته از امام صادق علیه السلام داستانی را نقل میکند که خلاصه آن اینست :

« آنگاه که امام حسین علیه السلام از مکه حرکت فرمود چند فوج از فرشته‌ها آمدند و گفتند : خدا ما را در چند جا به کمک جد شما فرستاده و اینک به کمک شما اعزام نموده ، امام کمک فرشته‌ها را نپذیرفت و فرمود : وقتی به محل شهادت خود رسیدم شما بیایید . هیچ امر نامطلوبی از دشمنان بمن نخواهد رسید تا بمحل شهادت خود برسم لَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَهَةٍ أَوْ أُصِلَ إِلَيَّ بَقَعَتِي ، پس از آن چند فوج از مؤمنان جن آمدند و گفتند : اگر امر بفرمائید ما همه دشمنان شما را نابود میکنیم آنحضرت کمک جن‌ها را نیز نپذیرفت و فرمود : شما در روز عاشورا که در آخر آن کشته خواهیم شد بیایید . »

ممکن است کسی بادیکن این نقل تصور کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده ولی باید دانست که این نقل بچند علت قابل اعتماد نیست :

۱- سند ندارد .

۲- از این نقل معلوم میشود امام حسین (ع) مخالف سیره رسول خدا (ص) رفتار کرده زیرا پیغمبر خدا (ص) کمک فرشته‌ها را در جنگ بدر پذیرفت^۲ و به کمک آنها اسلام را نجات داد ولی طبق این نقل امام

۱- لهوف ص ۵۸ و ۵۹

۲- سوره انفال آیه ۹

حسین (ع) برخلاف جدش کمک فرشته‌ها را نپذیرفت .

و میدانیم که عمل رسول خدا (ص) بحکم آیه « تَقَدْ كَانَ تَكْمٌ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » سرمشق مردم است و حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه از هر کس سزاوارتر است که به سیره پیغمبر خدا (ص) عمل کند و کمک الهی را بپذیرد و اسلام را نجات دهد .

۳- در این نقل نسبت به امام میدهد که « هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا به قتلگاه خود برسم » و این برخلاف حقیقت است زیرا پیش از آنکه امام به کربلا برسد حُر بن یزید برای جلب فرزند پیغمبر (ص) آمد و آنحضرت را بسیار ناراحت کرد و خانواده وی را لرزاند و سرانجام از برگشتن سبط پیغمبر (ص) به حجاز جلوگیری کرد و این از بزرگترین ظلمهایی است که قبل از رسیدن به کربلا به امام حسین علیه السلام شده و بهترین دلیل بزرگی این ظلم اینست که خود حُر بن یزید شك داشت توبه اش قبول میشود یا نه و از اینرو از امام پرسید : آیا توبه من قبول میشود ؟ و همین ظلم بزرگ مقدمه ظلمهای دیگری شد که سرانجام بشهادت آنحضرت انجامید .

پس چگونه میتوان مطلبی را که در این نقل نسبت به امام داده که : « هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا به قتلگاه خود برسم » قبول کرد ؟

۴- این حدیث ، معارض دارد آن حدیثی است که میگوید : « وقتی بچه امام حسین (ع) در دامنش تیر خورد آنحضرت به درگاه خدا عرضه داشت : خدایا اگر کمک آسمانی را از ما باز داشته‌ای این مصیبت

را ذخیره آخرت مقرر کرده^۱. از این حدیث معلوم میشود خداوند کمک آسمانی را از امام باز داشته در حالی که از حدیث فرشته‌ها و جن‌ها معلوم میشود کمک آسمانی را باز نداشته است.

۵- همه میدانند که امام حسین علیه السلام برای ارزیابی نیروهای خویش مسلم را به کوفه فرستاد و از مردم بصره کمک نظامی خواست^۲. آیا ممکن است در زمانی که امام برای حمایت اسلام و زنده کردن سنت پیغمبر (ص) احتیاج به هرگونه کمکی داشت از پذیرفتن نیروهای کمکی که خداوند فرستاده خودداری کند تا دشمن بر اوضاع مسلط گردد و همچنان اسلام را پایمال نماید؟^{۱۹}

آیا چنین نسبتی را به این زعیم عظیم و امام مجاهد که همه چیز خود را وقف اسلام کرده بود میتوان داد؟^{۱۹}

۶- از این نقل معلوم میشود امام مخالف خواست خدا عمل کرده زیرا فرضاً خدا همان فرشته‌هایی را که در چند جا بکمک پیغمبر (ص) آمده بودند فرستاده که امام حسین (ع) بکمک آنها اسلام را از خطر نجات دهد ولی امام کمک خدا را نپذیرفته! آیا میتوان به امام نسبت داد که مخالف خواست خدا عمل کرده است؟^{۱۹}

يك تذکر :

مرحوم شیخ مفید قدس سره که لهوف حدیث فرشته‌ها و جن‌ها را از وی نقل کرده به این حدیث اعتماد نداشته زیرا از این حدیث

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ و ارشاد ص ۲۲۱
۲- لهوف ص ۳۲ تا ۳۷

معلوم میشود امام حسین (ع) با علم و عمد برای کشته شدن حرکت فرموده در حالی که شیخ مفید میفرماید: « وَأَمَّا عَلِيُّمُ الْحُسَيْنِ بِأَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ خَائِدُونَ فَلَسْنَا نَقْطَعُ عَلَى ذَلِكَ إِذْ لَاحِجَةٌ عَلَيْهِ مِنْ عَقْلِ وَلَا سَمْعٍ^۱ یعنی هیچ دلیل عقلی یا نقلی نداریم که حسین علیه السلام میدانسته اهل کوفه یارش نمیکند و در این سفر کشته میشود » معلوم میشود مرحوم شیخ مفید این حدیث را حجت نمیدانسته است.

تذکر دیگر :

دو مطلب در حدیث فرشته‌ها و جن‌ها وجود دارد که اثبات هر يك احتیاج به دلیل قطعی مثل قرآن و حدیث متواتر دارد :

- ۱- خرق عادت .
 - ۲- اینکه امام خود را به کشتن داده و این مخالف عقل اجتماعی مردم است .
- و میدانیم اثبات خرق عادت و نیز اثبات مطالبی که ظاهر آن مخالف عقل اجتماعی است احتیاج به دلیل قاطع دارد نه دلیلی که دارای ۶ نقطه ضعف است .

نقل نورالعین :

داستان فرشته‌ها و جن‌ها را ابواسحاق اسفرائینی نیز در ص ۲۳ و ۲۴ از کتاب پرافسانه و گمراه کننده « نُورُ الْعَيْنِ^۲ » با کمی اختلاف آورده است.

۱- بحار طبع جدید ج ۴۲ ص ۲۵۸
۲- نورالعین کتابی است پر از دروغ که ابواسحاق اسفرائینی متوفای

حمزة بن حمران میگوید: مادر محضر امام صادق علیه السلام از قیام امام حسین (ع) و همراهی نکردن محمد حنیفیه با آنحضرت سخن بمیان آوردیم، حضرت صادق (ع) فرمود: من حدیثی برای تو نقل میکنم

→ ۴۱۷ یا ۴۱۸ هجری در مقتل امام حسین (ع) به عربی بسیار رکیک نوشته و حقایق تاریخی را تحریف کرده. صاحب بن عبّاد درباره ابواسحاق میگوید: او آتش سوزنده‌ای است (لغت نامه دهخدا ص ۲۳۲۲). برای معرفی این سنی دروغ پرداز چند مطلب را از باب نمونه از کتاب او نقل میکنیم: ۱ - میگوید: علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه دفن شده (ص ۵) ۲ - میگوید: معاویه درباره حسین (ع) از پدرش علی مهربان تر بود (ص ۵) ۳ - میگوید: معاویه به یزید گفت: خلافت از حسین و پدر اوست و ما بنده حسین و پدر او هستیم تو بگذار خلافت به اهلش برگردد (ص ۷) ۴ - میگوید: امام بمردم کوفه نوشت: مسلم برای شما در مسجد کوفه نماز میخواند و نعمان بن بشیر بین شما حکم میکند تا من به کوفه بیایم (ص ۱۵) ۵ - میگوید: مسلم بمنزل نعمان بن بشیر رفت و نعمان نامه امام را روی سر گذاشت و با مسلم موافقت کرد و مسلم نماز جماعت میخواند و بین مردم قضاوت میکرد و نعمان حکومت میکرد (ص ۱۶) ۶ - میگوید: امام به خواهرش سکینه گفت: من از جدم شنیده‌ام که حسین کشته میشود ولی شاید آن حسین غیر از من باشد (ص ۱۷) ۷ - میگوید: عبدالله زبیر به امام حسین (ع) گفت: مرا با خود به کوفه ببر و من دو هزار مرد شجاع بکمک شما میآورم و تا دروازه مکه امام را بدرقه کرد و با چشم گریان با او وداع کرد و برگشت (ص ۱۹) ۸ - میگوید: ابن زیاد نامه‌ای باسم مسلم جعل کرد و از زبان وی به امام نوشت: هر چه زودتر به کوفه بیا (ص ۳۷) ۹ - میگوید: اجساد شهدای کربلا را قومی از جنها دفن کردند (ص ۶۶) ۱۰ - میگوید: یزید از شدت پشیمانی سیلی به صورت خود میزد و میگفت: مرا با حسین چه کار؟! (ص ۸۵) و صدها دروغ دیگر.

(و حقیقت مطلب را میگویم) تا دیگر بعد از این مجلس از قضیه محمد بن حنیفیه سؤال نکنی:

امام حسین علیه السلام وقتی که از مکه بسوی کوفه حرکت کرد کاغذی خواست و چنین نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِلَىٰ بَنِي هَاشِمٍ: اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّهُ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اُسْتُشْهِدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ. این نامه‌ای است از حسین بن علی به بنی هاشم: از شما کسی که بمن ملحق شود شهید میشود و کسی که ملحق نشود به فتح و پیروزی نمیرسد.

در معنای این حدیث چند وجه است:

۱ - بگوئیم: مقصود اینست که هر کس از بنی هاشم به امام ملحق شود شهید میشود مثل پسران عبدالله جعفر ولی دیگر از شهادت یا عدم شهادت خود امام و سایر همراهان آنحضرت ساکت است (و این معنای ظاهر حدیث است).

۲ - بگوئیم: مقصود اینست که هر کس از بنی هاشم به امام ملحق شود کشته میشود و همچنین خود آنحضرت و همه همراهان (از باب اینکه حکم لاحق و ملحق یکی است) شهید میشوند. و این وجه با واقع منطبق نمیشود زیرا چند نفر از اصحاب امام از بنی هاشم و غیر آنان زنده ماندند چنانکه سابقاً در صفحه ۴۱۸ اشاره کردیم.

۳ - بگوئیم: مقصود اینست که اکثریت بنی هاشم چه لاحق و چه ملحق شهید میشوند و از شهادت یا عدم شهادت خود امام بشخصه ساکت

۱ - اهور ص ۵۷ و دلائل الامامة ص ۷۷ و کامل الزیارات ص ۷۵ با کمی اختلاف.

است چون احتمال دارد خود آنحضرت جزء اقلیت باشد یا جزء اکثریت. چنانکه درباره يك يك از همراهان نیز این احتمال هست که جزء اقلیت باشند یا جزء اکثریت.

۴- بگوئیم: مقصود اینست که بنی هاشم، چه لاحق و چه ملحق در معرض شهادت هستند زیرا امکان برخورد نظامی هست، ولی از شهادت یا عدم شهادت خود امام (ع) بشخصه و يك يك از افراد بنی هاشم باشخاصهم ساکت است.

۵- بگوئیم: کلمه (أُسْتَشْهِدُ) اخبار بمعنای انشاء است و مقصود امام (ع) اینست که از بنی هاشم استنصار کند و ضمناً میخواهد روح شهادت و آمادگی برای فداکاری را در آنان بدمد و معنای «أُسْتَشْهِدُ» اینست که (هر کس بمن ملحق شود) باید آماده پیکار تا سرحد شهادت باشد. پس منظور آنحضرت اینست که بنی هاشم را تشویق کند تا بوی ملحق گردند و از اینرو در ذیل نامه فرموده است: هر کس بمن ملحق نشود به فتح و پیروزی نخواهد رسید یعنی حالا که ماندن شما در مدینه به پیروزی نمیانجامد و باید زیر سایه ظلم زندگی کنید همان بهتر که آماده پیکار شوید و در این قیام با من همکاری کنید با امید اینکه بر دشمن غالب گردیم.

يك نکته :

چون در محضر امام صادق (ع) سخن از همراهی نکردن محمد حنیفه با امام در بین بوده احتمالاً آنحضرت خواسته بفرماید: سید الشهداء (ع) محمد حنیفه را با سایر بنی هاشم به کمک خود طلبید با این وصف او از

دوری خودداری کرد^۱ و شاید ضمناً خواسته باشد از طایفه کیسانیه بگردد و بفرماید: آنان کسی را به امامت پذیرفته اند که از کمک به خود دوری دریغ کرده است.

خلاصه وجوه :

وجه اول از پنج وجه مزبور معنای حقیقی حدیث محسوب میشود و وجه دوم قابل قبول نیست و سه وجه دیگر با نوعی تأویل قابل قبول است. آیا با این احتمالاتی که در معنای حدیث هست میتوان یکی از احتمالات را با اطمینان خاطر پذیرفت و آیا میتوان از این حدیث استفاده کرد که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده است؟ و آیا چنین مطلبی را که مخالف عقل اجتماعی مردم است میتوان با چنین حدیثی اثبات کرد؟ داوری آن بعهده خود شما.

۱۰- حدیث «عمر و بن لوزان» :

آنگاه که امام حسین (ع) در راه کوفه به «بَطْنُ الْعَقَبَةِ» رسید مردی

۱- این عساکر نوشته است: «امام حسین (ع) از مکه برای مدینه پیکی فرستاد و نوزده نفر مرد وزن از بنی عبدالمطلب برای همراهی آنحضرت آمدند (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۱) معلوم میشود امام از بنی هاشم کمک خواسته و عده ای از آنان بکمک حضرتش شتافته اند و ممکن است گفته شود: همین نامه مورد بحث را برای کمک خواستن فرستاده و يك عده از بنی هاشم بکمک آمده اند ولی محمد حنیفه تخلف کرده است. و در اینصورت کلمه «أُسْتَشْهِدُ» اخبار بمعنای انشاء است و شاید این معنی بهتر باشد زیرا خبر دادن امام از اینکه هر کس بمن ملحق شود کشته میشود چه سودی دارد؟

از بنی عکرمه بنام « عمرو بن لؤذان » با آنحضرت ملاقات کرد و پرسید: کجا میروید؟ فرمود: کوفه، آن مرد گفت: ترا بخدا برگرد زیرا بخدا سوگند جز بر نیزه ها و شمشیر های دشمن وارد نمیشوی آنانکه شمارا دعوت کرده اند اگر خودشان با رقیب جنگیده و زمینه پیروزی شما را فراهم کرده بودند در اینصورت رأی صحیح این بود که به کوفه بروید امام فرمود: رأی صحیح بر من پوشیده نیست ولی در عین حال نمیتوان بر امر و تقدیر خدا غالب شد لا یخفی علیّ الرأی ولیکن الله لا یغلب علیّ امره .
 آنگاه فرمود: « وَاللّٰهِ لَا یَدْعُوْنِیْ حَتّٰی یَسْتَخْرِجُوْا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِیْ فَاِذَا قَعَلُوْا سَلَطَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِّنْ یَّدِیْهِمْ حَتّٰی یَكُوْنُوْا اَذَلَّ فِرَقِ الْاُمَمِ ۱ .

بخدا قسم اینان مرا رها نمیکنند تا اینکه این گوشت آویزان را (یعنی قلب مرا) از اندرونم بیرون آورند پس آنگاه که چنین کردند خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که ذلیلشان کند آنچنانکه ذلیلترین فرقه ها گردند .

برای درک صحیح معنای این حدیث لازم است توضیح کوتاهی بدهیم :

اگر يك نفر مسلمان که بجهان بعد از مرگ عقیده دارد بمنظور پیکار بادشمن از خانه اش بیرون برود و فرض کنیم که رسول خدا (ص) با او فرموده است : تو با شهادت از دنیا میروی نه با مرگ عادی، منطق این شخص آنگاه که برای جنگ بادشمن می رود اینست که : من برای غلبه بر دشمن بجنگ میروم و برای پیروزی اسلام تمام نیروی خود را بکار میبرم . حالا اگر در این مبارزه پیروز شوم و دشمن را نابود کنم و خود

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۴

زنده بمانم چه بهتر از اینکه دشمن را کوبیده و اسلام را رونق داده و سربلند کرده ام . و اگر در این مبارزه کشته شوم بسعادت شهادت که رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده رسیده ام .

آیا در اینجا میتوان گفت : این شخص برای کشته شدن بیرون رفته است ؟ البته نه ، زیرا او تمام نیروی خود را بکار برده که دشمن را بکوبد و هیچگاه برای کشته شدن فعالیت نکرده ، بلکه در همانحال جنگ و پیکار هم در حفظ جان خود کوشیده است که زنده بماند و پشتیبان نیروهای اسلام باشد . نهایت اینکه قضیه شهادت هم بصورت يك آرزویی دردناک وجود داشته و منطق او اینست که اگر بدست دشمن کشته شوم مغبون نشده ام بلکه بسعادت شهادت رسیده ام .
يك نمونه روشن :

امیر المؤمنین علیه السلام از يك طرف در باره مبارزه با معاویه میفرماید : « وَسَاجِدٌ فِیْ اَنْ اُطَهِّرَ الْاَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالجِسْمِ الْمَسْرُکُوْسِ ۱ . من کوشش میکنم که زمین را از این عنصر ناپاک معاویه بن ابی سفیان پاک گردانم . »

و از طرفی میفرماید : « تَوَلَّیْتُ عِنْدَ لِقَائِیْ عَدُوِّیْ فِی الشَّهَادَةِ وَتَوَطَّیْتُ نَفْسِیْ عَلَی الْمَنِيَّةِ لِأَحْبَبْتُ اَنْ لَا بَقِیَ مَعِ هٰؤُلَاءِ یَوْمًا وَّاحِدًا ۲ .

اگر نه این بود که هنگام ملاقات بادشمن در میدان جنگ آرزوی شهادت دارم و آماده مرگ هستم دوست نمیداشتم يك روز با این مردم زندگی کنم . »

۱- نهج البلاغه نامه ۴۴

۲- نهج البلاغه نامه ۳۵

آیا علی علیه السلام هنگامی که در میدان جنگ با معاویه روبرو میشود هم برای کشتن معاویه فعالیت میکنند و هم برای کشته شدن خودش؟ اگر امیر المؤمنین (ع) برای کشته شدن خود فعالیت کند و کشته شود که دیگر نمیتواند زمین را از وجود معاویه پاک گرداند، در حالی که خود امام میفرماید: من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم.

حقیقت اینست که امیر المؤمنین (ع) وقتی عازم بیکار با معاویه میشود تمام نیروی خود را بکار میبرد که معاویه را از زمین بردارد، و هر چه فعالیت میکند فقط برای همین منظور است و هرگز برای کشته شدن بیرون نمیرود و برای شهید گشتن فعالیت نمیکند. آری آرزوی شهادت در دل آنحضرت وجود دارد و رسول اکرم (ص) نیز قبلاً بوی خبر داده بود که: تضربت میخوری و شهید میشوی. و چون در صحنه جنگ احتمال کشته شدن امام در بین بود از اینرو میفرمود: من آرزوی شهادت در میدان جنگ را دارم و در انتظار آن بسر میبرم.

پس آنجا که علی (ع) میفرماید: «لَوْلَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ» اشاره بهمین آرزو میکند، و معنای سخن آنحضرت اینست که اگر در مبارزه با معاویه پیروز شدم و او را نابود کردم چه بهتر از اینکه زمین را از این عنصر ناپاک، پاک کرده ام، و اگر کشته شدم این برای من سعادت است و همواره آرزوی شهادت دارم.

آیا صحیح است کسی بگوید: امیر المؤمنین (ع) که سخن از شهادت خود بمیان آورده خواسته است بفرماید: من برای کشته شدن بمیدان جنگ میروم؟!

امام حسین (ع) هم در آن شرائط مساعدی که سابقاً در صفحه ۲۹ بیعد شرح گذشت برای امتناع از بیعت و برای اینکه خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند از مکه بسوی کوفه حرکت کرد و منطق وی این بود که: «نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُتَدَعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ إِلَّا مَا هَلَّ بَيْتِ بَيْغَمِبَرٍ لِإِسْلَامِي شَائِسْتَه تَرِيمُ أَزَايِنَانِ كَه بَدْرُوغِ ادْعَايِ مَقَامِ خِلَافَتِ مِيكَنَنْدِ .»

و برای اینکه با قدرت نیروهای داوطلب، حکومت ظلم را تغییر دهد مردانه وارد میدان شد و شعار حضرتش این بود که: «أَنَا حَقُّ مَنْ غَيَّرَ ۲» . من از هر کس شایسته ترم که حکومت ضد اسلام موجود را تغییر دهم . و بمنظور اینکه بفریاد آزاد بخوانان ستم کشیده برسد و مسلمانان اسیر شده را از چنگال استبداد سیاه برهاند با کمال شهامت اقدام کرد و منطقش این بود که: «فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ ۳» . ما بفریاد درسی شما شتاقیم .

ولی در عین حال چون احتمال برخورد نظامی و شهادت امام هم در بین بود و ممکن بود شهادت آنحضرت که قبل از رسول خدا (ص) از آن خبر داده بود در این سفر واقع شود از اینرو میفرمود: «وَمَا أَوْلَاهِنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي إِشْتِيَاقٌ يَعْقُوبُ إِلَىٰ يُوْسُفَ . من خیلی مشتاق ملاقات گذشتگانم هستم .»

و میفرمود: «سَأْمُضِي وَمَا يَأْتِي مَوْتِي عَارُ عَلَيَّ الْفَتَى . مرگ برای جوانمردان ننگ نیست . و میفرمود: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ ۴» . بعضی

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۴۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۵
 ۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴
 ۳- احتجاج ج ۲ ص ۲۴
 ۴- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۰

در گذشتند و بعضی انتظار میکشند و سخنانی از این قبیل .

و منظور امام حسین (ع) از این قبیل سخنان اینست که اگر من در این مبارزه پیروز شوم و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود بازگردانم و ریشه ظلم را بسوزانم چه بهتر از این که به هدف مقدس خود رسیده‌ام و اگر در این مبارزه کشته شوم باز هم مغبون نشده‌ام و من همواره در انتظار شهادت هستم .

تفسیر حدیث :

با توجه به این سخن امام که : « فَإِن نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَجِبُ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَي نِعْمَائِهِ^۱ . اگر قضای الهی به دلخواه ما نازل شود و بردشمن پیروز شدیم خدا را بر نعمتش شکر میکنیم » .

و با توجه به سخن دیگر آنحضرت که : « فَأَصْرُخْنَاكُمْ مُّوَجِّهِينَ^۲ . ما برای فریادرسی شما شتافتیم و بسوی کوفه حرکت کردیم » . تفسیر سخنی که امام در حدیث مورد بحث در جواب « عَمْرُو بْنُ كُوْذَانَ » فرموده اینست :

من که در عمق جریانات سیاسی وارد هستم و از اوضاع کوفه توسط نماینده خود بطور دقیق خبر یافته‌ام رأی صحیح برایم پوشیده نیست و تشخیص داده‌ام رأی صحیح اینست که در این شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز خود مجاهدت کنم . حالا اگر در این مبارزه پیروز شدم و در سایه قدرت خلافت ، اسلام پایمال شده را زنده کردم چه بهتر ؟ و اگر در این راه کشته شدم این همان شهادتی است که برای من مقدر گشته

۱- ارشاد ص ۱۹۹

۲- احتجاج ج ۲ ص ۳۰۴

وقبلا جدم رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده بود که بنی امیه مرا خواهند کشت و از تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد **وَلَكِنَّ اللَّهَ لَا يَغْلِبُ عَلَي أَمْرِهِ** .

پس روشن شد که حدیث « **عَمْرُو بْنُ كُوْذَانَ** » دلیل این نیست که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده ، ولی بعضی افراد چون در زمانی بعد از وقوع حادثه کربلا زندگی میکنند بطور ناخود آگاه از اول فکرشان متوجه شهادت امام میشود و فقط آن سخنانی را که درباره شهادت آنحضرت است مورد توجه قرار میدهند در حالیکه برای درک صحیح مطالب مربوط بقیام امام لازم است انسان خود را در زمان قبل از وقوع حادثه عاشوراء فرض کند آنگاه همه سخنان حسین بن علی (ع) را یعنی هم سخنانی را که درباره تشکیل حکومت اسلامی و سرنگون کردن حکومت ظلم فرموده و هم سخنانی را که درباره شهادت خود فرموده مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهد تا بتواند بطور واقع بینانه درباره سخنان امام و مطالب مربوط بقیام آنحضرت نظر بدهد .

۱۱ = « حدیث ابوهریره ازدی » :

آنگاه که امام حسین (ع) از مکه بسوی کوفه میرفت « **أَبُو هُرَيْرَةَ** » ازدی بحضور وی شرفیاب شد و گفت : یا بن رسول الله چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی ؟ فرمود : « **يَا أَبَاهِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَا بِي فَصَبْرْتُ وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبْرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيُّمُ اللَّهِ تَتَقْتَلُنِي أَلْفَتَةُ الْبَاغِيَّةِ وَ لَيْسَ سَتَهُمُ اللَّهُ ذُلًّا سَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيْسَ لَطَنُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَن**

يُدْرَاهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذِلَّةً مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ أَمْرَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ^۱

ای ابوهره بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اینک خواستند خونم را بریزند فرار کردم، بخدا قسم گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدا به ذلت و ظام گرفتارشان خواهد کرد و کسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که ذلیلشان کند آنچه آنکه از مردم سبأ که یک زن بر مال و جانشان حکومت میکرد دلیل تر شوند .

ممکن است کسی از اینکه امام از شهادت خود خبر داده تصور کند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت فرموده است . ولی باید توجه داشت که این همان پیشگوئی است که رسول خدا (ص) درباره شهادت امام حسین (ع) فرموده بود و امام همان را بازگو کرده بدون اینکه زمان و مکان شهادت خود را تعیین کند . و معلوم است که پیشگوئی کردن شهادت معنایش این نیست که امام خواسته خود را به کشتن بدهد چنانکه رسول خدا (ص) درباره عمار یاسر فرموده بود : « تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ » . گروه ستمکار ترا خواهند کشت . اگر عمار یاسر هنگامی که بچنگ صفین میرود به استناد پیشگوئی رسول خدا (ص) بگوید : « گروه ستمکار مرا خواهند کشت » آیا معنای آن اینست که من میروم خودم را بکشتن بدهم ؟ البته نه .

علاوه بر این اگر امام برای کشته شدن حرکت کرده چرا در همین حدیث « ابوهره » میفرماید : « طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ » . میخواستند خونم را بریزند نقل مکان کردم ؟

نقلهای دیگر :

امام علیه السلام در طول نهضت خود نه تنها در احادیث گذشته بلکه

در اخبار دیگری نیز بطور سر بسته از شهادت خود خبر داده^۱ ولی در هیچیک از این اخبار زمان و مکان شهادت خود را تعیین نفرموده است ، و مقصود آنحضرت در این اخبار همانست که در تفسیر حدیث « عمرو بن لودان » گذشت و خلاصه اش اینست : با توجه بسخنائی که امام درباره بر گرداندن خلافت بمرکز خود فرموده از قبیل : « أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرِي . وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ » . آنحضرت میخواهد بفرماید : « هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا خِدَى الْحُسَيْنِيِّينَ^۲ . در این مبارزه بغیر از یکی از دو خوبی و سعادت برای ما پیش بینی نمیشود » (یا پیروزی بردشمن و یا شهادتی که قبلا رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده) .

و بهمین جهت بود که امام در این سفر گاهی از شهادت یحیی بن زکریا یاد میکرد^۳ و منظور آنحضرت این بود که اگر من در این مبارزه شهید شوم همان راهی را رفته ام که یحیی بن زکریا (ع) رفته است .

دو خواب :

۱- امام حسین (ع) بین راه کوفه آنگاه که زیر نظر نیروهای مسلح حُر بن یزید قرار داشت همانطور که سوار مرکب بود خوابی دید و چشم باز کرد و جمله : « اِنَّ لِلَّهِ وَ اِنَّ اِلَيْهِ رَا جِعُونَ » را به زبان جاری کرد . علی اکبر علیه السلام پرسید : چرا این کلمه را گفتید ؟ فرمود : خواب دیدم اسب سواری میگفت : این عده میروند و مرگ از بی آنان میرود من دانستم خبر مرگ

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹

۲- سوره توبه آیه ۵۲

۳- ارشاد مفید ص ۲۳۳

ماست که بما میدهند فَعَلِمْتُ أَنَّهُا أَنفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا ۱.

۲- خواب دیگری نیز در کامل الزیارات ص ۷۵ به آنحضرت نسبت

داده شده که به شهادت خود تعبیر فرموده است.

ولی تعبیر خواب ممکن است زود محقق شود و ممکن است سالها طول بکشد چنانکه خواب حضرت یوسف (ع) پس از سالها تعبیرش واقع شد.

مکان شهادت امام :

در بعضی اخبار پیشگوئی شده که محل شهادت امام زمینی است بنام

«کربلا» (بحار ج ۱۰ ص ۱۵۵ و تذکره سبط ص ۲۵۰).

ولی در بعضی اخبار دیگر آمده است که آنحضرت در مذاکراتش با عبدالله زبیر فرمود: من درمکه نمیمانم زیرا نمیخواهم خونم در حرم خدا ریخته شود. و اگر کشته شوم و بین من و حرم يك ذراع فاصله باشد بهتر از اینست که يك وجب فاصله باشد. و اگر در زمین طف کشته شوم در نظر من بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم ۲.

از این اخبار معلوم میشود احتمال میرفته امام علیه السلام در حرم

خدا کشته شود و از اینرو از ماندن درمکه پرهیز میکرده است.

حالا آیا چگونه بین این اخبار و اخباری که پیشگوئی کرده امام

در «کربلا» شهید میشود میتوان جمع کرد ؟

شاید بتوان گفت: قبلاً پیشگوئی شده بود که امام حسین (ع) در کربلا

شهید میشود ولی این از خبرهائی محسوب میشده که مورد «بَدَاء» و قابل

۱- ارشاد ص ۲۰۷

۲- کامل الزیارات ص ۷۲

محو و اثبات بوده و بدینجهت امکان داشته شهادت آنحضرت درمکه واقع شود و از اینرو از ماندن در حرم خدا پرهیز میکرده است.

يك تذکره:

از این اخبار استفاده میشود که امام حسین (ع) از مکه بیرون رفته تا خونس در حرم خدا ریخته نشود. ولی از آنها استفاده نمیشود که آنحضرت برای کشته شدن در کربلا حرکت کرده زیرا منظور امام در این اخبار اینست که بنی امیه میخواهند خون مرا بریزند و اگر درمکه بمانم ممکن است در حرم کشته شوم و احترام خانه خدا از بین برود پس من از مکه بیرون میروم تا اگر خونم ریخته شد از حرم دور باشم اگر چه يك ذراع باشد.

بنابراین تفسیر سخنان امام در مذاکراتش با عبدالله زبیر اینست که من با حکومت یزید در حال مبارزه هستم و در هر مبارزه ای امکان پیروزی و شکست هر دو هست ولی من باید از حرم بیرون بروم تا اگر در این مبارزه شکست خوردم و خونم ریخته شد در حرم خدا نباشد و احترام بیت الله از بین نرود.

تا اینجا بررسی نقلیهائی که باعث این تصور شده بود که (امام بقصد کشته شدن حرکت کرده) به انجام رسید و معلوم شد این مطلب از این نقلیه استفاده نمیشود.

دو نکته :

۱- یکی از مقدس ترین وظائف ما زنده کردن آثار و نظرهای علمی دانشمندان بزرگ شیعه است خصوصاً آن گروه که از نظر مقام علمی جایگاه رفیعی دارند و بالاخص آنانکه به زمان ائمه معصومین سلام الله علیهم نزدیک تر

بوده‌اند. از این رو کتاب حاضر کوشیده است تحقیقات دانشمندان بزرگی را که دارای دوامتیاز نامبرده هستند تشریح کند. و بهمین علت نظری را که دو عالم بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی و مرحوم شیخ طوسی قدس سرهما در «تغزیه الانبیاء» و «تلخیص الشافی» درباره نهضت مقدس امام حسین علیه السلام اظهار کرده‌اند بصورتی مفصل تر منعکس نموده تا تحقیق تاریخی دانشمندان بزرگ شیعه با اسلوبی تازه و زنده در دسترس مردم فارسی زبان قرار گیرد پس آنچه در این کتاب آمده همانست که دو عالم بزرگ نامبرده گفته‌اند.

۲- منظور از زنده کردن تحقیق این دو عالم بزرگوار همان منظوری است که خود این دو مرد بزرگ از نوشتن این تحقیق داشته‌اند، نهایت اینکه این کتاب خواسته است مردم فارسی زبان نیز بتوانند از آثار علمی این پرچمداران تشیع در این باره بهره‌مند گردند.

اینک برای مزید استحضار، متن نظر مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهما را در اینجا نقل میکنیم:

نظر دو دانشمند بزرگ شیعی مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی

قُدس سرهما در باره قیام امام حسین علیه السلام :

« فَإِنْ قِيلَ: قَدْ بَيَّنْتُمْ أَعْدَارَ الْحَسَنِ
(ع) فَمَا أَعْدَارُ الْحُسَيْنِ (ع) لِأَنَّهُ فَعَلَ
ضِدَّ مَا فَعَلَهُ وَ كَيْفَ يُمَكِّنُكُمْ الْجَمْعُ بَيْنَ
أَفْعَالِهِمَا ؟
۱- لِأَنَّهُ خَرَجَ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى
الْكُوفَةِ وَ الْمُسْتَوَلِي عَلَيْهَا أَعْدَائُهُ وَ الْمُتَأَمِّرُونَ
فِيهَا مِنْ قَبْلِ يَزِيدَ مُنْبَسِطُ الْيَدِ وَ الْأَمْرِ
وَ النَّهْيِ وَ قَدْ رَأَى صَنِيعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ
بِأَيْدِيهِمْ وَ آخِيهِمْ وَ أَنَّهُمْ غَادِرُونَ خَوَانُونَ .
۲- وَ كَيْفَ خَافَ ظَنَّهُ ظَنَّ جَمِيعٍ

اگر سؤال شود: بچه علت روش سیاسی حسین بن علی علیه السلام مخالف روش برادرش حسن علیه السلام بود؟ و چگونه میتوان روش این دو امام را یکسان دانست با اینکه ظاهرآ یکسان نبود؟ زیرا:

۱- امام حسین وقتی با خانواده خود بسوی کوفه حرکت کرد که دشمنانش بر آن شهر مسلط بودند و حاکم یزید بر کوفه فرمان میراند. با اینکه آنحضرت دیده بود مردم کوفه با پدر و برادرش چه کردند و آنان بی وفا و خائن هستند.

۲- چگونه نظر او با نظر

أَصْحَابِهِ لِأَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ
 أشار بِالْعُدُولِ عَنِ الْخُرُوجِ وَ قَطَعَ
 عَلَى الْعُتْبِيِّ وَ ابْنُ عُمَرَ لَمَّا وَدَعَهُ يَقُولُ :
 اسْتَوِدُّ عُنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتِيلٍ . وَ أَخُوهُ مُحَمَّدٌ
 مِثْلُ ذَلِكَ إِلَى غَيْرٍ مَنْ ذَكَرْنَا مِنْ مَنْ تَكَلَّمَ
 فِي هَذَا الْبَابِ .

۳- ثُمَّ لَمَّا عَلِمَ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ
 وَقَدْ أَنْفَذَهُ رَائِدُ آلِهِ كَيْفَ لَمْ يَرْجِعْ وَ قَدْ
 عَلِمَ الْقَدْرَ مِنَ الْقَوْمِ وَ تَفَطَّنَ بِالْحِيلَةِ
 وَالْمَكِيدَةِ ؟

۴- ثُمَّ كَيْفَ اسْتَجَازَ أَنْ يُحَارِبَ بِنَفْسِهِ
 قَبِيلَ لِحْمُونِ عَظِيمَةٍ خَلَفَهَا مَوَادُّ لَهَا
 كَثِيرَةٌ ؟

۵- ثُمَّ لَمَّا عَرَضَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ
 الْأَمَانَ وَ أَنْ يُبَايِعَ يَزِيدَ كَيْفَ لَمْ يَسْتَجِبْ
 حَقْنَا لِدِمِهِ وَ دِمَاءَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ شِيعَتِهِ

همه اصحابش مخالف بود؟ زیرا ابن
 عباس او را از رفتن کوفه بر حذر
 میداشت چون میدانست در این راه
 هلاکت است و عبدالله عمر وقتیکه
 با او وداع کرد گفت : ترا بخدا
 میسپارم ای کشته! و برادرش محمد
 نیز مخالف بود و غیر از این عده همه
 افرادی که باوی در این باره سخن
 گفتند با این سفر مخالف بودند .

۳- وقتیکه دانست نماینده اش
 مسلم بن عقیل کشته شده چرا
 برنگشت با اینکه بی وفائی مردم
 کوفه معلوم شده بود؟

۴- چرا با عده کم بجنگ سپاه
 عظیم دشمن رفت سپاهی که حکومت
 مرکزی شام پشتیبان آن بود؟

۵- چرا وقتیکه ابن زیاد بر
 امام عرض امان کرد و گفت: اگر با
 یزید بیعت کنی در امان هستی برای
 حفظ خون خود و همراهانش بیعت
 نکرد و خود را به هلاکت انداخت؟
 در حالیکه برادرش امام حسن (ع)

كَيْفَ تَوَالِيهِ؟ وَ لِمَ أَلْقَى يَدَيْهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ
 وَ يَدُونَ هَذَا الْخَوْفِ سَلَّمَ أَخُوهُ الْحَسَنُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَمْرَ إِلَى مُعَاوِيَةَ؟ فَكَيْفَ يُجْمَعُ
 بَيْنَ فِعْلِهِمَا فِي الصِّحَّةِ ؟

قِيلَ لَهُمْ :

الف - قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْإِمَامَ مَتَى غَلَبَ

عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ يَصِلُ إِلَى حَقِّهِ وَ الْقِيَامِ بِمَا

فُؤِضَ إِلَيْهِ بِضَرْبٍ مِنَ الْفِعْلِ وَ حَبَّ عَلَيْهِ

ذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ ضَرْبٌ مِنَ الْمَشَقَّةِ يَتَّحَمَلُ

مِثْلَهَا تَحَمُّلًا، وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمْ يَسِرْ إِلَى الْكُوفَةِ إِلَّا بَعْدَ تَوْثُقٍ مِنَ الْقَوْمِ

وَ عُهُودٍ وَ عَقُودٍ وَ بَعْدَ أَنْ كَاتَبُوهُ طَائِعِينَ

غَيْرِ مُكْرَهِينَ وَ مُبْتَدِئِينَ غَيْرِ مُجْبِئِينَ .

وَ قَدْ كَانَتْ الْمَكَاتِبَةُ مِنْ وَجْهِ أَهْلِ

الْكُوفَةِ وَ أَشْرَافِهَا وَ قُرَائِهَا تَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ

حکومت را به معاویه وا گذاشت
 با اینکه کمتر از امام حسین (ع)
 گرفتار خطر بود .

خلاصه : روش سیاسی این دو
 برادر را چگونه میتوان یکسان
 دانست ؟

جواب :

الف - میدانیم اگر امام ظن قوی
 پیدا کرد که میتواند خلافت را قبضه
 کند و به وظائف زمامداری بپردازد
 واجب است برای گرفتن خلافت
 اقدام کند و اگر هم برای او مشقتی قابل
 تحمل دارد باید آنرا تحمل نماید.
 و امام حسین (ع) بسوی کوفه حرکت
 نکرد مگر وقتیکه مردم کوفه
 داوطلبانه و بطور ابتدائی بوی نامه
 نوشتند و از روی رغبت با او عهد
 وفاداری بستند.

و قبلا هم در زمان معاویه بعد از
 صلح حضرت مجتبی (ع) بزرگان
 کوفه حضرتش را دعوت بقیام کرده
 بودند و جواب لازم را به آنان داده بود

فِي أَيَّامِ مُعَاوِيَةَ وَبَعْدَ الصُّلْحِ الْوَاقِعِ بَيْنَهُ
 وَبَيْنَ الْحَسَنِ فَدَفَعَهُمْ وَ قَالَ فِي الْجَوَابِ
 مَا وَجَبَ .
 ثُمَّ كَاتَبُوهُ بَعْدَ وُفَاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَ مُعَاوِيَةَ بِأَقْيَ فَوْعَدَهُمْ وَ مَنَاهُمْ ، وَ
 كَانَتْ أَيَّامُ مُعَاوِيَةَ صَعْبَةً لَا يُطْمَعُ فِي مِثْلِهَا .
 فَلَمَّا مَضَى مُعَاوِيَةَ وَاعَادُوا الْمَكَاتِبَ
 وَبَدَلُوا الطَّاعَةَ وَ كَرَّرُوا الطَّلِبَ وَ الرَّغْبَةَ
 وَ رَأَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قُوَّتِهِمْ عَلَى مَنْ كَانَ
 يَلِيهِمْ فِي الْحَالِ مِنْ قَبْلِ يَزِيدٍ وَ تَسْلِحِهِمْ
 عَلَيْهِ وَ ضَعْفِهِ عَنْهُمْ مَا قَوَّى فِي ظَنِّهِ أَنَّ
 الْمَسِيرَ هُوَ الْوَاجِبُ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ مَا
 فَعَلَهُ مِنَ الْإِجْتِهَادِ وَ التَّسْيِيبِ وَ لَمْ
 يَكُنْ فِي حِسَابِهِ أَنَّ الْقَوْمَ يَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَ
 يَضَعُ بَعْضُهُمْ عَنِ نُصْرَتِهِ وَ يَتَّفِقُ مَا اتَّفَقَ
 مِنْ الْأُمُورِ الطَّرِيفَةِ الْغَرِيبَةِ ، فَإِنَّ مُسْلِمَ بْنَ

و پس از وفات امام حسن (ع) در
 در حیات معاویه بار دوم وی را
 دعوت بقیام کردند و آنحضرت به
 آنان وعده داد و امیدوارشان کرد
 ولی چون قدرت معاویه زیاد بود
 امیدی به نتیجه دادن قیام نبود .
 پس آنگاه که معاویه مرد و برای
 بار سوم مردم کوفه نامه نوشتند و
 اظهار اطاعت کردند و بطور پی گیر
 مشتاقانه از امام خواستند که دعوت
 آنانرا برای زعامت بپذیرد و آن
 حضرت دید حاکم کوفه ضعیف است
 و نیروهای داوطلب ملی براو غلبه
 دارند در چنین شرائطی ظن قوی
 پیدا کرد که حرکت وی بسوی کوفه
 برای قبضه کردن خلافت واجب عینی
 است . و تصور نمیکرد که بعضی از
 مردم کوفه بی وفائی میکنند و بعضی
 دیگر از کمک امام ناتوان میگردند
 و آن حوادث عجیب پیش میآید
 زیرا: مسلم بن عقیل وقتی به کوفه
 آمد از بیشتر مردم کوفه برای امام

لَمَّا دَخَلَ الْكُوفَةَ أَخَذَ الْبَيْعَةَ عَلَى أَكْثَرِ
 أَهْلِهَا وَ لَمَّا وَرَدَهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَ
 قَدْ سَمِعَ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَ دَخُولِهِ فِي دَارِ هَانِي
 بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ عَلَى مَا شَرَحَ فِي السِّيَرِ
 وَ حَصَلَ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ بِهَا جَاءَ ابْنُ
 زِيَادٍ عَائِدًا وَ قَدْ كَانَ شَرِيكٌ وَ أَفْقٌ مُسْلِمًا
 ابْنُ عَقِيلٍ عَلَى قَتْلِ ابْنِ زِيَادٍ عِنْدَ حُضُورِهِ
 لِعِيَادَةِ شَرِيكٍ وَ أَمَكْنَهُ ذَلِكَ وَ تَبَسَّرَ لَهُ فَمَا
 فَعَلَ وَ اعْتَذَرَ بَعْدَ قَوْتِ الْأَمْرِ إِلَى شَرِيكٍ
 بِأَنَّ قَالَ : ذَلِكَ فَتْكٌ وَإِنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ :
 وَإِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفَتَكِ . وَ لَوْ كَانَ فَعَلَ
 مُسْلِمٌ مِنْ قَتْلِ ابْنِ زِيَادٍ مَا تَمَكَّنَ مِنْهُ وَ
 وَافَقَهُ عَلَيْهِ شَرِيكٌ لِبَطْلِ الْأَمْرِ وَ دَخَلَ
 الْحَسَنِ (ع) الْكُوفَةَ غَيْرَ مُدَافِعٍ وَ حَسَرَ
 لِنَاقِضِ قِنَاعِهِ فِي نُصْرَتِهِ وَ اجْتَمَعَ
 أَهْلُ الْكُوفَةِ قَدْ كَانَ فِي قَلْبِهِ نُصْرَتُهُ وَ ظَاهِرُهُ
 فِي الْعَدَايَةِ .

بیعت گرفت و وقتی که عبیدالله زیاد
 به کوفه آمد و شنیده بود که مسلم
 در خانه هانی بن عروه مرادی است
 بشرحی که در تواریخ هست و شریک
 ابن اعور نیز در خانه هانی بود ابن
 زیاد برای عیادت شریک آمد و
 شریک با مسلم موافقت کرده بودند
 که وقتی ابن زیاد میآید مسلم او را
 بکشد و برای او امکان داشت ابن
 زیاد را بکشد ولی نکشت و بعد که
 ابن زیاد رفت عذر خود را برای
 شریک چنین بیان کرد که پیغمبر
 خدا (ص) فرموده : ایمان مانع
 اینست که مؤمن کسی را بطور
 غافلگیر بکشد . و اگر مسلم عبیدالله
 را کشته بود نقشه های ابن زیاد باطل
 میشد و امام حسین (ع) بدون مزاحم
 وارد کوفه میگشت و همه مردم
 آشکارا بکمک وی میشتافتند و
 هر کس در دل خواهان یاری آن
 حضرت بود به نیروهای وی می پیوست
 و با دشمنانش مبارزه میکرد .

وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ أَيْضًا لَمَّا حَبَسَ
 ابْنُ زِيَادٍ هَانِئًا سَارًا إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِّنْ
 أَهْلِ الْكُوفَةِ حَتَّى حَصَرَهُ فِي قَصْرِهِ وَآخَذَ
 بِتَكْظِيمِهِ فَأَعْلَقَ ابْنُ زِيَادٍ الْأَبْوَابَ دُونَهُ
 خَوْفًا وَجُبْنًا حَتَّى بَثَّ النَّاسَ فِي كُلِّ وَجْهِ
 يَرْغَبُونَ النَّاسَ وَيَرْهَبُونَ نَهْمًا وَيُخَدِّلُونَ نَهْمًا
 عَنِ نَصْرَةِ ابْنِ عَقِيلٍ فَتَقَاعَدُوا وَتَفَرَّقَ
 أَكْثَرُهُمْ حَتَّى آمَسَى فِي شِرْذِمَةٍ وَانْصَرَفَ
 وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ.

وَإِنَّمَا أَرَدْنَا بِذِكْرِ هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ
 سَبَابَ الظَّفَرِ بِالْعَدُوِّ كَانَتْ لَانِحَةً وَأَنَّ
 الْإِتِّفَاقَ السَّيِّءِ هُوَ الَّذِي عَكَسَ الْأَمْرَ وَ
 قَلْبَهُ حَتَّى تَمَّ فِيهِ مَا تَمَّ.

وَقَدَّهَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا
 عَرَفَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ وَأَشِيرَ عَلَيْهِ بِالْعُودِ فَوَتَّبَعَ
 إِلَيْهِ بَنُو عَقِيلٍ فَقَالُوا : وَاللَّهِ لَأَنْصُرِفُ
 حَتَّى نُدْرِكَ ثَارَنَا وَنَذُوقَ مَا ذَاقَ آخُونَا

و نیز وقتیکه ابن زیاد هانی بن عروه
 را زندان کرد مسلم با جمعیت انبوهی
 از نیروهای ملی کوفه قصر ابن زیاد
 را بطوری محاصره کرد که او از ترس
 هلاکت درهای قصر را بست و بعداً
 افرادی را فرستاد که مردم را با
 تطمیع و تهدید از یاری مسلم باز
 دارند و فعالیتهای آنان مؤثر افتاد
 و سرانجام بیش از اندکی از یاران
 مسلم نماندند و شد آنچه شد.

و منظور از ذکر این مطالب
 اینست که معلوم کنیم اسباب پیروزی
 امام حسین (ع) و غلبه وی بر دشمن
 فراهم بود ولی پیش آمد نامطلوب
 بود که اوضاع را دگرگون ساخت
 و شد آنچه شد.

و هنگامیکه خبر قتل مسلم به
 امام رسید و با یارانش مشورت کرد
 ب فکر افتاد برگردد ولی برادران
 مسلم نظر دادند که باید به کوفه
 برویم تا با انتقام خون برادرمان را
 بگیریم و یا آنچه او چشید ما هم

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِأَخْيَرِ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ
 هَؤُلَاءِ . ثُمَّ لِحَقِّهِ الْحَرْبُ بِنِ زَيْدٍ وَ مَنْ مَعَهُ
 مِنَ الرِّجَالِ الَّذِينَ أَنْفَذَهُمُ ابْنُ زِيَادٍ وَ مَنْعَهُ
 مِنَ الْإِنْصِرَافِ وَ سَأَمَهُ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيَّ ابْنُ
 زِيَادٍ نَازِلًا عَلَيَّ حُكْمِهِ فَأَمْتَنَعَ وَ لَمَّا رَأَى
 أَنَّ لِسَبِيلِ إِلَى الْعُودِ وَ لِأَيْسَى دُخُولِ
 الْكُوفَةِ سَلَكَ طَرِيقَ الشَّامِ سَائِرًا نَحْوَ زَيْدِ
 بْنِ مُعَاوِيَةَ لِعِلْمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ عَلَيَّ مَا بِهِ
 أَرَأَى مِنْ ابْنِ زِيَادٍ وَأَضْحَاهُ فَسَارَ حَتَّى
 قَدِمَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي الْعَسْكَرِ الْعَظِيمِ وَ
 كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا قَدْ ذُكِرَ وَسَطِرَ.

فَكَيْفَ يُقَالُ : إِنَّهُ أَلْقَى بِيَدِهِ إِلَى
 التَّهْلُكَةِ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
 لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : اخْتَارُوا مِنِّي :

۱- إِمَّا الرُّجُوعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي
 أَقْبَلْتُ مِنْهُ .

بچشمیم، آنگاه امام فرمود زندگی
 بدون این عموزاده ها ارزشی ندارد
 بعداً خبر بن زید با سر بازانش رسیدند
 و نگذاشتند آنحضرت به حجاز
 برگردد و او را ملزم کرد که نزد
 ابن زیاد برود و تسلیم فرمان وی
 گردد ولی امام نپذیرفت و هنگامی
 که دید نه برگشتن به حجاز میسر
 است و نه رفتن به کوفه راه شام را
 در پیش گرفت تا با یزید بن معاویه
 ملاقات کند چون میدانست یزید
 با همه خباثتی که دارد از ابن زیاد
 و یارانش نسبت به آنحضرت
 مهربان تر است، و امام به حرکت
 خود بسوی شام ادامه داد تا وقتیکه
 عمر بن سعد با سپاه عظیمی آمد و
 شد آنچه شد که در تواربخ مسطور
 است.

پس چگونه میتوان گفت: امام
 خود را به هلاکت انداخت با اینکه
 نقل شده آنحضرت به عمر بن سعد
 فرمود: یکی از چند پیشنهاد را از

۲- اَوَانْ اَضَعَ يَدِي فِي يَدِيْزِيْدٍ فَهُوَ

من بپذیرید :

ابْنُ عَمِّي يَرِي فِي رَايَةٍ:

۱- برگردم به حجاز.

۳- وَاِمَا اَنْ تُسَيِّرُوْنِي اِلَى تَغْرِ مِيْنِ

۲- دست بدست یزید بدهم

تا او که پسر عم من است نظر خود را

درباره من بدهد .

تُغَوِّرُ الْمُسْلِمِيْنَ فَاَكُوْنَ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِيْ بِي

۳- مرا بیکی از سرحدات

مَالَهُ وَعَلَى مَا عَلَيْهِ . وَاِنْ عُمَرَ كَتَبَ اِلَى

بفرستید تا مثل مردم آنجا و طبق

عَبْدِ اللّٰهِ زِيَادٍ بِمَا سَأَلَ قَابِي عَلَيْهِ وَكَاتَبَهُ

۱- این پیشنهاد را (که امام علیه السلام دست در دست یزید بگذارد) علاوه بر سید مرتضی و شیخ طوسی قدس سرهما علمای بزرگ دیگری مثل مرحوم شیخ مفید در ارشاد ص ۲۱۰ و مرحوم طبرسی در اعلام الوری ص ۲۳۳ و مرحوم فتال نیشابوری در روضة الواعظین ص ۱۸۲ نوشته اند بدون اینکه درباره آن تعلیق و حاشیه ای بنویسند یا اعتراضی بکنند. و علماء درباره این مطلب بدو گونه نظر داده اند:

۱- اینکه عمر بن سعد این پیشنهاد را از پیش خود جعل کرده و خواسته است بدینوسیله از جنگ جلوگیری کند.

۲- اینکه دست دادن امام حسین علیه السلام به دست یزید مثل دست دادن امیر المؤمنین علیه السلام به دست خلفای سابق و مثل دست دادن امام حسن مجتبی علیه السلام به دست معاویه است یعنی این بیعت صوری و ظاهری بود و در شرائطی انجام میشد که امام علیه السلام راهی برای دفاع و امتناع نداشت چنانکه بیعت علی علیه السلام با خلفاء و بیعت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه در شرائطی انجام شد که هیچ راهی برای دفاع و امتناع وجود نداشت.

و چنین بیعتی که از روی اضطرار انجام شود نه بمعنای پذیرفتن خلافت یزید است و نه مردم را گمراه میکند زیرا همه میدانند که این بیعت حقیقی نیست بلکه سازش ظاهری است که بمنظور حفظ مصالح اسلام و جلوگیری از تلف شدن نیروهای که باید در آینده برای پیشرفت اسلام فعالیت کنند انجام شده است.

بِالْمُنَاجَزَةِ وَ تَمَثَّلَ بِالنَّبِيِّ الْمَعْرُوفِ

وَهُوَ :

اَلْاَن اِذْ عَلِقْتَ مَخَالِبَنَا بِهِ

يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَا تَحِيْنَ مَنَاصِ

فَلَمَّا رَأَى اِقْدَامَ الْقَوْمِ وَ اَنَّ الدِّيْنَ

مَنْبُوذٌ وَ رَأَى ظُهُورَهُمْ وَعَلِمَ اَنَّهُ اِنْ دَخَلَ

تَحْتَ حُكْمِ ابْنِ زِيَادٍ تَعَجَّلَ الذَّلَّ وَ الْعَارَ

وَ اَلْ اَمْرَةَ مِنْ بَعْدِ اِلَى الْقَتْلِ اِلْتَجَا اِلَى

الْمُحَارَبَةِ وَ الْمُدَافَعَةَ لِنَفْسِهِ وَ كَانَ بَيْنَ

اِحْدَى الْحُسَيْنِيِّينَ : اِمَّا الظَّفَرُ اَوِ الشَّهَادَةِ

وَ الْمَنِيَّةِ الْكَرِيْمَةِ.

ب - وَ اَمَّا مُخَالَفَةُ ظَنِّهِ لِظَنِّ جَمِيْعِ

مَنْ اَشَارَ عَلَيْهِ مِنَ النَّصَحَاءِ كَابْنِ عَبَّاسٍ

وَ غَيْرِهِ فَالظَّنُّونُ اِنَّمَا تَغْلِبُ بِحَسَبِ الْاَ

مَارَاتِ وَ قَدْ تَقَوَّى عِنْدَ وَا حِدٍ وَ تَضَعُفَ

عِنْدَ آخَرَ . وَ لَعَلَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَمْ يَقِفْ عَلَي

مقررات آنان زندگی کنم. عمر بن سعد این پیشنهادها را برای ابن زیاد نوشت ولی او نپذیرفت و بوی دستور جنگ داد و شعر معروفی را خواند که (ترجمه آن اینست): آیا حالا که جنگ‌الهای ما بوی گیر کرده امید نجات دارد در حالیکه وقت نجات نیست؟

امام چون اقدام عمال حکومت را دید و فهمید که دین را پشت سر انداخته اند و دانست که اگر تسلیم ابن زیاد شود باید ذلت و عار را بپذیرد و سرانجام هم کشته شود ناچار به دفاع و جنگ اضطراری پرداخت و در این دفاع یکی از دو خوبی درباره وی انتظار میرفت یا غلبه بر دشمن یا شهادت افتخار آمیز .
ب - اما اینکه تشخیص امام با تشخیص همه ناصحان از قبیل ابن عباس و دیگران مخالف بود برای اینست که پیدایش ظن در موضوعات بوسیله قرائن است و

مَا كُوتِبَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْكُوفَةِ وَ مَا
قَرَدَ فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَكَاتِبِ وَالْمُرَاسَلَاتِ
وَالْعُهُودِ وَالْمَوَاطِئِ وَهَذِهِ أُمُورٌ يَخْتَلِفُ
أَحْوَالُ النَّاسِ فِيهَا وَلَا يُمْكِنُ الْإِشَارَةُ إِلَّا
إِلَى جُمْلَتِهَا دُونَ تَفْصِيلِهَا

ج- فَأَمَّا مُحَارَبَةُ الْكَثِيرِ بِالْأَتْفَرِ
الْقَلِيلِ فَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الضَّرُورَةَ دَعَتْ إِلَيْهَا
وَأَنَّ الدِّينَ وَالْحَزْمَ مَعَامَا اقْتَضِيَا فِي هَذِهِ
الْحَالِ إِلَّا مَا فَعَلَ.

د- وَلَمْ يَبْدُلْ ابْنُ زِيَادٍ لِعَنَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ
مِنَ الْأَمَانِ مَا يُؤْتَقُ بِمِثْلِهِ وَإِنَّمَا أَرَادَ
إِذْلَالَهُ وَالْغَضَّ مِنْ قَدِيرِهِ بِالنُّزُولِ تَحْتَ
حُكْمِهِ ثُمَّ يُفْضِي الْأَمْرَ بَعْدَ الدَّلِيلِ إِلَى مَا
جَرَى مِنْ إِتْلَافِ النَّفْسِ وَ لَوْ أَرَادَ بِهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَيْرَ عَلَيَّ وَجِهٍ لَا يَلْحَقُهُ فِيهِ
تَبَعَةٌ مِنَ الطَّاعِيَةِ يَزِيدُ لَكَانَ قَدَمَكُنْهُ مِنْ

گاهی قرائن نزد کسی قوی است و
نزد دیگری ضعیف و شاید بن عباس
از نامه‌ها و پیمانها و میثاقهای مردم
کوفه آگاه نبوده و این قرائن از
اموری است که احوال مردم در مورد
آن مختلف است و تنها بطور سر بسته
بدان میتوان اشاره کرد نه بتفصیل.
ج- اما اینکه بکماک عده کم
بالشکر عظیم دشمن جنگید قبلا
گفتیم: این بعلت اضطرار بود و
دین و احتیاط در آن حال جز این
اقتضاء نمیکرد.

ه- و ابن زیاد لعنه الله به امام
طوری امان نداد که قابل اطمینان
باشد بلکه او منظورش این بود که وی
را وادار به تسلیم سازد تا بدین وسیله
او را ذلیل کند و از قدر و مقامش
بکاهد آنگاه آنحضرت را بقتل
برساند. و اگر درباره امام نیت
خیر داشت میتوانست بطوری که
متهم به مخالفت یزید هم نشود
بگذارد امام برای ملاقات یزید

التَّوَجُّهُ نَحْوَهُ وَاسْتَظْهَرَ عَلَيْهِ بِمَنْ يَنْفَعُهُ
لَتَكُنَّ التُّرَاتِ الْبَدْرِيَّةُ وَ الْأَحْقَادُ النَّبَوِيَّةُ
ظَهَرَتْ فِي هَذِهِ الْأَحْوَالِ.

وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي تِلْكَ الْحَالِ مُجَوِّزاً أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِ قَوْمٌ
مِمَّنْ بَايَعَهُ وَ عَاهَدَهُ ثُمَّ قَعَدَ عَنْهُ وَيَحْمِلُهُمْ
مَا يَرَوْنَ مِنْ صَبْرِهِ وَاسْتِسْلَامِهِ وَقِلَّةِ نَاصِرِهِ
عَلَى الرَّجُوعِ إِلَى الْحَقِّ دِيناً أَوْ حِمِيَّةً فَقَدْ
فَعَلَ ذَلِكَ نَفَرٌ مِنْهُمْ حَتَّى قَتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ
شُهَدَاءَ وَ مِثْلَ هَذَا يُطْمَعُ فِيهِ وَ يَتَوَقَّعُ فِي
أَحْوَالِ الشَّدَةِ.

وَ أَمَّا الْجَمْعُ بَيْنَ فِعْلِهِ وَ فِعْلِ أَخِيهِ
الْحَسَنِ (ع) فَوَأْضَحُّ لِأَنَّ أَخَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سَلَّمَ كَمَا لِلْفِتْنَةِ وَ خَوْفاً عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ
وَ شِيعَتِهِ وَ إِحْسَاساً بِالْقَدْرِ مِنْ أَصْحَابِهِ .
وَ الْحَسَنِ (ع) لَمَّا قَوِيَ فِي ظَنِّهِ النَّصْرَةُ

بشام برود و نیروهایی نیز همراه
وی بفرستد، ولی کینه‌هایی که از
زمان جنگ بدر از رسول خدا (ص)
در دل داشتند در این زمان بظهور
رسید (وخواستند از فرزند پیغمبر
(ص) انتقام بگیرند).

و امکان دارد که امام در آن حال
احتمال میدادید عده از کسانی که
با وی بیعت کردند ولی از یاریش
دریغ نمودند بوی ببیوندند و صبر
و شکیبائی و کمی یاوران آنحضرت
آنرا تحت تأثیر قرار دهد و بخاطر
دین یا از روی غیرت بکماک وی
بشتابند چنانکه عده‌ای چنین کردند
و در یاری امام شهید شدند، و همیشه
در موارد سختی چنین انتظاری
میرود.

اما درباره اینکه روش امام
حسین و امام حسن علیهما السلام با هم
موافق بود یا نه باید گفت: روش این
دو امام بطور واضح با هم موافق بود
زیرا حضرت مجتبی (ع) و قتیبه که دید

مَمَّنْ كَاتِبَهُ وَوَقَّيْلَهُ فَرَأَى مِنْ أَسْبَابِ قُوَّةٍ
 نُصَارِ الْحَقَّ وَضَعِفَ نُصَارِ الْبَاطِلِ مَا وَجَبَ
 مَعَهُ عَلَيْهِ الطَّلَبُ وَالْخُرُوجُ فَلَمَّا انْعَكَسَ
 ذَلِكَ وَظَهَرَتْ أَمَارَاتُ الْغَدْرِ فِيهِ وَسُوءِ
 الْإِتِّفَاقِ زَامِ الرُّجُوعِ وَالْمُكَافَاةِ وَالتَّسْلِيمِ
 كَمَا فَعَلَ أَخُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمُنِعَ مِنْ ذَلِكَ
 وَحِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَالْحَالُانِ مُتَّفِقَانِ إِلَّا
 أَنَّ التَّسْلِيمَ وَالْمُكَافَاةَ عِنْدَ ظُهُورِ أَسْبَابِ
 الْخَوْفِ لَمْ يَقْبَلَا مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَجِبْ
 إِلَيْهِ الْمَوَادَعَةُ وَطَلِبَ نَفْسَهُ فَمُنِعَ مِنْهَا
 بِجَهْدِهِ حَتَّى مَضَى إِلَى جَنَّةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ
 (تنزيه الانبياء ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و
 تلخيص الشافعي جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸
 با کمی اختلاف)

یارانش بوی خیانت کردند برای
 جلوگیری از قتنه و حفظ جان خود
 و خاندان و شیعیانش تسلیم شد و
 امام حسین (ع) وقتیکه ظن قوی
 پیدا کرد کسانی که با وی مکاتبه
 نمودند یاریش خواهند کرد دید
 بطوری طرفداران حق قوی و
 طرفداران باطل ضعیف هستند که
 واجب است (برای تسخیر کوفه)
 حرکت کند، پس آنگاه که نشانه‌های
 بی وفایی ظاهر گشت و حوادث
 نامطلوبی اتفاق افتاد تصمیم گرفت
 برگردد و مثل برادرش حکومت را
 بدیگران واگذار کند ولی عمال
 حکومت قبول نکردند.
 پس روش این دو امام یکی است
 ولی صلح از امام حسین (ع) پذیرفته
 نشد و خواستند خونش را بریزند
 ناچار از خود دفاع کردند و در راه
 دفاع بسوی بهشت و رضوان خدا
 شتافت.

این بود متن نظری که مغز متفکر شیعه عالم بزرگ مرحوم سید
 مرتضی و رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیهما درباره
 حل معمای قیام امام حسین علیه السلام در ده قرن پیش اظهار کرده اند.
 يك تذکر:

چون بحث مرحوم شیخ طوسی قدس سره در این قسمت که از «تلخیص
 الشافی» نقل کردیم برای این اساس بود که امام علیه السلام تصور نمی کرد اوضاع
 کوفه دیگرگون شود و طرفداران حق ضعیف گردند و آنحضرت کشته شود، از
 اینرو در دنباله این بحث سؤال دیگری از قول اهل سنت بدین صورت
 طرح میکنند که:

«مگر در اصحاب شما کسانی نیستند که میگویند: امام حسین (ع)
 میدانست در این سفر کشته میشود و خواست از راه صبر کردن بر قتل، بندگی
 خدا کند، آیا در نزد شما جایز است که انسان با علم و عمد خود را به
 کشتن بدهد؟»

آنگاه جواب میدهد که: «اصحاب ما در این مسئله (که آیا جایز
 است امام دانسته برای کشته شدن برود؟) اختلاف دارند. بعضی جایز میدانند
 و بعضی جایز نمیدانند. آنانکه جایز میدانند میگویند: دفع ضرر از
 خویشتن عقلا و شرعاً واجب است و جایز نیست انسان از راه صبر کردن بر امر
 قبیح، بندگی خدا کند و شکی نیست که قتل امام قبیح بود بلکه از قبیح ترین
 قبیحها محسوب میشود پس جایز نیست امام دانسته خود را به کشتن بدهد
 و مرحوم سید مرتضی همین نظر را در این مسئله اختیار کرده که جایز نیست
 امام دانسته خود را به کشتن دهد و لهذا المذهب هو الذی اختاره المرتضی

فی هذه المسئلة ولی خود من در این مسئله تردید دارم.

در اینجا باید دانست تردید مرحوم شیخ طوسی در اینست که آیا جایز است امام دانسته خود را به کشتن بدهد یا نه؟ و گرنه در مسئله سابق هیچگونه تردیدی نداشت بلکه بطور قطع نظر داد که امام حسین (ع) تصور نمیکرد اوضاع کوفه دگرگون میشود و بعضی از مردم کوفه بی وفائی میکنند و بعضی دیگر از یاری حضرتش ناتوان میشوند^۱ چنانکه در تلخیص الشافی جزء ۳ ص ۸۶ فرموده: «امام حسین (ع) امیدوار بود با کمک مردم کوفه در این مبارزه پیروز گردد» و نیز در کتاب نامبرده جزء ۱ ص ۲۵۲ فرموده است: «وَلَمْ نُوجِبْ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِمَا لَا تَعَلُّقَ لَهُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ . ما گروه شیعه لازم نمیدانیم امام غیر از احکام شرعیه چیزهای دیگر را نیز بداند.»

توجه :

ضمناً باید توجه داشت که مرحوم سید مرتضی چون جایز نمیداند امام دانسته برای کشته شدن برود معلوم میشود آنجا که میفرماید : «امام حسین (ع) تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی میکنند و اهل حق از یاریش ناتوان میگرددند و آن حوادث عجیب پیش میآید^۲ . این عقیده خود ایشان بوده که اظهار کرده نه اینکه این مطلب را برخلاف عقیده خود و عقیده شیعه برای قانع کردن اهل سنت گفته باشد .

۱- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰

۲- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۳ و همین کتاب ص ۴۴۲

۳- تنزیه الانبیاء ص ۱۷۹ و ۱۸۰ و همین کتاب ص ۴۴۲

نظر شیخ مفید :

سُئِلَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي الْمَسْأَلَةِ الْعُكْبَرِيَّةِ : الْإِمَامُ عِنْدَنَا مُجْمَعٌ عَلَى أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا يَكُونُ فَمَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَقَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَالْوَقْتَ وَالزَّمَانَ ؟ وَمَا بَالُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَخْدُلُونَهُ وَلَا يَنْصُرُونَهُ وَأَنَّهُ مَقْتُولٌ فِي سَفَرِهِ تَبِكَ؟ ... فَأَجَابَ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْهَا بِقَوْلِهِ :

«وَأَمَّا الْجَوَابُ عَنْ قَوْلِهِ: «إِنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ مَا يَكُونُ» فَاجْمَاعُنَا أَنَّ الْأَمْرَ عَلَيَّ خِلَافِي مَا قَالُوا وَمَا أَجْمَعَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ وَإِنَّمَا اجْمَاعُهُمْ ثَابِتٌ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ مَا يَكُونُ دُونَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِأَعْيَانِ مَا يَخْدُتُ وَيَكُونُ عَلَى التَّفْصِيلِ وَالتَّمْيِيزِ وَهَذَا يُسْقِطُ الْأَصْلَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ الْأَسْئَلَةُ بِاجْمَعِيهَا وَتَسْنَا نَمْنَعُ أَنْ يَعْلَمَ الْإِمَامُ أَعْيَانَ مَا يَخْدُتُ وَيَكُونُ بِإِعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى ذَلِكَ فَأَمَّا الْقَوْلُ بِأَنَّهُ يَعْلَمُ كُلَّ مَا يَكُونُ فَلَسْنَا نَطْلِقُهُ وَلَا نَصَوِّبُ قَائِلَهُ لِدَعْوَاهُ فِيهِ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ وَلَا بَيَانٍ وَالْقَوْلُ بِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَعْلَمُ قَاتِلَهُ وَالْوَقْتَ الَّذِي كَانَ يَقْتُلُ فِيهِ فَقَدْ جَاءَ الْخَبْرُ مُتَظَاهِرًا أَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ فِي الْجُمْلَةِ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَجَاءَ

أَيْضًا بِأَنَّهُ يَعْلَمُ قَاتِلَهُ عَلَى التَّفْصِيلِ فَأَمَّا عِلْمُهُ بِوَقْتِ قَتْلِهِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْهِ
 أَثَرٌ عَلَى التَّحْصِيلِ وَأَمَّا عِلْمُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ
 خَاذِلُوهُ فَلَسْنَا نَقْطَعُ عَلَى ذَلِكَ إِذْ لَاحُجَّةٌ عَلَيْهِ مِنْ عَقْلِ وَلَا سَمْعٍ ...»

(بحار طبع جدید ج ۴۲ ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

از شیخ مفید رحمه الله پرسیده اند: ما اجماع داریم که امام همه
 حوادث آینده را میدانند پس چرا امیر المؤمنین (ع) بمسجد رفت در
 حالیکه میدانست کشته میشود و قاتل خود را میشناخت و زمان قتل خود
 را نیز میدانست؟ و چرا حسین بن علی (ع) با اینکه میدانست اهل کوفه
 یاریش نمیکنند و در این سفر کشته میشود بسوی کوفه حرکت کرد؟ ...
 شیخ مفید رحمه الله جواب داده:

«اینکه گفته اند: (امام حوادث آینده را میدانند) اجماع ما
 گروه شیعه مخالف این گفتار است و هرگز شیعه چنین اجماعی ندارد آری
 شیعه اجماع دارد که امام حکم همه حوادث را میداند نه اینکه خود
 حوادث را بطور تفصیل بداند و این جواب، اساس سؤالهایی که شده باطل
 میکند. در عین حال ما قبول داریم که ممکن است خداوند امام را از بعضی
 حوادث آینده آگاه کند. اما اینکه کسی بگوید: امام همه حوادث آینده را
 میدانند این را قبول نداریم و گوینده آنرا تصدیق نمیکنیم چون ادعای او
 بی دلیل است. و اینکه گفته اند: امیر المؤمنین (ع) قاتل خود را میشناخت و
 وقت شهادت خود را میدانست حقیقت اینست که اخبار فراوان وارد شده
 که آنحضرت بطور سر بسته میدانست شهید میشود و نیز وارد شده که قاتل
 خود را میشناخت ولی دلیلی نداریم که وقت شهادت خود را بطور دقیق

میدانست اما اینکه گفته اند: امام حسین علیه السلام میدانست اهل
 کوفه یاریش نمیکنند (و در این سفر کشته میشود) ما این مطلب را
 تصدیق نمیکنیم زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن نداریم ...»
 از آنچه گذشت روشن شد که شیخ مفید رضوان الله علیه نیز مثل
 سید مرتضی و شیخ طوسی قدس سرهما میگوید: امام حسین (ع) نمیدانست
 در این سفر شهید میشود^۱ و این قول در حدود ۳ قرن بین علمای شیعه مشهور
 بوده و ما از زمان شیخ مفید تا قرن هفتم هجری (زمان تألیف لہوف) يك
 يك عالم مشخص شیعی را نیافتیم که نظرش در این باره مخالف نظر سه عالم
 بزرگ نامبرده باشد. ولی «لہوف» در ص ۲۰ برخلاف نظر مشهور نظر
 داده که امام حسین (ع) میدانست در این سفر شهید میشود (با اینکه دو
 حدیثی که دلیل مدعای خود آورده فقط اصل کلی شهادت امام را پیشگوئی
 کرده نه زمان آنرا) بعداً هم گروهی از وی پیروی کردند و کم کم این قول
 غیر مشهور تبدیل بیک قول مشهور شد.

يك نکته:

باید دانست به اتفاق علمای شیعه علم غیب پیغمبر و امام با همه وسعتی
 که دارد محدود است و بطور بی نهایت نیست (الغدیر ج ۵ ص ۴۷ چاپ
 نجف نیز این مطلب را تذکر داده است) و معنای محدودیت اینست که
 بعضی از موضوعات غیبی را نمیدانند چنانکه رسول خدا (ص) وقت

۱- باید دانست که چون شیخ مفید در جواب يك فرد شیعه این عقیده را
 اظهار کرده و با کلمه «فاجماعنا یعنی اجماع ما گروه شیعه» سخن خود را شروع
 نموده آنچه گفته طبق عقیده شیعه بوده نه اهل سنت.

نظر ابن شهر آشوب :

مرحوم ابن شهر آشوب عالم بزرگ شیعی در باره علم غیب پیغمبر
و امام چنین فرموده است :

«النبی و الامام یجب ان یعلموا علوم الدین و الشریعة و لایجب ان
 یعلموا الغیب و ما کان و ما ینکون لان ذلك یددی الی انهما مشارکان
 للقدیم تعالی فی جمیع معلوماته و معلوماته لا یتناهی و ایضا یجب ان
 ینکون اعالمین لانفسهما و قد ثبت انهما عالمان بعلم محدث و العلم لا یتعلق
 علی التفصیل الا بمعلوم واحد و لو علما ما لا یتناهی لوجب ان یعلموا
 وجود ما لا یتناهی من المعلومات و ذلك محال و یجوز ان یعلموا الغائبات
 و الکائنات الماضیات او المستقبلات باعلام الله تعالی لهما شیئا منها و ما
 روی ان امیر المؤمنین علیه السلام کان یعلم انه مقتول و ان قاتله ابن ملجم
 فلا یجوز ان ینکون عالما بالوقت الذی یقتله فیه عسی التمییز لانه
 لو علم ذلك لوجب علیه ان ینفعه عن نفسه و لا یلقی بیده الی التهلكة
 و ان هذا فی علم الجملة غیر واجب»

پیغمبر و امام لازم است احکام دین را بدانند ولی لازم نیست که
علم غیب داشته باشند و ماکان و ما یكون را بدانند زیرا در این صورت لازم

۱- متشابه القرعان و مختلفه ص ۲۱۱

قیامت را نمیدانند^۱ و این معنی ابدأ از مقام حضرتش نمیکاهد . در خبر
است که خداوند دو گونه علم دارد یکی را به هیچکس تعلیم نکرده و دیگری
را به ملائکه و پیغمبران و ائمه علیهم السلام تعلیم کرده (کافی ج ۱ ص
۲۵۵) و در خبر دیگری امام میفرماید : **یُبَسِّطُنَا الْعِلْمَ فَنَعْلَمُ وَ یُقْبِضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ** .
گاهی علم برای ما گسترده میشود و میدانیم و گاهی جلو آن گرفته میشود
و نمیدانیم (کافی ج ۱ ص ۲۵۶) . پس این نقص امام نیست که در یک مورد
خداوند علم غیب را در اختیار حضرتش نگذارد و مثلا او را از زمان
شهادتش آگاه نکند ولی این نقص امام است که در یک مورد کار حرام
یا شبهه ناک انجام دهد و سید مرتضی قدس سره میفرماید : حرام است که امام
دانسته برای کشته شدن برود و شیخ طوسی قدس سره میفرماید : من شک
دارم که این کار جایز است یا نه^۲ . پس اگر امام حسین (ع) دانسته برای
کشته شدن رفته باشد بنا بر قول شیخ طوسی کاری شبهه ناک انجام داده و بنا بر
قول سید مرتضی کار حرامی کرده است . و در این صورت نه تنها از مقام عصمت
تنزل میکند بلکه از عدالت هم ساقط میشود یعنی از حدیك امام جماعت
هم پائین تر میآید !!!

بنا بر این کسانی که میگویند : امام دانسته برای کشته شدن رفت
باید به آنچه این دو عالم بزرگ شیعه فرموده اند توجه کنند و عجلولانه
در این باره قضاوت نکنند مبدا نسبتی را که شایسته مقام امام نیست به
آنحضرت بدهند و از قدر و منزلتش بکاهند .

۱- سورة اعراف آیه ۱۸۷

۲- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰

میآید در همه معلومات خدا شریک باشند در حالیکه معلومات خدا بی نهایت است . و نیز لازم میآید پیغمبر و امام علم بالذات داشته باشند در حالیکه ثابت شده که علم آنها حادث است . و علم بطور تفصیل فقط بیک معلوم تعلق میگیرد ، و اگر علم پیغمبر و امام بی نهایت باشد لازم میآید که معلومات بی نهایت را بدانند و این غیر ممکن است . آری ممکن است آنها بعضی از حوادث غیبی گذشته و آینده را به تعلیم خدا بدانند و اینکه نقل شده: « امیر المؤمنین علیه السلام میدانست شهید میشود و قاتل وی ابن ملجم خواهد بود » . این قابل قبول نیست که از وقت مخصوص شهادت خود بتفصیل و بطور دقیق آگاه باشد چون اگر آگاه باشد لازم است از خود دفاع کند و خویشتن را در مهلکه نیندازد ولی اگر بطور سر بسته و اجمال بداند شهید میشود و وقت مخصوص آنرا نداند این لازم نیست (زیرا اگر آنوقت مخصوصی را که در آن ضربت میخورد نداند نمیتواند در آنوقت نامعلوم از خود دفاع کند) . این بود سخنان ابن شهر آشوب قدس سره در باره علم پیغمبر و امام .

چند نکته:

۱- مسئله علم امام از مسائل اعتقادی است و نظر ورأی هیچ مجتهد و فقیهی در این مسئله برای دیگران حجت نیست و ارزش پیروی ندارد (رساله توضیح المسائل مسئله شماره یک) .

۲- چون این مطلب که آیا امام حسین (ع) میدانست در این سفر

۱- شاید ابن شهر آشوب در باره علم امام حسین (ع) بوقت شهادت خود نیز همین نظر را داشته باشد چون بین این دو امام فرقی دیده نمیشود .

شهید میشود یا نه بین علماء مورد اختلاف است هیچیک از دو طرف مسئله از ضروریات مذهب نیست و یک فرد شیعه میتواند نظر مرحوم سید مرتضی را بپذیرد و بگوید: میدانست و میتواند نظر صاحب لهوف را بپذیرد و بگوید: میدانست و میتواند هیچیک را بپذیرد و در این مسئله توقف کند چنانکه مرحوم شیخ انصاری در مسئله مقدار معلومات امام توقف کرده است (رسائل ص ۲۲۴ چاپ رحمة الله)

۳- بحث در یک مسئله اعتقادی اختلافی که هیچیک از طرفین آن از ضروریات مذهب نیست هیچگونه نتیجه عملی ندارد بلکه فقط نتیجه علمی و اعتقادی دارد آنهم اعتقادی که داشتن آن هیچ لزومی ندارد چون نه از اصول دین محسوب میشود نه از فروع آن و نه ضروری مذهب است .

۴- آنچه نتیجه عملی مهم و پر ارزش دارد تشخیص دادن برنامه قیام امام است زیرا اگر برنامه قیام آنحضرت بطور صحیح درک شود نتایج سودمندی دارد، چنانکه اگر بطور غیر صحیح درک شود نتایج زیانباری خواهد داشت. پس آنچه وظیفه ماست کوشش برای فهم صحیح نقشه و برنامه امام است، و کتاب حاضر در این راه و برای این منظور کوشیده است. امید است این تلاش و کوشش در نظر صاحب ولایت کبری حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و در نظر مردم حقیقت طلب مقبول افتد .

ای پسر پیغمبر (ص) !

ای نور چشم علی (ع) !

ای میوه دل فاطمه (ع) !

ای عنصر فضائل انسانی !

ای عصاره کمالات بشری !

ای انسان آسمانی !
 ای فرشته زمینی !
 ای معشوق اهل دل !
 ای رهبر آزادگان !
 ای امام مجاهد !

وای شهید بخون غلطیده !

بخون گرم و مقدست سوگند که آنچه درباره قیام عظیم و انسانی تو
 نوشتم خونابه دل بود که بر صفحات این کتاب نقش بست، دلی که در عشق
 تو میطپد، و در دوستی و محبت بی قرار و خود باخته است، چیزی نداشتم
 به پیشگاه پرشکوهت تقدیم کنم بجز همین خونابه دل .

هَدِيَّةٌ رَخِيصَةٌ إِلَىٰ مَوْلَىٰ غَالٍ وَبِضَاعَةٌ مُّزْجَاةٌ فِي سُوْقِ الْجَوَاهِرِ وَالْمَأْمُولُ
 مِنْ سَعَةِ صَدْرِكَ يَا مَوْلَايَ هُوَ الْقَبُولُ .

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَوْمَ وُلِدْتَ وَيَوْمَ قُتِلْتَ وَيَوْمَ تُبْعَثُ حَيًّا .

سه تقاضا :

۱- از گویندگان محترمی که اصول و مبانی این کتاب را می پسندند
 تقاضا میشود مطالب تازه کتاب را برای کوبیدن تصورات مردم نقل
 نفرمایند بکه بعنوان نظرهایی که اظهار شده بیان نمایند و مردم
 را در رد و قبول آنها آزاد بگذارند.

۲- از مردمی که از گویندگان محترم مطالبی مخالف با مطالب تازه این
 کتاب میشوند تقاضا میشود به گویندگان بزرگوار اعتراض نکنند
 بلکه یا سکوت کنند یا مطالب تازه کتاب را فقط بعنوان تشریح
 مساعی در راه روشن شدن حقیقت با آنان در میان بگذارند، مبادا
 از این گروه خدمتگذار خاطری آزرده گردد.

۳- از صاحب نظرانی که درباره مطالب تازه کتاب نظر موافق یا مخالف
 دارند تقاضا میشود نظر خود را به آدرس مؤلف:
 (قم آبخارکوی فاضل پلاک ۲۶) ارسال فرمایند تا آماری از
 نظرهای موافق و مخالف بدست آید و مورد استفاده قرار گیرد.

باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است

یکی از افتخارات اسلام اینست که آزادی فکر را محترم شمرده و دعوت به تحقیق در مسائل مختلف علمی کرده و استقلال عقیده را تا آنجا محترم شمرده و بلکه لازم دانسته که میگوید: نظر ورأی هیچ فقیه و مجتهدی در مسائل اعتقادی (مثل مسئله علم امام) برای هیچکس حتی برای مقلدین خود او قابل پیروی نیست.

همین آزادی در فکر و تحقیق است که حقایق اسلام را تا بد زنده نگه میدارد و حوزه‌های علمیه در سراسر جهان اسلام به این منظور بوجود آمده که افراد محصل درس بخوانند و تحقیق کنند و با فکری آزاد در رشته‌های مختلف علوم اسلامی اجتهاد نمایند.

دستگاه روحانیت مسیحی از آن جهت شکست خورده و رسوا شد که با علم و تحقیق به مبارزه برخاست، ولی روحانیت اسلام از این عیب پاك بوده و باید همیشه پاك بماند.

علماء و فضلاء نخواهند گذاشت استبداد دینی و اختناق فکری سایه شومش را بر سر محصلین جوان بگسترده و اجازه نخواهند داد مکتب امام صادق علیه السلام که بطور کامل آزادی در فکر و تحقیق را تضمین کرده به بیماری نابود کننده اختناق فکری و دینی آلوده شود. علماء و فضلاء بیدار این میراث امام صادق (ع) را با همه نیروی خود پاسداری خواهند کرد و شعارشان اینست که: باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است.

توجه ، توجه

کسانی که می‌گویند: امام حسین علیه السلام وقتی که به خُربن یزید فرمود: من برمی‌گردم واقعاً قصد برگشتن نداشت و پیشنهاد برگشتن آنحضرت صوری و ظاهری و باصطلاح برای اتمام حجت بود. آیا این افراد می‌گویند: خُربن یزید در این جلوگیری از برگشتن امام گناه نکرده بلکه فقط قصد و خیال گناه کرده چون امام واقعاً نمیخواست به حجاز برگردد پس جلوگیری خُربن یزید نیز واقعاً جلوگیری نبوده بلکه خیال و قصد جلوگیری بوده مثل اینکه کسی ظرف آبی را بخیال اینکه شرابست بنوشد این گناه نیست بلکه قصد گناه است آیا در باره «خُربن» هم می‌گویند فقط قصد گناه کرده و به اصطلاح علمی تجرّی نموده است؟!

اگر چنین است پس آیا این گفتار «خُربن» که از امام می‌پرسد: «آیا توبه من قبول میشود؟» اشتباه است؟ چون او گناه نکرده تا احتیاج به توبه داشته باشد و امام باید به «خُربن» بفرماید: تو گناه نکرده‌ای بلکه تنها قصد گناه کرده‌ای چون من واقعاً قصد برگشتن نداشتم در این صورت این جواب امام را که به «خُربن» می‌فرماید: «توبه تو قبول میشود» چگونه باید تفسیر نمود؟

- ۹ - «الدرة النجفیه» شرح نهج البلاغة ص ۱۸۲
- ۱۰ - رسائل مرحوم شیخ انصاری ص ۲۲۴ چاپ رحمة الله نقل از مرحوم شیخ حر عاملی.
- ۱۱ - «قوانین» مرحوم میرزای قمی ص ۲۲۶ چاپ احمد در بحث عام و خاص.
- ۱۲ - حاشیه سیدعلی بر قوانین ص ۲۲۶.
- ۱۳ - «جواهر الکلام» طبع جدید ج ۱ ص ۱۸۲ در بحث کر.
- ۱۴ «کفایة الاصول» مرحوم آخوند خراسانی ج ۱ ص ۳۷۳
- ۱۵ - حاشیه مرحوم مشکینی بر کفایة در حاشیه ص ۳۷۴ ج ۱
- ۱۶ - متشابه القرآن و مختلفه از ابن شهر آشوب. قدس سره ص ۲۱۱
- ۱۷ - اصل الشیعه و اصولها ص ۹۳. طبع نجف
- ۱۸ - شیعه چه میگوید؟ از ص ۱۲۱ تا ۱۳۰.
- ۱۹ - «المسائل العکبریة» از مرحوم شیخ مفید بنقل بحار ج ۴۲ ص ۲۵۸
- ۲۰ - «الشیعة والتشع» از محمد جواد مغنیه ص ۴۲
- ۲۱ - مجمع البیان ج ۵ ص ۲۰۵ آیه ۱۲۳ از سوره هود.
- ۲۲ - مجمع البیان ج ۳ ص ۲۶۱ آیه ۱۰۹ از سوره مائده.
- ۲۳ - «الفصول المختارة از شیخ مفید ص ۸۰.
- ۲۴ - «الغدیر ج ۵ ص ۴۷ چاپ نجف.
- ۲۵ - «المیزان» ج ۸ ص ۳۸۸.
- ۲۶ - الفصول فی الاصول ج ۲ ص ۵۸ بحث حجیت تقریر معصوم.
- ۲۷ - حاشیه آشتیانی بر رسائل مرحوم شیخ انصاری ج ۲ ص ۶۰
- ۲۸ - اقبال ابن طاووس رحمه الله ضمن دعای امام حسین (ع) در روز عرفه :
«الهی انا الجاهلُ فی علمی»
- از سخنان علمای شیعه در کتابهایی که نامبرده شد معلوم میشود همه آنان اتفاق دارند که قسمتی از علوم مختص به خداوند است که در اختیار پیغمبر و امام نگذاشته است.

تذکر:

با اینکه وسعت علم غیب پیغمبر و امام باندازه ای است که درک آن برای مردم عادی غیر ممکن است. و با اینکه رسول خدا (ص) يك میلیون باب علم به امیرالمومنین علیه السلام آموخت (کافی ج ۱ ص ۲۳۹ و خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) و با اینکه وجود مقدس معصوم دریای مواجی است از علوم الهی. با همه اینها باید دانست که علم پیغمبر و امام بطور نامحدود و بی نهایت نیست بلکه محدود به همان حدی است که خداوند بوی تعلیم کرده است. و علت اینکه علم معصوم محدود است اینست که وجودش محدود است و هر موجودی که وجودش محدود باشد همه چیزش محدود خواهد بود و تنها وجود نامحدودی که به همه چیز بدون استثناء احاطه کامل دارد فقط خداست چنانکه «المیزان» نیز در ج ۸ ص ۳۸۸ به این مطلب تصریح کرده است. اینک مناسب است فهرست مختصری از مواضعی که علمای شیعه بطور مستقیم یا غیر مستقیم به محدود بودن علم معصوم اشاره کرده اند ذکر کنیم تا اهل مطالعه بدون اتلاف وقت به این مواضع رجوع کنند:

- ۱ - «اوائل المقالات» ص ۳۸ چاپ تبریز.
- ۲ - «تنزیه الانبیاء» ص ۱۷۸ تا ۱۸۰ چاپ عبدالرحیم.
- ۳ - «تلخیص الشافی» جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸.
- ۴ - «مجمع البیان» ج ۲ ص ۲۸۹ در آیه تهلکه.
- ۵ - «منهج الصادقین» ج ۱ ص ۴۱۸ چاپ علمی در آیه تهلکه.
- ۶ - بحار الانوار ج ۴۲ ص ۲۵۹ نقل از علامه حلی.
- ۷ - شرح نهج البلاغة ابن میثم ج ۳ ص ۲۰۹ در شرح خطبة ۱۴۸.
- ۸ - شرح نهج البلاغة ملا صالح قزوینی ص ۲۲۰.

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱۲- کافی	محمد بن یعقوب کلینی	۳۲۸-۹ قمری	تهران ۱۳۸۱ قمری
۱۳- مروج الذهب	مسعودی	۳۴۶	بیروت دارالاندلس
۱۴- مقاتل الطالبيين	ابوالفرج اصفهانی	۳۵۶	قاهره ۱۳۶۸
۱۵- کامل الزیارات	جعفر بن قولویه	۳۶۷	نجف ۱۳۵۶
۱۶- خصال	صدوق	۳۸۱	تهران ۱۳۷۹
۱۷- تحف العقول	ابن شعبه		نجف ۱۳۸۵
۱۸- مستدرک	حاکم نیشابوری	۴۰۵	
۱۹- نهج البلاغة	سید رضی	۴۰۶	مصر مطبعة استقامة
۲۰- ارشاد	شیخ مفید	۴۱۳	اصفهان ۱۳۶۴ قمری
۲۱- تنزیه الانبیاء	سید مرتضی	۴۳۶	چاپ عبدالرحیم
۲۲- رجال	ابوالعباس نجاشی	۴۵۰	تهران مرکز نشر کتاب
۲۳- تلخیص الشافی	شیخ طوسی	۴۶۰	نجف ۱۳۸۳ قمری
۲۴- استیعاب	ابن عبدالبر	۴۶۳	مصر ۱۳۵۸
۲۵- روضة الواعظین	فتال نیشابوری	۵۰۸	نجف ۱۳۸۶
۲۶- اعلام الوری	امین الاسلام طبرسی	۵۴۸	تهران ۱۳۷۹
۲۷- مجمع البیان			چاپ اسلامیة ۱۳۷۳
۲۸- احتجاج	احمد بن ایطالط برسی		نجف ۱۳۸۶
۲۹- تهذیب ابن عساکر	علی بن حسن بن هبة الله	۵۷۱ قمری	
۳۰- متشابه القرآن	و مختلفه ابن شهر آشوب	۵۸۸	چاپ ۱۳۶۹
۳۱- معجم الادباء	یاقوت حموی	۶۲۶ قمری	
۳۲- تاریخ کامل	ابن اثیر	۶۳۰	بیروت ۱۳۸۵
۳۳- تذکرة الخواص	سبط بن الجوزی	۶۵۴	نجف ۱۳۸۳
۳۴- شرح نهج البلاغة	ابن ابی الحدید	۶۵۵	مصر ۱۳۷۸
۳۵- کشف المحجبة	ابن طاووس	۶۶۴	نجف ۱۳۷۰
۳۶- مثير الاحزان	ابن نما		
۳۷- ذخائر العقبی	محب الدین طبری	۶۹۴	قاهره ۱۳۵۶

مدارك كتاب :

از کتابهای ذیل سه نوع استفاده شده :

از بعضی فقط بعنوان مدرک.

و از بعضی گاهی بعنوان مدرک و گاهی برای بحث و انتقاد .

و از بعضی فقط برای بحث و انتقاد .

از این کتابها فقط بعنوان مدرک استفاده شده است:

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱- سيرة نبويه	ابن هشام	۲۱۸ قمری	مصر ۱۳۷۵ قمری
۲- طبقات	محمد بن سعد	۲۳۰	بیروت ۱۳۷۶
۳- الامامة والسياسة	ابن قتيبة	۲۷۶	مصر ۱۳۷۷
۴- انساب الاشراف	بلاذری	۲۷۹	مصر
۵- الاخبار الطوال	ابو حنیفة دینوری	۲۹۰	
۶- تاریخ یعقوبی	ابن واضح	بعد از ۲۹۲	نجف ۱۳۸۴
۷- قرب الاسناد	عبدالله بن جعفر حمیری		طهران ۱۳۷۰
۸- المقالات والفرق	سعد بن عبدالله اشعری	۳۰۱	طهران مطبعة حیدری
۹- تاریخ طبری	ابن جریر	۳۱۰	قاهره ۱۳۵۸
۱۰- العقد الفريد	ابن عبدربه	۳۲۸	مصر ۱۳۵۳
۱۱- رجال كشي	ابو عمرو كشي		نجف مطبعة آداب

محل چاپ	وفات	مؤلف	نام کتاب
قمی	۳۸۱ قمری	صدق امین الضرب	۵۸ - امالی
»	قاهره ۱۳۷۵	ابن العربی ۵۰۴	۵۹ - العواصم من القواصم
»	نجف ۱۳۶۷	اخطب خوارزم ۵۶۸	۶۰ - مقتل خوارزمی
»	قم مطبعة علمیه	ابن شهر آشوب ۵۸۸	۶۱ - مناقب
»	اصفهان ۱۳۶۶	ابن طلحة شافعی ۶۵۲	۶۲ - مطالب السئول
»	طهران ۱۳۸۸	ابن طاووس ۶۶۴	۶۳ - لهوف
»	طهران ۱۳۵۰	معادن الحکمة علم الهدی کاشانی ۱۱۱۵	۶۴ - معادن الحکمة علم الهدی کاشانی
		نفس المهموم محدث قمی	۶۵ - نفس المهموم محدث قمی

وازاين کتابها فقط برای بحث و انتقاد مطالبی نقل شده :

قمی	۱۳۱۵ قمری	منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام	۶۶ - کتاب تفسیر
»	نجف مطبعة حیدری	بنقل از مقتل خوارزمی	۶۷ - تاریخ فتوح ابن اعثم کوفی ۳۱۴ قمری
»	بمبئی ۱۲۹۹	ابو اسحاق اسفرائینی ۴۱۷	۶۸ - اثبات الوصیة منسوب بمسعودی
»	بغداد ۱۹۶۶ م	مجهول المؤلف	۶۹ - نورالعين
»	۱۳۰۱	قطب راوندی ۵۷۳	۷۰ - مقتل منسوب به ابی مخنف
»	مصر	ابن خلدون ۸۰۸	۷۱ - خرائج
»	طهران ۱۳۳۴ شمسی	کاشفی ۹۱۰	۷۲ - مقدمة تاریخ
»		محمد بن خاوندشاه ۹۰۳	۷۳ - روضة الشهداء
»		حاج فرهاد میرزا	۷۴ - روضة الصفاء
»	طهران ۱۳۲۸	مارتین (مارتین) آلمانی	۷۵ - قمقام
»	طهران ۱۳۰۷	سپهر	۷۶ - السياسة الحسينيه ماريين يا (مارتین) آلمانی
»	قاهره	مجله رساله الاسلام	۷۷ - ناسخ التواريخ
»	مصر ۱۳۵۶	عبد الوهاب نجار	۷۸ - مجلة رسالة الاسلام
»	قاهره ۱۳۷۵	محب الدين خطيب ۱۳۹۰	۷۹ - تعليقات كامل ابن اثير
			۸۰ - تعليقات العواصم

محل چاپ	وفات	مؤلف	نام کتاب
قمی	۷۲۶ قمری	علامه حلی	۳۸ - خلاصة الرجال
»	قم ۱۳۸۱	اربلی	۳۹ - كشف الغمة
»	مصر دارالمعارف	ذهبی ۷۴۸	۴۰ - سير النبلاء
»	مصر ۱۳۸۲	»	۴۱ - ميزان الاعتدال
»	مصر مطبعة سعادة	ابن كثير ۷۷۴	۴۲ - البداية والنهاية
»	لبنان دار الكتاب	عبد الرحمن بن خلدون ۸۰۸	۴۳ - تاريخ ابن خلدون
»		ابن حجر مکی	۴۴ - الصواعق المحرقة
»		شيخ حر عاملی چاپ اسلامیه	۴۵ - وسائل الشیعه
»	۱۱۱۱	علامه مجلسی	۴۶ - بحار الانوار
»	۱۳۱۰	اعتماد السلطنة	۴۷ - حجة السعادة
»	انتشارات نور	محدث نوری ۱۳۲	۴۸ - لؤلؤ ومرجان
»	مصر ۱۳۷۳	رشیدرضا ۱۳۵۶	۴۹ - تفسير المنار
»	تبریز ۱۳۷۴	ابو عبدالله زنجانی ۱۳۶۰	۵۰ - عظمت حسین
»	نجف ۱۳۷۶	محدث قمی	۵۱ - کنی والقباب
»	قاهره مطبعة سعد	عقاد مصری	۵۲ - ابوالشهداء
»	طهران ۱۳۷۲	علامه امینی ۱۳۹۰	۵۳ - الغدير
»	بغداد ۱۳۷۷	سید علی خطیب	۵۴ - الحسين في طريقة الى الشهادة
»	مركز نشر کتاب	علامه ششتری	۵۵ - قاموس الرجال
»	چاپ دارالتبلیغ	استاد علامه طباطبائی	۵۶ - رساله «بحثی کوتاه درباره علم امام»
»	قم ۱۳۹۱		و چند کتاب دیگر.

وازاين کتابها گاهی بعنوان مدرک و گاهی برای بحث و انتقاد استفاده شده :

طبری شیعی	قرق ۴ هجری	۵۷ - دلائل الامامة
-----------	------------	--------------------

